



مرکز تحقیقات اسلامی

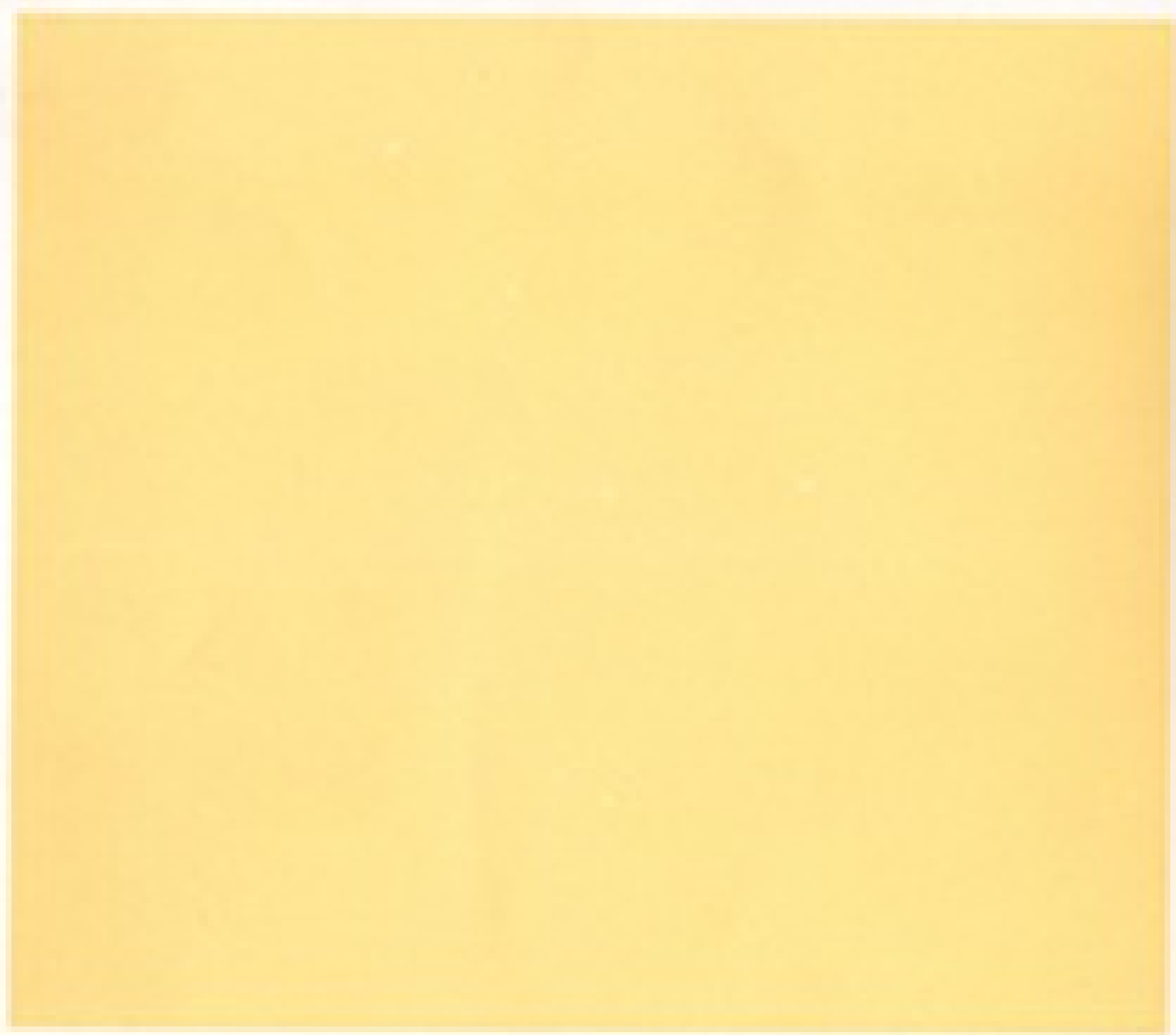
اصفهان

گامی



عمران
علیه السلام

www. **Ghaemiyeh** .com
www. **Ghaemiyeh** .org
www. **Ghaemiyeh** .net
www. **Ghaemiyeh** .ir



کتابخانه عمومی دانشگاه تهران

عدالت صحابه از دیدگاه تشیع و تسنن

عزیز الله پور



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

عدالت صحابه : از دیدگاه تشیع و تسنن

نویسنده:

علی باقر شیخانی

ناشر چاپی:

مرکز پژوهش‌های اسلامی صدا و سیما جمهوری اسلامی ایران

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۱۱	عدالت صحابه : از دیدگاه تشیع و تسنن
۱۱	مشخصات کتاب
۱۱	اشاره
۱۳	فهرست مطالب
۲۰	دیباچه
۲۲	پیش گفتار
۲۷	بخش اول: کلیات
۲۷	اشاره
۲۹	فصل اول: مفهوم عدالت
۲۹	اشاره
۲۹	گفتار اول - شرط عدالت راوی
۲۹	اشاره
۲۹	الف) نظریه اهل سنت
۳۰	ب) نظریه امامیه
۳۱	گفتار دوم - مفهوم عدالت
۳۱	اشاره
۳۱	الف) عدالت در لغت
۳۱	ب) عدالت در اصطلاح
۳۱	اشاره
۳۸	توضیح در مورد تعریف های سه گانه عدالت
۳۸	اشاره
۳۸	الف) اعتبار مرآت در تعریف عدالت
۳۹	ب) تقوا؛ رکن دیگر عدالت ۱

۴۱	ج) تفاوت تقوا با مروّت
۴۱	گفتار سوم - راه شناخت عادل
۴۱	اشاره
۴۲	الف) عدالت؛ قاعده واصل هر مسلمانی
۴۴	ب) جست و جو و بررسی دقیق درباره عدالت
۴۴	اشاره
۴۶	مرتبه های عدالت
۴۸	فصل دوم: مفهوم صحابه
۴۸	اشاره
۴۸	گفتار اول: مفهوم لغوی
۴۸	اشاره
۴۸	الف) مفهوم لغوی
۴۸	ب) معنای اصطلاحی
۴۸	اشاره
۵۰	نظریه اهل سنت
۵۱	نظریه امامیه
۵۴	گفتار دوم - شماره و طبقه های صحابه
۵۴	اشاره
۵۵	طبقه های صحابه
۵۸	بخش دوم: عدالت صحابه از نظر اهل سنت
۵۸	اشاره
۵۹	فصل اول: نظریه عدالت همه صحابه
۶۲	فصل دوم: ادله قرآنی «عدالت همه صحابه»
۶۲	اشاره
۶۲	دلالت آیه
۶۲	بررسی آیه

۶۴	بررسی آیه
۶۶	بررسی آیه
۷۱	بررسی آیه
۷۳	بررسی آیه ۳
۷۵	بررسی آیه
۷۷	اشکال
۷۹	استدلال
۷۹	بررسی آیه
۸۰	فصل سوم: ادله روایی عدالت همه صحابه
۸۰	اشاره
۸۰	۱. برتری امت هم عصر پیامبر:
۸۰	اشاره
۸۱	مراد از پیامبر
۸۱	بررسی روایت
۸۴	۲. نهی از توهین به اصحاب
۸۴	اشاره
۸۵	بررسی روایت
۸۶	بررسی روایت
۸۸	بررسی روایت
۸۹	۳. نهی از دشمنی با اصحاب
۸۹	اشاره
۸۹	کیفیت استدلال
۹۰	بررسی روایت
۹۰	۴. روایات مربوط به فضایل اهل بدر
۹۰	اشاره
۹۳	بررسی روایت

۹۶	فصل چهارم: دلالت اعتبار عقلا بر عدالت صحابه
۹۶	اشاره
۹۶	پاسخ بر استدلال
۹۹	بخش سوم: عدالت صحابه از دیدگاه پیروان اهل بیت علیهم السلام
۹۹	اشاره
۹۹	فصل اول: عادل نبودن همه اصحاب
۱۰۴	فصل دوم: دلایل قرآنی عادل نبودن همه صحابه
۱۰۴	اشاره
۱۰۵	گروه اول: شکاکان
۱۰۶	گروه دوم: اسلام آورندگان غیر مؤمن
۱۰۶	گروه سوم: منافقان
۱۱۲	گروه چهارم: فاسقان
۱۱۴	گروه پنجم: اصحاب ضعیف الایمان
۱۱۹	گروه ششم: اصحاب آزار دهنده پیامبر صلی الله علیه و آله
۱۲۲	گروه هفتم: سرپیچی کنندگان از دستورهای رسول خدا صلی الله علیه و آله
۱۲۶	گروه هشتم: اصحاب در معرض ارتداد
۱۲۹	فصل سوم: دلایل روایی عدالت نداشتن همه صحابه
۱۲۹	اشاره
۱۲۹	گروه اول: روایات دال بر ارتداد برخی از اصحاب
۱۳۱	گروه دوم: روایت هایی که پیامبر صلی الله علیه و آله به جهنمی بودن برخی از اصحاب گواهی داده است
۱۳۲	گروه سوم: ترجیح مردگان بر زندگان
۱۳۴	فصل چهارم: عدالت نداشتن همه صحابه با توجه به تاریخ زندگی آنان
۱۳۴	اشاره
۱۳۵	۱. خالد بن ولید
۱۳۷	۲. مغیره بن شعبه
۱۳۷	۳. معاویه بن ابوسفیان

- ۱۳۷ اشاره
- ۱۳۸ الف) مورد نفرین پیامبر صلی الله علیه و آله
- ۱۳۸ ب) سرپیچی، طغیان و بغی علیه ولی امر شرعی و قانونی
- ۱۳۹ ج) قتل اصحاب اخیار و چند جرم دیگر
- ۱۴۰ د) بنا نهادن دشنام و لعن علی علیه السلام بر منبرها
- ۱۴۱ ۴. اعتراف های اصحاب به خطاها و گناهان خود
- ۱۴۱ اشاره
- ۱۴۲ الف) اعتراف انس بن مالک به ضایع کردن سنت های پیامبر صلی الله علیه و آله
- ۱۴۲ ب) اعتراف ابودرداء بر تغییر سنت نبوی صلی الله علیه و آله
- ۱۴۲ ۵. اتهام اصحاب نسبت به یکدیگر
- ۱۴۵ ۶. قتل صحابی، از سوی صحابی دیگر
- ۱۴۹ ۷. بسر بن اراطه جنایت کار بزرگ
- ۱۵۰ ۸. شراب نوشی برخی از اصحاب
- ۱۵۲ فصل پنجم: بطلان نظریه عدالت صحابه از دیدگاه عقل
- ۱۵۹ بخش چهارم: انگیزه ها و پی آمدهای طر عدالت صحابه
- ۱۵۹ اشاره
- ۱۶۰ فصل اول: انگیزه ها
- ۱۶۰ اشاره
- ۱۶۰ الف) انگیزه های عقیدتی
- ۱۶۱ ب) انگیزه های سیاسی
- ۱۶۶ فصل دوم: پی آمدهای نظریه عدالت همه صحابه
- ۱۶۶ اشاره
- ۱۶۷ الف) مقابله
- ۱۷۲ ب) جمود و توجیه
- ۱۸۴ ج) تکفیر اهل قبله
- ۱۹۴ بخش پنجم: شناسایی برخی از اصحاب و خواص

۱۹۴ اشاره
۱۹۴ فصل اول: اخبار پیامبر صلی الله علیه و آله از فتنه صحابه
۲۰۳ فصل دوم: اصحاب شایسته
۲۰۳ اشاره
۲۰۴ ۱. ابورافع قبطی(اسلم) غلام رسول الله صلی الله علیه و آله؛ نخستین نویسنده شیعه
۲۰۵ ۲. ابوذر غفاری (جندب بن جناده)؛ اسوه پایداری بر حفظ اصول
۲۰۵ ۳. ابویوب انصاری؛ سرباز پا در رکاب
۲۰۶ ۴. بلال بن ریح حبشی؛ مؤذن پیامبر صلی الله علیه و آله
۲۰۶ ۵. جابر بن عبدالله انصاری؛ مبلغ ولایت اهل بیت علیهم السلام
۲۰۷ ۶. حجر بن عدی کندی؛ شهید راه ولایت
۲۰۷ ۷. حدیفه بن یمان؛ رازدار پیامبر صلی الله علیه و آله
۲۰۸ ۸. ختّاب بن ارت؛ الگوی مجاهدان
۲۰۹ ۹. خزیمه بن ثابت؛ ذوالشهادتین و شهید در راه حق
۲۰۹ ۱۰. سلمان فارسی؛ لقمان امت
۲۱۰ ۱۱. عمار بن یاسر؛ میزان حق گرایان
۲۱۱ ۱۲. عبدالله بن عباس؛ دانشمند امت
۲۱۲ ۱۳. سخاوتمند عدی بن حاتم طایی؛ جان نثار ولایت
۲۱۳ ۱۴. مقداد بن اسود کندی؛ حق گرای بی بدیل
۲۱۶ بخش ششم: همراه با برنامه سازان
۲۱۶ اشاره
۲۱۸ توصیه هایی به برنامه سازان
۲۲۰ پیشنهادهای برنامه ای
۲۲۳ پرسش های کارشناسی
۲۲۵ پرسش های مصاحبه ای
۲۲۶ کتاب نامه
۲۳۴ درباره مرکز

عدالت صحابه: از دیدگاه تشیع و تسنن

مشخصات کتاب

عدالت صحابه از دیدگاه تشیع و تسنن

کد: ۷۹۸

نویسنده: علی باقر شیخانی

ناشر و تهیه کننده: مرکز پژوهش های اسلامی صدا و سیما

لیتوگرافی: سروش مهر

چاپ و صحافی: نگارش

نوبت چاپ: اول / ۱۳۸۳

شمارگان: ۱۵۰۰

بهاء: ۱۲۰۰ تومان

حق چاپ برای ناشر محفوظ است

نشانی: قم، بلوار امین، مرکز پژوهش های اسلامی صدا و سیما

پست الکترونیکی: [Email: IRC@IRIB.COM](mailto:IRC@IRIB.COM)

تلفن: ۲۹۳۵۸۰۳ و ۲۹۱۰۶۰۲ نمابر: ۲۹۳۳۸۹۲

شابک: ۹۶۴\۹۶۴-۷۸۰۸-۳۲-۳-ISBN-

ص: ۱

اشاره

دیباچه ۱

پیش گفتار ۳

● بخش اول: کلیات

فصل اول: مفهوم عدالت ۱۰

گفتار اول - شرط عدالت راوی ۱۰

الف) نظریه اهل سنت ۱۰

ب) نظریه امامیه ۱۱

گفتار دوم - مفهوم عدالت ۱۱

الف) عدالت در لغت ۱۱

ب) عدالت در اصطلاح ۱۲

توضیح در مورد تعریف های سه گانه عدالت ۱۸

الف) اعتبار مرّوت در تعریف عدالت ۱۸

ب) تقوا؛ رکن دیگر عدالت ۱۹

ج) تفاوت تقوا با مرّوت ۲۱

گفتار سوم - راه شناخت عادل ۲۲

الف) عدالت؛ قاعده واصل هر مسلمانی ۲۲

ب) جست وجو و بررسی دقیق درباره عدالت ۲۴

مرتبه های عدالت ۲۶

فصل دوم: مفهوم صحابه ۲۸

گفتار اول: مفهوم لغوی ۲۸

الف) مفهوم لغوی ۲۸

ب) معنای اصطلاحی ۲۸

ص: ۱

نظریه اهل سنت ۲۸

نظریه امامیه ۳۰

گفتار دوم - شماره و طبقه های صحابه ۳۳

طبقه های صحابه ۳۴

● بخش دوم: عدالت صحابه از نظر اهل سنت

فصل اول: نظریه عدالت همه صحابه ۳۸

فصل دوم: ادله قرآنی «عدالت همه صحابه» ۴۱

فصل سوم: ادله روایی عدالت همه صحابه ۵۹

۱. برتری امت هم عصر پیامبر ۵۹

۲. نهی از توهین به اصحاب ۶۳

۳. نهی از دشمنی با اصحاب ۶۸

۴. روایات مربوط به فضایل اهل بدر ۶۹

فصل چهارم: دلالت اعتبار عقلا بر عدالت صحابه ۷۶

● بخش سوم: عدالت صحابه از دیدگاه پیروان اهل بیت علیهم السلام

فصل اول: عادل نبودن همه اصحاب ۷۹

فصل دوم: دلایل قرآنی عادل نبودن همه صحابه ۸۴

گروه اول: شکاکان ۸۵

گروه دوم: اسلام آورندگان غیر مؤمن ۸۶

گروه سوم: منافقان ۸۶

گروه چهارم: فاسقان ۹۲

گروه پنجم: اصحاب ضعیف الایمان ۹۴

گروه ششم: اصحاب آزار دهنده پیامبر صلی الله علیه و آله ۹۹

گروه هفتم: سرپیچی کنندگان از دستورهای رسول خدا صلی الله علیه و آله ۱۰۲

گروه هشتم: اصحاب در معرض ارتداد ۱۰۶

فصل سوم: دلایل روایی عدالت نداشتن همه صحابه ۱۰۹

گروه اول: روایات دال بر ارتداد برخی از اصحاب ۱۰۹

گروه دوم: روایت هایی که پیامبر صلی الله علیه و آله به جهنمی بودن برخی از اصحاب گواهی داده است ۱۱۱

گروه سوم: ترجیح مردگان بر زندگان ۱۱۲

فصل چهارم: عدالت نداشتن همه صحابه با توجه به تاریخ زندگی آنان ۱۱۴

۱. خالد بن ولید ۱۱۴

ص: ۲

۲. مغیره بن شعبه ۱۱۶

۳. معاویه بن ابوسفیان ۱۱۷

الف) مورد نفرین پیامبر صلی الله علیه و آله ۱۱۸

ب) سرپیچی، طغیان و بغی علیه ولی امر شرعی و قانونی ۱۱۸

ج) قتل اصحاب اخیار و چند جرم دیگر ۱۱۹

د) بنا نهادن دشنام و لعن علی علیه السلام بر منبرها ۱۲۰

۴. اعتراف های اصحاب به خطاها و گناهان خود ۱۲۱

الف) اعتراف انس بن مالک به ضایع کردن سنت های پیامبر صلی الله علیه و آله ۱۲۲

ب) اعتراف ابودرداء بر تغییر سنت نبوی صلی الله علیه و آله ۱۲۲

۵. اتهام اصحاب نسبت به یکدیگر ۱۲۲

۶. قتل صحابی، از سوی صحابی دیگر ۱۲۵

۷. بُسر بن ارطاه جنایت کار بزرگ ۱۲۹

۸. شراب نوشی برخی از اصحاب ۱۲۹

فصل پنجم: بطلان نظریه عدالت صحابه از دیدگاه عقل ۱۳۲

● بخش چهارم: انگیزه ها و پی آمدهای طرح

فصل اول: انگیزه ها ۱۴۰

الف) انگیزه های عقیدتی ۱۴۰

ب) انگیزه های سیاسی ۱۴۱

فصل دوم: پی آمدهای نظریه عدالت همه صحابه ۱۴۶

الف) مقابله ۱۴۷

ب) جمود و توجیه ۱۵۲

ج) تکفیر اهل قبله ۱۶۴

● بخش پنجم: شناسایی برخی از اصحاب و خواص

فصل اول: اخبار پیامبر صلی الله علیه و آله از فتنه صحابه ۱۷۴

فصل دوم: اصحاب شایسته ۱۸۳

۱. ابورافع قبطی (اسلم) غلام رسول الله صلی الله علیه و آله؛ نخستین نویسنده شیعه ۱۸۴

۲. ابوذر غفاری (جندب بن جناده)؛ اسوه پایداری بر حفظ اصول ۱۸۵

۳. ابویوب انصاری؛ سرباز پا در رکاب ۱۸۵

۴. بلال بن رباح حبشی؛ مؤذن پیامبر صلی الله علیه و آله ۱۸۶

۵. جابر بن عبدالله انصاری؛ مبلغ ولایت اهل بیت علیهم السلام ۱۸۶

۶. حجر بن عدی کندی؛ شهید راه ولایت ۱۸۷

ص: ۳

۷. حذیفه بن یمان؛ رازدار پیامبر صلی الله علیه و آله ۱۸۷

۸. خباب بن ارت؛ الگوی مجاهدان ۱۸۸

۹. خزیمه بن ثابت؛ ذوالشهادتین و شهید در راه حق ۱۸۹

۱۰. سلمان فارسی؛ لقمان امت ۱۸۹

۱۱. عمار بن یاسر؛ میزان حق گرایان ۱۹۱

۱۲. عبدالله بن عباس؛ دانشمند امت ۱۹۱

۱۳. سخاوتمند عدی بن حاتم طایی؛ جان نثار ولایت ۱۹۲

۱۴. مقداد بن اسود کندی؛ حق گرای بی بدیل ۱۹۳

● بخش ششم: همراه با برنامه سازان

توصیه هایی به برنامه سازان ۱۹۸

پیشنهاد های برنامه ای ۲۰۰

پرسش های کارشناسی ۲۰۳

پرسش های مصاحبه ای ۲۰۵

کتاب نامه ۲۰۶

ص: ۴

صحابه کسی است که پیامبر صلی الله علیه و آله را ملاقات کرده و به او ایمان آورده است و با اعتقاد به اسلام از دنیا رفته است. درباره مفهوم و صدق صحابه میان تشیع و تسنن اختلاف نظر وجود دارد. اهل سنت همه صحابه را بدون استثناء عادل می دانند و هیچ کسی از آنها را به فسق و گناه نمی توان متهم کرد. آنها معتقدند صحابه پیامبر صلی الله علیه و آله در موارد متعدد به اجتهاد خود عمل می کردند؛ زیرا همه آنها به دلیل هم نشینی با پیامبر صلی الله علیه و آله اهل اجتهاد بودند و امکان دارد در برخی از موارد در اجتهاد خود دچار اشتباه و لغزش هم شده باشند، ولی هیچ گاه آنها از سر عمد و علم مرتکب گناه و خلاف نمی شدند. اگر در اجتهاد خود به حقیقت می رسیدند، دو ثواب و گرنه یک ثواب به آنها داده می شد. بنابراین، در نگاه اهل سنت همه صحابه افزون بر عدالت، دارای اجتهاد نیز بودند. لازمه این اعتقاد، آن است که صحابه یک نوع مصونیت دینی دارند و باید در صدد توجیه و تأویل کاهای آنها باشیم و در صورت عدم توجیه، با چشم پوشی و سکوت، از کنار آن بگذریم.

در مقابل، شیعه می گوید با این که صحابی پیامبر بودن یک افتخار است و هیچ گاه نمی توان تمجیدها و تاییدهای آیات قرآن و خدمات

ارزنده و مجاهدت های خالصانه و نقش بی بدیل صحابه را در تحکیم و تثبیت اسلام نادیده گرفت، تمجیدها و تاییدهای آیات قرآن و ولی به هیچ وجه نمی توان آنها را همسنگ و هم سطح پنداشت؛ همان گونه که نمی توان فضیلت عدالت و اجتهاد را برای همه آنها مطلق و عام در نظر گرفت و نیز نمی توان تمجیدها و تعریف های قرآن را وسیله ای برای مصونیت آنان از گناه به ویژه مصونیت همیشگی آنها دانست. به نظر شیعه، این اعتقاد نمی تواند درست باشد که صرف دیدار پیامبر صلی الله علیه و آله همچون کیمیایی شخص را مصونیت دائمی بخشد و او را از هرگونه انتقاد و پرسشگری برکنار دارد.

در این پژوهش، پژوهشگر ارجمند جناب حجت الاسلام والمسلمین باقر شیخانی در تبیین عقاید مربوط به صحابه از دیدگاه فریقین، تلاش های ارزنده ای کرده اند. با تشکر از تلاش های محققانه ایشان، امیدواریم این پژوهش مورد استفاده برنامه سازان محترم به ویژه در بخش برون مرزی قرار گیرد.

آنه ولی التوفیق

اداره کل پژوهش

مرکز پژوهش های اسلامی صدا و سیما

ص: ۶

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ الَّذِينَ أَدَّاهُ اللَّهُ عَنْهُمْ الرِّجْسَ وَتَطَهَّرَهُمْ تَطْهِيرًا. وَصَلَّى عَلَى أَصْحَابِهِ الَّذِينَ أَحْسَنُوا الصَّحَابَةَ وَالَّذِينَ أَبْلَوْا الْبَلَاءَ الْحَسَنَ فِي نَصْرِهِ وَسَابِقُوا إِلَى دَعْوَتِهِ وَفَارَقُوا الْأَزْوَاجَ وَالْأَوْلَادَ فِي أَظْهَارِ كَلِمَتِهِ وَقَاتَلُوا الْأَبَاءَ وَالْأَبْنَاءَ فِي تَثْبِيثِ بُتُوتِهِ.

۱. در قرآن کریم، وظایف متعددی برای پیامبر صلی الله علیه و آله ترسیم شده که یکی از این وظایف، ابلاغ امر الهی به مردم است:

يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ... (مائده: ۶۷)

ای رسول! آن چه را از جانب پروردگارت بر تو نازل شد، ابلاغ کن.

از سوی دیگر، مردم را نیز به پذیرش آن مأمور کرده و اطاعت از رسولش را قرین اطاعت از خود قرار داده است:

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ... (نساء: ۵۹)

ای کسانی که ایمان آوردید! از خدا و رسولش پیروی کنید.

افزون بر آن، پیروی از رسولش را عین پیروی از خود خوانده است:

مَنْ يُطِيعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ. (نساء: ۷)

کسی که از رسول پیروی کند، همانا از خدا پیروی کرده است.

هم چنین محبوبیت آدمی نزد خود را به پیروی از رسولش وابسته دانسته است:

قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ. (آل عمران: ۳۱)

بگو: اگر شما خدا را دوست دارید، پس از من پیروی کنید. خدا شما را دوست خواهد داشت.

باید دانست هدایت به صراط مستقیم که هر مسلمانی همواره در نمازها از خدای خود می‌طلبد، در پیروی از پیامبر نهفته است:

إِنَّ هَذَا صِرَاطِي مُسْتَقِيمًا فَاتَّبِعُوهُ. (انعام: ۱۵۳)

(بگو): این راه مستقیم من است. پس از آن پیروی کنید.

خداوند فرموده است که انسان‌ها باید از همه گفته‌های رسول پیروی کنند و استثنایی در کار نیست:

مَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا. (حشر: ۷)

آن چه رسول به شما عطا کرد، بپذیرید (و عمل کنید) و از آن چه نهی کرد، بر حذر باشید.

پروردگار، علت این پیروی و اطاعت بی‌چون و چرا را چنین ترسیم می‌کند:

وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ. (نجم: ۳ و ۴)

(پیامبر صلی الله علیه و آله) از روی هوای نفس سخن نمی‌گوید، بلکه آن چه می‌گوید، وحیی است که به او شده است.

قرآن در آیتی دیگر، نه تنها گفتار رسول را شایسته پیروی می‌داند، بلکه همه رفتارهای وی را بهترین الگو و اسوه برای پیروی معرفی می‌کند و می‌گوید:

وَلَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِّمَن كَانَ يَرْجُوا اللَّهَ - وَالْيَوْمَ الْآخِرَ وَ ذَكَرَ اللَّهَ - كَثِيرًا. (احزاب: ۳۱)

همانا برای شما در زندگی رسول خدا، سرمشق نیکویی است برای آنان که به رحمت خدا و روز رستاخیز امید دارند و خدا را بسیار یاد می‌کنند.

ص: ۸

۲. به دلایل یاد شده، مسلمانان همواره خود را ملزم به پیروی از پیامبر دانسته و در هم آهنگ کردن خود با گفتار و رفتار پیامبر صلی الله علیه و آله اهتمام ویژه ای داشتند. پس از رحلت آن حضرت نیز در زمینه نیازمندی های عبادی و سیاسی، اقتصادی و قانون گذاری خود، پس از قرآن، سنت را یکی از منابع اصلی آیین خود قرار دادند که عبارت بود از قول، فعل و تقریر آن حضرت. به دیگر سخن، اگر رسول خدا صلی الله علیه و آله وظیفه ای را بیان کرده (قول) یا کاری را به عنوان وظیفه ای دینی انجام داده (فعل) یا برخی اشخاص، وظایف دینی را در حضورش انجام داده و آن حضرت اعتراض نداشته و سکوت کرده باشد - با این که امکان تذکر بوده است - ، معلوم می شود که مورد تأیید و رضایت وی بوده است (تقریر). مسلمانان، سنت به هر سه معنا را حجت شرعی می دانستند و در جعل قوانین حقوقی خود به آن رجوع می کردند و بدان پای بند بودند.

۳. آن چه گفته آمد، درباره سنتی است که به نقل متواتر رسیده باشد؛ یعنی گروهی آن را در حدی نقل کرده باشند که احتمال تبانی آنان بر کذب منتفی شود. چنین نقلی چون مفید علم است، حجت شرعی برای قانون گذاری و اجتهاد خواهد بود. روایاتی که بدین حد نرسیده باشند، چون مفید ظن و گمان به صدورند و در اصطلاح، خبر واحدند، چنین مرتبه ای ندارند، بلکه آن را با شرایط خاصی پذیرفته اند.

۴. شرایطی که عالمان شیعه و سنی برای پذیرش چنین احادیثی بیان کرده اند، عبارت است از: اسلام، عقل، ضبط، عدالت و... که اگر راوی این احادیث، چنین ویژگی هایی داشته باشد، احادیث آنان پذیرفته است.

از این رو، با تحقیق و بررسی در حالت های راویان حدیث، باید اوصاف یاد شده را در آنان احراز کرد. بدین گونه بود که علم راوی شناسی (علم الرجال) در میان مسلمانان پای گرفت.

۵. شروطی که گذشت، در تمامی سلسله سند تا هنگامی که به شخص معصوم برسد، باید احراز شود. گفتنی است از قرن دوم هجری هم زمان با تدوین حدیث در میان اهل سنت، برخی از اهل حدیث، احراز شرط عدالت را درباره اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله لازم ندانستند، بلکه مدعی شدند عدالت همه آنان از امور بدیهی و مسلم است و به تعدیل نیازی ندارند. بدین دلیل، نقد و بررسی احوال اصحاب را در شأن متأخران ندانستند و گفتند: اگر بر فرض، امر خلاف و جرم و گناهی از آنان در تاریخ ثبت شده باشد، قابل اعتنا نیست، بلکه می بایست به توجیه آن پرداخت و اگر کسی آن امور را بیان کند و به یکی از اصحاب اتهام بزند، زندیق است.

۶. با این که بحث عدالت راوی به علوم نقلی؛ یعنی علم درایه و رجال مربوط بود، پس از مدتی وارد بحث های عقلی و کلامی اهل سنت شد و به مرتبه ای رسید که ابوالحسن اشعری؛ بنیان گذار فرقه کلامی اشاعره (در قرن چهارم)، عقیده به عدالت همه صحابه را یکی از اصولی دانست که مذهب اهل سنت بر آن استوار است.

۷. طرح عدالت همه صحابه در باب عقیده، برای کسانی که به چنین نظریه ای باور نداشتند، پی آمدهایی ناگوار به همراه آورد؛ زیرا بهانه به دست زورمندان داد که هرگاه خواستند، مخالفان خود به ویژه پیروان اهل بیت علیهم السلام را از سر راه خود بردارند آنان را به سب و لعن صحابه متهم

کنند و دستگیر و زندانی نمایند و گاه با تحریک گروهی به نام دفاع از صحابه، میان طایفه های اسلامی، جنگ فرقه ای به راه انداخته و خود سود ببرند. از این رو، یکی از بحث های مهم، مسئله عدالت صحابه است تا معلوم شود:

الف) عقیده به عدالت همه صحابه در شمار کدام یک از اصول اعتقادی اسلام است؟

ب) آیا از اصول دین یا ضروریات آن است که انکار آن سبب کفر و زندقه گردد؟

ج) دلایل عقیده مندان به آن کدام است؟

د) آیا آیات الهی و سنت قطعی و شواهد تاریخی چنین نظریه ای را تأیید می کند؟

ه) دلایل منتقدان چنین عقیده ای چیست؟

و) انگیزه ها و بازتاب های چنین عقیده ای چه بوده است؟

پرسش هایی از این دست، بحثی طولانی را می طلبد، ولی آن چه در این جا، بررسی می شود، دریچه ای است کوچک که برای بازنگری یکی از اندیشه های رایج در میان بخشی از امت اسلامی، گشوده و با بهره گیری از متون معتبر عقیده مندان به این نظریه، نقد شده است. امید است مورد توجه و عنایت ارباب اندیشه و خرد قرار گیرد و با نقد منصفانه خود، در پرباری هر چه بیش تر این بازنگری ها سهیم شوند.

رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا وَلِإِخْوَانِنَا الَّذِينَ سَبَقُونَا بِالْإِيمَانِ وَلَا تَجْعَلْ فِي قُلُوبِنَا غِلًّا لِلَّذِينَ ءَامَنُوا رَبَّنَا إِنَّكَ رَءُوفٌ رَحِيمٌ.

از آن جا که در فهم هر قضیه ای، شناخت اجزای آن ضروری می نماید، برای پی بردن به مفاد قضیه «همه صحابه عادلند»، اجزای سه گانه آن؛ یعنی: «همه»، «صحابه» و «عادلند» می پردازیم. از این رو، بحث را در دو فصل دنبال می کنیم. در فصل اول، با بررسی مفهوم عدالت و راه شناخت عادل، به جست و جوی دلایل شرط بودن عدالت در راوی حدیث می پردازیم. سپس در فصل دوم، مفهوم صحابه و تعداد آنان را بررسی می کنیم.

آن گاه به پشتوانه آیات قرآنی و حدیث، به بررسی این قضیه در بخش ادله خواهیم پرداخت.

اشاره

این مبحث را در سه مقام پی می گیریم:

گفتار اول – شرط عدالت راوی

اشاره

این شرط مورد اتفاق دانشمندان مذاهب اسلامی است. اکنون نظر اندیشمندان اهل سنت و امامیه را در این مورد می آوریم.

الف) نظریه اهل سنت

جلال الدین سیوطی در تدریب الراوی (۱) چنین گفته است:

ص: ۱۴

۱- تدریب الراوی، کتابی در علم درایه است که درباره اصطلاحات حدیث و محدثان و صفات راوی و ویژگی ها و آداب نقل، بحث می کند. متن کتاب از ابوذکریا نوای و شرح آن از سیوطی از عالمان برجسته مصری و شافعی مذهب قرن دهم هجری است.

عموم پیشوایان حدیث و فقه، اجماع کرده اند که درباره راوی، عادل و ضابط بودن شرط است و عدالتش به مسلمان، بالغ، عاقل و سالم بودن از اسباب فسق و خلاف مرّوت است.^(۱)

این کلام بر شرط عدالت داشتن راوی حدیث نزد اهل سنت صراحت دارد.

ب) نظریه امامیه

فقیهان و محدثان امامیه نیز عدالت را در راوی حدیث شرط می دانند. در معالم الاصول^(۲) آمده است:

اعتبار این شرط (عدالت) در بین اصحاب ما (امامیه) نیز مشهور است.^(۳)

در برابر قول مشهور، شیخ طوسی^(۴) در عده الاصول، قول کسی را که در گفتار خود از دروغ می پرهیزد، پذیرفتنی می داند. به بیان دیگر، به ثقه و مورد اعتماد بودن در نقل بسنده می کند. قول مشهور در میان متأخران نیز همین است

^(۵).

ص: ۱۵

۱- همان، ج ۱، ص ۲۵۳.

۲- معالم الاصول، از کتب معروف در علم اصول نوشته شیخ حسن زین الدین عاملی از فقیهان قرن دهم هجری است که از زمان تألیف تا کنون از کتاب های درسی حوزه های علمی امامیه بوده است.

۳- معالم، ص ۲۰۰.

۴- شیخ الطائفه محمد بن حسن طوسی از فقیهان، متکلمان، محدثان و مفسران برجسته قرن پنجم امامیه است که در علوم و فنون مختلف اسلامی تبحر داشت. کتاب هایی که او نوشته است: عده الاصول در علم اصول و الخلاف در بیان اختلاف فتوای مذاهب اسلامی و دو کتاب حدیثی از اصول چهارگانه معتبر نزد شیعه؛ یعنی تهذیب و استبصار، هم چنین تفسیر التبیان از ماخذهای معتبر تفسیری است. کتاب مبسوط او در فقه سبب دگرگونی فراوانی در فقه شد.

۵- مقباس الهدایه، ج ۲، ص ۳۳ به بعد.

اشاره

زیر فصل ها

الف) عدالت در لغت

ب) عدالت در اصطلاح

الف) عدالت در لغت

«عدالت» و «معادله» را در لغت، معنای «مساوات» می دانند. واژه های «عَدْل» و «عِدْل» از جهت معنا به هم نزدیکند، ولی «عَدْل» در جایی به کار می رود که فهم و درک همراه با بصیرت و معرفت باشد، مانند: احکام. آیه شریفه: «أَوْ عَدْلَ ذَلِكْ صِيَامًا» نیز به همین معناست، ولی «عِدْل» در جایی به کار می رود که فهم و درک با حس همراه شود، مانند: وزن کردنی ها، شمردنی ها و پیمانه کردنی ها.^(۱)

ب) عدالت در اصطلاح

اشاره

در اصطلاح چند معنا برای عدالت گفته اند که به برخی از آن ها اشاره می کنیم:

تعریف اول - «عدالت»، استواری در عمل را گویند که همان استقامت عملی است.

ابن رشد حفید اندلسی،^(۲) حقیقت عدالت را اختلافی می داند، ولی عموم فقیهان، عدالت را صفتی افزون بر اسلام می پندارند و به همین جهت، عادل باید واجبات و مستحبات شرعی را انجام دهد و از محرمات و مکروهات پرهیز کند.^(۳) خطیب بغدادی^(۴) نیز مراد از عدالت را استقامت در دین، سلامت در مذهب و دوری از اسباب فسق و اموری

ص: ۱۶

۱- مفردات، راغب اصفهانی، ماده عدل.

۲- محمد بن احمد بن محمد رشد قرطبی فیلسوف، حکیم، متکلم و فقیه مالکی در فنون و علوم مختلف صاحب تألیف بود و درباره اختلاف فقیهان کتاب بدایه المجتهد را نوشت. وی نوه ابن رشد اندلسی حکیم و فیلسوف مشهور اسلامی است.

۳- بدایه المجتهد، ج ۲، ص ۴۵۷.

۴- احمد بن علی، مشهور به خطیب بغدادی از عالمان و فقیهان و مورخان و محدثان شافعی مذهب عراق، در قرن پنجم هجری است که بیش از ۵۰ تألیف از خود به جای گذاشت. کتاب تاریخ بغداد او در تاریخ و شرح حال اشخاص و هم چنین کتاب الکفایه فی معرفه علم الروایه او در علم درایه، معروف است.

می داند که اعضا، جوارح و قلب از فعل آن نهی شده است.

پس، عدالت، به معنای پیروی از اوامر خدای تعالی و پرهیز کردن از امور نهی شده است. از طرفی دیگر، می دانیم که گناه انسان مکلف، به برخی از گناهان آلوده می شود و نیز از انجام برخی واجبات دور می ماند. از این رو، باید گفت عادل کسی است که به انجام دادن واجبات و هم چنین پرهیز کردن از محرمات شناخته شده است؛ مانند کسی که در رفتارش به حقیقت می گروید و در سخن نیز از آن چه به دین و مروّت وی آسیب می رساند، پرهیز می کند. اگر کسی چنین بود، به عدالت در دین و صداقت در نقل حدیث متّصف می شود، ولی در تحقق این اتّصاف، غیر از گناهان کبیره، باید از گناهان صغیره نیز پرهیز کرد.^(۱)

برخی فقیهان امامیه نیز به همین نظریه معتقدند. ابن ادریس حلی،^(۲) کسی را عادل می داند که واجبی را ترک نکند و امر قبیحی را مرتکب نشود،^(۳) ولی شیخ انصاری^(۴) از وسیله ابن حمزه حلی نقل می کند که عدالت در دین، پرهیز از گناهان کبیره و اصرار نداشتن بر انجام گناهان صغیره است. ابوالصلاح حلبی^(۵) نیز عدالت را شرط قبول شهادت

ص: ۱۷

۱- الکفایه فی معرفه علم الروایه، ص ۸۱.

۲- محمد بن ادریس حلی از فقیهان برجسته امامیه در قرن ششم هجری است که با تألیف کتاب السرائر در فقه پس از شیخ طوسی از بسته شدن باب اجتهاد در تشیع همانند دیگر مذاهب ها جلوگیری کرد.

۳- السرائر، ج ۱، ص ۲۸۰.

۴- شیخ اعظم مرتضی انصاری از برجستگان فقه و اصول در ۱۵۰ سال اخیر است که سبب دگرگونی در علم اصول شد. دو کتاب مهم او در فقه و اصول؛ مکاسب و رسائل از کتاب های درسی حوزه های علمی شیعه است.

۵- ابوالصلاح حلبی از فقیهان امامیه در قرن پنجم هجری که کتاب الکافی در فقه از اوست.

می‌شمارد و برای ثابت شدن حکم آن، بلوغ و دوری از همه زشتی‌ها را شرط می‌کند. هم‌چنین در کلام علامه مجلسی و محقق سبزواری آمده که بنا بر مشهور، معنای عادل این است که گناه کبیره نکند و بر انجام گناهان صغیره اصرار نداشته باشد. شیخ انصاری بنا بر ظاهر همه این گفته‌ها، عدالت را استقامت فعلیه در فعل‌ها و ترک‌ها می‌داند، بی‌آن که ملکه بودن آن‌ها اعتباری داشته باشد.^(۱)

تعریف دوم - عدالت همان استقامت و استواری عمل است، بی‌آن که ملکه شده باشد.

جلال‌الدین سیوطی در تدریب الراوی، شرط در راوی حدیث را عادل و ضابط بودن می‌داند و فرد عادل را مسلمان، بالغ و سالم از اسباب فسق و خلاف مروّت می‌خواند.^(۲) این تعریف، از فقیهی شافعی مذهب است که برخی از عالمان دیگر مذهب‌ها نیز آن را پذیرفته‌اند. شیخ زین‌الدین عاملی شهید ثانی از فقیهان برجسته شیعه نیز همین تعریف را می‌پذیرد. او معنای عدالت را، سالم بودن از اسباب فسق (گناهان کبیره و اصرار بر انجام گناهان صغیره و خلاف مروّت) می‌داند... چنان که ملکه شود. البته بنا بر دیدگاه او به معتبر بودن ملکه تصریح نشده است؛ زیرا از اسباب فسق و خلاف مروّت، سلامت به دست نمی‌آید، مگر این که ملکه آن پیدا شود. برای همین، از اعتبار لفظی آن بی‌نیاز شده‌اند.^(۳) شیخ مفید^(۴) و قاضی

ص: ۱۸

۱- رسائل فقهیه، «رساله العداله»، ص ۷.

۲- تدریب الراوی، ج ۱، ص ۲۵۳.

۳- الرعايه، ص ۱۸۵.

۴- مقنعه، ص ۷۲۵.

ابن براج(۱) از دیگر فقیهان شیعه هستند که این نظریه را پذیرفته اند. هم چنین برخی از فقیهان معاصر شیعه با پذیرش این نظریه، عدالت را از اوصاف و ویژگی های نفسانی نمی دانند، بلکه آن را وصف عمل و استقامت بر جاده شرع و کج نشدن از آن می شناسند. از برخی آیه های قرآن همین مطلب برمی آید، همانند: «فَإِنْ خِفْتُمْ أَلَّا تَعْدِلُوا فَوَاحِدَةً»(۲) پس اگر بیم دارید که به عدالت رفتار نکنید پس به یک زن اکتفا کنید که مراد آن از ترس در ماندن از طریق عدل شرعی است یا آن جا که می فرماید: «وَلَنْ تَسْتَطِيعُوا أَنْ تَعْدِلُوا بَيْنَ النِّسَاءِ»(۳) و قادر نخواهید بود بین زنان به عدالت رفتار کنید عدالت را به عمل خارجی نسبت داده، هر چند ترس از عقاب یا امید به ثواب، عامل بازدارنده از گناه باشد (و بیم و امید، به قلب و جان آدمی مربوط است). اینان علت پرهیز بیش تر مکلفان از معاصی را ترس از عقاب الهی می دانند و این معنای عدالت را موضوعی برای بخشی از احکام شرعی می شمرند. پس اگر کسی به انگیزه ترس یا امید، به احکام شریعت عمل کند (با این که شرط مقتضی برای انحراف وجود دارد)، و راه مستقیم را بپیماید، مصداق عادل شرعی و لغوی است. البته استمرار این استقامت باید به گونه ای باشد که به صورت طبیعت ثانوی مکلف درآید.

از این رو، ایشان استقامت عمل در برخی از زمان ها مانند ماه رمضان یا محرم را مصداق عدالت نمی دانند؛ زیرا به استواری مکلف در طریق

ص: ۱۹

۱- مهذب، ج ۲، ص ۵۵۶.

۲- نساء، ۳.

۳- نساء: ۱۲۹.

مستقیم اطمینانی نیست، چون وی گاه استوار و گاه ناستوار است. هم چنین است اگر کسی تنها از بعضی محرمات پرهیز کند. آن چه درباره استمرار در انجام واجبات و ترک محرمات گفته ایم، شاید همان باشد که باورمندان به «ملکه عدالت» می گویند. (۱)

در هر دو تعریف، عدالت وصف عمل خارجی شمرده شده است؛ یعنی اگر کسی گناهان را ترک کرد و واجبات را به جای آورد، آن گاه معلوم می شود که وی عادل است، ولی براساس تعریف دوم، عدالت در صورتی تحقق می یابد که این اعمال آن قدر از سوی وی تکرار شود تا نشان دهنده ملکه در وی باشد.

تعریف سوم - عدالت کیفیت نفسانی است که شخص را به رعایت تقوا و می دارد.

امام محمد غزالی، (۲) عدالت را صورتی استوار و محکم از دین در نفس و جان می داند که صاحبش را به رعایت تقوا و مروّت و امی دارد. (۳) هم چنین علامه حلی، (۴) حقیقت عدالت را کیفیت استوار و محکم نفسانی می داند که شخص عادل را بر ملازمت تقوا و مروّت برمی انگیزاند و با

ص: ۲۰

۱- التنقیح الإجتهد و التقليد، مرحوم خوئی، ص ۲۵۴. به نقل از کتاب القضاء شرح التبصره، ص ۲۸۵.

۲- حجت الاسلام ابو حامد محمد بن محمد غزالی طوسی فقیه شافعی مذهب، صوفی، عارف و متکلم قرن پنجم هجری است که شهرت جهانی دارد. کتب اخلاقی وی هم چون احیاء العلوم و کیمیای سعادت از کتب مشهور در علم اخلاق است که در اعصار بعد از تألیف این دو کتاب تأثیر انکار نشدنی داشته است. وی به سال ۵۰۵ در طوس فوت نمود و در طابران مدفون گردید.

۳- المنهج الحدیث فی علوم الحدیث، ص ۵۶.

۴- علامه حسن بن یوسف مطهر حلی، فقیه، محدث، متکلم و فیلسوف که ریاست امامیه در معقول و منقول و اصول و فروع به او منتقل شد، وی در فنون و علوم مختلف اسلامی کتب بی شماری تألیف نمود. وی به سال ۷۲۶ رحلت نمود.

پرهیز از گناهان کبیره و اصرار نداشتن بر گناهان صغیره تحقق می یابد.^(۱)

باید دانست نظریه مشهور در میان فقیهان پس از علامه حلی، همین است که با عبارت هایی هم چون: «صفه راسخه»، «هیئۀ راسخه»، «حاله راسخه»، «ملکه راسخه» و «کیفیه نفسانیه»، آن را بیان کرده اند که برگرفته از عدالت در اصطلاح حکمت و فلسفه است.

امام خمینی در تعریف عدالت می گوید:

عدالت حالت نفسانی است که انسان را بر ملازمت تقوا و می دارد و مانع از این می شود که انسان گناهان کبیره، بلکه بنا بر اقوای صغیره ها را انجام دهد، تا چه رسد به اصرار بر آن ها که از گناهان کبیره حساب شده است. هم چنین مانع می شود از این که انسان کارهایی که عرفا حاکی از لا ابالی بودن او نسبت به دین است، انجام دهد و بنا بر احتیاط، کارهایی که منافات با مروّت دارد نیز (در مفهوم عدالت) معتبر است، اگر چه اقوی، عدم اعتبار است.^(۲)

این تعریف، با تعریف های یاد شده، دو تفاوت دارد:

۱. انجام هرگونه گناه صغیره را زیان رساننده به عدالت می داند، برخلاف تعریف های دیگر که اصرار بر گناهان صغیره را چنین می شمارد.

۲. امام رحمه الله در تعریف عدالت، «حالت نفسانی» را به کار برده است تا نشان دهد که عدالت از صفات اکتسابی، عارضی و قابل زوال است و با انجام برخی گناهان صغیره از بین می رود اگرچه بر آنها اصرار نداشته باشد.

ص: ۲۱

۱- مختلف الشیعه، ج ۴، ص ۱۴۹.

۲- ترجمه تحریر الوسيله، ج ۱، ص ۴۹۹.

اشاره

توضیح در مورد تعریف های سه گانه عدالت

در این تعریف ها چند نکته نیازمند توضیح است:

الف) اعتبار مروّت در تعریف عدالت

در دو تعریف اخیر، مروّت نیز در تعریف عدالت آمده است. هرچند امام خمینی رحمه الله به پیروی از فقیهان متقدم امامیه - که برخی این قید را در تعریف معتبر و گروهی آن را نامعتبر می دانند - در قید «مروت» تردید کرده است، ولی چون مشهور، آن را معتبر می داند. از این رو، به توضیح آن می پردازیم.

راغب، مروّت را دارای دو ریشه می داند که در یک ریشه به معنای «انسانیت» نزدیک بوده و نامی است برای اخلاق و افعالی که جان های سلیم آن را می پذیرد و نیز نامی است برای کارهای نیکو مثل انسانیت. ریشه دوم آن را «مرء» می داند که نامی است برای محاسنی که هم چون «رجولیت» به مردان اختصاص دارد. این معنا، اخص از معنای «انسانیت» است؛ چون زن و مرد در «انسانیت» مشترکند، ولی «مروّت» بدین معنا، به اموری اختصاص دارد که چه بسا آن ویژگی ها برای مردان، فضیلت و برای زنان رذیلت شمرده شود.^(۱)

چنان که گفته شده، مروّت آداب نفسانی است که سبب می شود انسان، اخلاق نیکو و عادت های زینده را رعایت کند.^(۲)

به نظر شهید ثانی^(۳)، مروّت عبارت است از آراسته شدن انسان به آن چه که به اقتضای زمان و مکان و شأن و مرتبه، نیکو است، که از

ص: ۲۲

۱- الذریعه الی مکارم الشریعه، ص ۱۴۳.

۲- مصباح المنیر، ج ۲، ص ۲۶۷.

۳- شهید ثانی - زین الدین بن نورالدین علی بن احمد عاملی، فقیه محدث، اولین کسی است که در امامیه در علم درایه تألیف کرد. کتاب شرح لمعه او از کتاب مشهور در فقه امامیه و از کتب درسی حوزه های علمیه شیعه است. وی به سال ۹۶۶ هجری قربانی تعصب کور عده ای جاهل و نادان شده و مظلومانه در قسطنطنیه ترکیه به شهادت رسید.

جهت فعل یا ترک؛ انسان بدان متصف شود، آن هم به کیفیتی که برای او ملکه گردد. (۱)

برای امور خلاف مروّت، غذا خوردن در گذرگاه های عمومی، دراز کردن پا در مجلس و پوشیدن لباس رنگارنگ یا لباس ویژه زنان برای مردان و... را برشمرده اند.

(ب) تقوا؛ رکن دیگر عدالت

(ب) تقوا؛ رکن دیگر عدالت (۲)

ابن حجر عسقلانی (۳) تقوا را پرهیز از کارهای زشت هم چون شرک و فسق و بدعت می داند. (۴) علامه حلی نیز گفته است که تقوا با دوری از گناهان کبیره و اصرار نکردن بر انجام گناهان صغیره به دست می آید. (۵)

در بیان ابن حجر، برخی از مصداق های گناه کبیره آمده و علامه حلی نیز پرهیز از گناه کبیره را راه تقوا دانسته است. از این رو به تعریف گناهان کبیره می پردازیم و مصداق های آن را برمی شمیریم:

تعریف گناهان کبیره

نَووی (۶) ویژگی گناهان کبیره را چنین بیان کرده است:

۱. معصیتی که برای آن حد معین شده باشد؛

۲. گناهی که در کتاب الله یا سنت، وعده و مجازات سختی درباره آن

ص: ۲۳

۱- الرعایه فی علم الدرایه، ص ۱۸۵.

۲- ر. ک: ده گفتار، مرتضی مطهری؛ نهج البلاغه، خطبه ۱۹۳ صفات متقین.

۳- ابن حجر عسقلانی از عالمان برجسته مذهب شافعی است که کتاب تهذیب التهذیب و لسان المیزان او در علم رجال و فتح الباری در شرح صحیح بخاری از کتب معروف اوست، وی به سال ۸۵۲ در قاهره فوت نمود.

۴- شرح شرح نجه الفکر، ص ۲۴۸.

۵- مختلف الشیعه، ج ۴، ص ۱۴۹.

۶- امام ابو ذکریا یحیی بن شرف نَووی دمشقی، از عالمان شافعی مذهب قرن هفتم هجری است که در دمشق می زیست و از وی دو کتاب ریاض الصالحین در اخلاق و روضه الطالبین در حدیث معروف است.

۳. هر جرمی که از بی توجهی مرتکب آن به دین حکایت کند.

۴. هرکاری که کتاب الله بر تحریم آن و امثالش صراحت دارند و حد آن معین شده است. (۱)

امام خمینی رحمه الله می گوید:

گناهان کبیره، هر معصیتی است که نسبت به آن وعده و تهدید به آتش یا عقاب داده شده است، یا شدیداً با آن برخورد شده است، یا دلیلی دالالت کند که آن گناه از بعضی از کبایر دیگر بزرگ تر است یا مانند آن است، یا عقل یا نصی (از وحی) وارد شده که آن گناه، کبیره است. (۲)

مصدق های گناهان کبیره

چنان که نَووی بر شمرده است، قتل، ترک واجب فوری، دروغ گفتن به هنگام شهادت دادن و روایت کردن و سوگند خوردن، زنا، لواط، نوشیدن شراب (اگر چه اندک باشد)، رباخواری، خوردن مال یتیم، زیر پا گذاشتن حقوق پدر و مادر، دادن نسبت دروغ به خدا (به عمد) و کتمان کردن شهادت بدون عذر، (۳) برخی از موارد گناهان کبیره است.

در تحریر الوسیله چنین آمده است:

گناهان کبیره زیاد است، از جمله: مایوس شدن از رحمت خدا، ایمن شدن از مکر او، دروغ بستن بر خدا و رسول خدا و اوصیای پیغمبر صلی الله علیه و آله، کشتن نفسی که خدا آن را حرام کرده، به جز قتلی که به حق باشد (هم چون قصاص و به جهت ارتداد و امثال آن)، عاق

ص: ۲۴

۱- روضه الطالین، ج ۸، ص ۲۰۰.

۲- ترجمه تحریر الوسیله، ج ۱، ص ۴۹۹.

۳- روضه الطالین، ج ۸، ص ۲۰۰.

والدین، خوردن مال یتیم از روی ظلم، دادن نسبت ناروا به زن شوهردار، فرار از جنگ، قطع رحم، سحر، زنا، لواط، دزدی، قسم دروغ، کتمان شهادت، شهادت باطل، شکستن عهد، ناحقی در وصیت، نوشیدن شراب، خوردن ربا و مال به باطل، قمار بازی، خوردن میته و خون و گوشت خوک و گوشت هر حیوانی که برای غیر خدا کشته شده است (بدون این که ضرورتی داشته باشد)، کم فروشی، تعزب بعد از هجرت (بازگشت به جاهلیت)، کمک به ستم کاران و تکیه نمودن بر آنان، حبس نمودن حقوق دیگران بدون عذر، دروغ، تکبر، اسراف، تبتذیر، خیانت، غیبت، سخن چینی، مشغول شدن به هوسرانی ها، سبک شمردن حج، ترک نماز، نپرداختن زکات، اصرار بر انجام گناهان صغیره. (۱)

ج) تفاوت تقوا با مروّت

تقوا با انجام واجبات و ترک محرمات و پرهیز از گناهان صغیره به دست می آید، در حالی که مروّت، رعایت کردن آداب اجتماعی و عرفی است. از این رو گفته اند که مخالفت با تقوا، فسق را برمی انگیزاند، برخلاف مخالفت با مروّت که تنها عدالت را نابود می کند. بنابراین، کسی که مروّت ندارد، ولی ملکه پرهیز از گناهان کبیره را دارد، میان عدالت و فسق قرار گرفته است. (۲)

گفتار سوم – راه شناخت عادل

اشاره

گفتار سوم – راه شناخت عادل

از آن جا که عدالت، صفتی نفسانی است و با حس درک نمی شود، اندیشمندان شیعه و سنی، نشانه هایی را برای تشخیص عدالت افراد بیان

ص: ۲۵

۱- ترجمه تحریر الوسیله، ج ۱، ص ۴۹۹.

۲- رسائل فقهیه، رساله العداله، ص ۲۳.

کرده اند که به دو نشانه آن اشاره می کنیم:

الف) عدالت؛ قاعده واصل هر مسلمانی

الف) عدالت؛ قاعده واصل هر مسلمانی

شیخ طوسی درباره شهادت دو گواه که مسلمان بودنشان معلوم است و جرحی بر آن دو وارد نیست، چنین حکم می کند که باید بر اساس شهادت آن دو عمل کرد و قاضی نباید برای بررسی حالات آن دو، از حکم دادن دست بکشد. وی درباره دلیل این کار چنین می گوید:

لأن الأصل في الإسلام العدالة و الفسق طار عليه يحتاج إلى دليل. (۱)

اصل در اسلام (شخص مسلمان)، عدالت است و فسق، امری عارضی است. برای همین، به دلیل و اثبات احتیاج دارد.

از ابن جنید اسکافی (از فقیهان برجسته امامیه) نقل شده است که همه مسلمانان بر عدالتند، مگر این که خلافش ثابت شود. (۲)

در بیان این قاعده گفته اند، اصل و قاعده در هر مسلمان که بر فطرت اسلام زاده شده، عدالت است، مگر این که خلافش ثابت شود. از این قاعده به «حسن ظاهر» تعبیر می شود؛ یعنی مسلمانی که فسق نمایی نمی کند و به فساد معروف نیست و ظاهر حالش گواه بر پای بندی و تعهد او به انجام واجبات و احکام شرعی است، عادل است. در عرف نیز می گویند: «الظاهر عنوان الباطن».

دلیل بر این اصل، روایت علقمه است که می گوید: از امام صادق علیه السلام پرسیدم، گواهی چه کسی پذیرفته می شود و از چه کسی پذیرفته نیست؟ فرمود:

ص: ۲۶

۱- خلاف، ج ۶، ص ۲۱۸.

۲- رسائل فقهیه، «رساله العدالة»، ص ۹.

ای علقمه! هر کسی که بر فطرت اسلام بوده، شهادتش مقبول است.

گفتم: آیا گواهی کسی که گناه می کند و در معرض آن است، پذیرفته می شود؟ فرمود:

ای علقمه! اگر گواهی اینان پذیرفته نشود، پس باید در دعوی ها فقط گواهی انبیا و اوصیا پذیرفته شود؛ زیرا فقط اینان در میان مردم معصومند (و چنین کاری امکان ندارد). آن گاه فرمود: کسی را که با دو چشمانت در حال گناه ندیده ای و دو گواه نیز بر گناه او گواهی نداده اند، عادل است و گواهی اش پذیرفته است، اگر چه در واقع چنین نباشد. (۱)

در روایتی دیگر عبدالله بن ابی یعفور می گوید: از امام صادق علیه السلام پرسیدم، عدالت یک فرد مسلمان که پذیرش گواهی اش، به سود یا زیان مسلمان دیگر می انجامد، چگونه تشخیص داده می شود؟ امام فرمود:

با عفاف و پاک دامنی و دوری کردن از شکمبارگی و شهوترانی و پرهیز از گناه دست و زبان و هم چنین با دوری کردن از گناهان کبیره ای که خداوند بیم عذاب بر آن ها داده، شناخته می شود؛ یعنی پرهیز از گناهانی هم چون شراب خواری، زنا، ربا، نافرمانی از پدر و مادر، فرار از جنگ با کافران. نشانه این که وی چنین باشد، آن است که او همه این عیب ها را پنهان بدارد (و گناهی از او سرزنزند). در این صورت، بر مسلمانان حرام است که در پی عیب جویی او برآیند، بلکه بر آنان واجب است که وی را پاک دامن بدانند و هنگام اظهار نظر عدالتش را ابراز کنند. (۲)

از میان فقیهان چهارگانه اهل سنت، تنها ابوحنیفه به این اصل و قاعده معتقد است؛ زیرا از وی نقل شده که در اثبات عدالت همین بس که ظاهرش اسلامی باشد و بر اموری که سبب جرح وی می شود، آگاه

ص: ۲۷

۱- شرح تبصره، کتاب قضاء، ص ۲۸۶.

۲- من لا یحضره الفقیه، ج ۳، ص ۳۸.

بنابراین اصل و قاعده، ظاهر مسلمانی و شهرت نداشتن به فسق و فجور برای اثبات عدالت، بسنده است و اگر کسی مدعی شود فلاں فرد عادل نیست، باید ادعایش را با دلیل ثابت کند. گفتنی است این اصل ویژه صحابه نیست، بلکه نسبت به همه مسلمانان چنین است. از این رو، وقتی اموری بر فسق اشخاصی (صحابی یا تابعی) دلالت کند، در صورت اثبات، نمی توان به عدالت آنان حکم کرد.

ب) جست وجو و بررسی دقیق درباره عدالت

اشاره

ب) جست وجو و بررسی دقیق درباره عدالت

بر اساس این نظریه، اصل و قاعده بر عدالت مسلمان نیست. از این رو، اثبات عدالت، دلیل می خواهد.

خطیب بغدادی از فقیهان شافعی مذهب در ردّ نظر کسانی که گمان می کنند عدالت همان اظهار اسلام و نبود فسق ظاهر است، می گوید: برای شناخت عدالت، اسلام، امانت، پاکی و استقامت طریقه عادل، راهی جز جست وجوی دقیق در حالات وی و بررسی کردارش نیست، تا با جمع گمان های پراکنده، علم به عدالت وی پدیدار گردد. اهل عراق (ابوحنیفه و اتباع او) گمان کرده اند عدالت به اظهار اسلام و دوری از فسق روشن می شود که اگر کسی چنین بود، واجب است او را عادل بدانیم و در این باره، به روایت ابن عباس تمسک می کنند که می گوید عرب بیابان گردی نزد پیامبر صلی الله علیه و آله آمد و گفت: من هلال ماه رمضان را دیده ام. پیامبر صلی الله علیه و آله پرسید: آیا به لا اله الا الله شهادت می دهی؟ گفت: آری. پرسید:

ص: ۲۸

آیا به این که محمد رسول خداست، شهادت می دهی؟ گفت: آری. پیامبر صلی الله علیه و آله [سخن او را پذیرفت و] به بلال گفت: مردم را آگاه کن که فردا روزه بگیرند.

اینان گفته اند پیامبر صلی الله علیه و آله بدون جست و جو و بررسی عدالت او گفته اش را پذیرفته است.

خطیب بغدادی می گوید، عرب بیابانی بودن با عادل بودن او نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله ناسازگار نمی باشد. شاید عده ای به عدالت وی خیر داده اند و شاید در همان زمان وحی نازل شده و آن مرد را تصدیق کرده است. ما نمی دانیم که پیامبر صلی الله علیه و آله در قبول خبر وی تنها به ظاهر اسلامش بسنده کرده باشد، به ویژه آن که برخی گفته اند پیامبر صلی الله علیه و آله از آن جهت خبرش را پذیرفته که وی در همان زمان اظهار اسلام کرده و مسلمان شده بود. از این رو، در آن زمان، از هر گناهی پاک گشته بود. به همین دلیل، وی همانند کسی بود که علم به عدالتش آشکار بوده و اظهار اسلامش برابر با عدالت وی بوده است و اگر زمانی سپری می شد، معلوم نبود که وی بر پاکی نخستین که همان عدالت بود، باقی می ماند. (۱)

چنین سخنی از خطیب بغدادی، شگفت آور است؛ زیرا وی از هواداران «عدالت همه صحابه» است، ولی در این جا برای ردّ نظریه دیگران می گوید اگر زمانی سپری می شد، معلوم نبود که این صحابی بر همان عدالت گذشته، باقی می ماند. اگر این فرض را درباره یکی از صحابه بپذیریم، درباره دیگر افراد صحابی نیز چنین احتمالی وجود دارد.

ص: ۲۹

به همین دلیل، درباره آنان نیز باید بررسی و جست و جو کرد که آیا پس از رسول خدا صلی الله علیه و آله بر همان عدالت گذشته باقی مانده اند یا خیر. بدین جهت می توان گفت بنا بر هر دو طریق، بحث و جست و جو در عدالت صحابه بایسته می نماید.

مرتب‌های عدالت

مرتب‌های عدالت

وصف عدالت، در چندین باب فقهی از جمله: «شهادت»، «وصایا»، «دیون»، «طلاق»، «جمعه»، «جماعت»، «قضا»، «افتا»، «دیگر ولایات شرعی»، «حکومت» و نیز در مورد «راوی حدیث» معتبر است. آیا این وصف در همه این باب‌ها در یک مرتبه جای دارد و وصف یگانه ای بر همه منطبق است؟

شیخ انصاری درباره ملکه عدالت می گوید:

مراتب ملکه عدالت در قوت و ضعف متفاوت است که آخرین مرتبه اش هم مرز با عصمت است و آن چه در برخی مراتب عدالت معتبر است، مرتبه پایین آن است. آن مرتبه، حالتی است که انسان در خود، توانایی برخورد با هواهای نفسانی را در اولین گام می بیند، اگرچه پس از آن چه بسا در برابر هواهای نفس مغلوب شود. از این رو است که چه بسا از صاحب ملکه عدالت نیز گناهان کبیره سرزند و وجود چنین مرتبه ای از عدالت در مردم کم نیست. (۱)

گفته اند در ولایت کبرا؛ یعنی رهبری مسلمانان، مرجعیت دینی و قضاوت، بالاترین اندازه عدالت معتبر است، ولی در «اقامه بینة»، «شهادت»، «وصیت»، «دیون» و «شهود طلاق»، مرتبه پایین تر آن مقصود

ص: ۳۰

است. پایین ترین مرتبه عدالت، آن چیزی است که درباره امام جماعت و مانند آن روا داشته اند. فقیهان این مرتبه ها را زیر عنوان یگانه ای به نام «عدالت» آورده اند، ولی در روایت ها، مرتبه های آن متفاوت یاد شده است. (۱) در راوی حدیث، مرتبه متوسط عدالت معتبر است، ولی درباره صحابه، از مرتبه های بالای آن سخن می گویند؛ زیرا نقد و انتقاد نسبت به آنان را مایه کفر و زندقه می دانند. پس می بایست عدالت را در کنار عصمت دانست تا نقد و انتقاد به اصحاب روا نباشد.

ص: ۳۱

۱- شرح تبصره، کتاب القضاء، ص ۲۸۹.

فصل دوم: مفهوم صحابه

اشاره

فصل دوم: مفهوم صحابه

زیر فصل ها

گفتار اول: مفهوم لغوی

گفتار دوم - شماره و طبقه های صحابه

گفتار اول: مفهوم لغوی

اشاره

گفتار اول: مفهوم لغوی

زیر فصل ها

الف) مفهوم لغوی

ب) معنای اصطلاحی

الف) مفهوم لغوی

الف) مفهوم لغوی

الف) در لغت «صحابه» و «اصحاب» از ریشه «صَحَبَ»، «يَصْحَبُ»، «صَحْبًا»، «صَحْبَةً» و «صَحَابَةً» است. که در لغت «صاحب» به معنای ملازم و همراه است؛ چه آن ملازم، انسان و یا حیوان، مکان و یا زمان باشد و فرقی نمی کند که این مصاحبت و همراهی با جسم و تن - که اصل در همراهی همین است و بیش تر همراهی ها به همین شیوه است - و یا با عنایت و توجه و همت باشد، ولی در عرف (اصطلاح)، به کسی که همراهی اش با دیگری بسیار است، گفته می شود. (1)

ب) معنای اصطلاحی

اشاره

ب) معنای اصطلاحی

در معنای اصطلاحی، میان عالمان علم رجال و درایه اختلاف وجود دارد.

ص: ۳۲

۱- مفردات راغب، ماده «صحب».

نظریه اهل سنت

ابی صلاح شهرزوری (۱) می گوید که بیش تر اهل حدیث، هر مسلمانی را که رسول خدا صلی الله علیه و آله را دیده است، و بخاری در صحیح، کسی را که با پیامبر صلی الله علیه و آله همراهی کرده یا در حال اسلام، او را دیده است، صحابی می داند. ابوالمظفر سمعانی مروزی بر این باور است که اهل حدیث، به کسی صحابه می گویند که حدیث یا کلمه ای را از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل کرده است و بلکه مفهوم صحابه را گسترش می دهند و می گویند حتی اگر کسی یک بار پیامبر صلی الله علیه و آله را دیده است، صحابی شناخته می شود. (۲)

به گفته ابن حجر عسقلانی شافعی، صحیح ترین تعریف برای «صحابی»، آن است که پیامبر را در حال ایمان دیدار کند و مسلمان بمیرد. از این رو، کسانی که پیامبر صلی الله علیه و آله را در زمان کوتاه یا طولانی همراهی کرده اند، از او روایت نموده اند یا نه، با او به جنگ رفته اند یا نرفته اند و او را دیده اند و یا به جهت مانع مثل کوری ندیده اند، از صحابه اند. (۳)

جلال الدین سیوطی نیز به نقل از سعید بن مسیب می گوید: (۴) صحابی کسی است که یک یا دو سال، با رسول خدا صلی الله علیه و آله همراه بوده و با او در یک یا دو غزوه شرکت داشته است. زیرا، صحابی بودن، شرافت عظیمی است که هر کسی بدان نمی رسیده، مگر با هم نشینی طولانی در غزوه و جنگ تا آن که اخلاق واقعی اشخاص پدیدار گردد؛ زیرا این سفرها،

ص: ۳۳

۱- عثمان بن صلاح الدین عبدالرحمن شهرزوری فقیه شافعی مؤلف کتاب علوم الحدیث در علم درایه است که به مقدمه ابن الصلاح نیز معروف است و مورد توجه عالمان علم درایه بوده، شروح متعددی بر آن نوشته شده است. وی به سال ۶۴۳ در دمشق درگذشت.

۲- علوم الحدیث، ص ۲۹۲.

۳- الاصابه فی تمییز الصحابه، ج ۱، ص ۱۵۸.

۴- سعید بن مسیب از بزرگان تابعین، مورد پذیرش شیعه و سنی، از محبان امیرمؤمنان و یکی از فقهای هفت گانه مدینه محسوب می گردد.

خود، رنج آور بوده است. و نمایانگر اخلاق واقعی افراد. درباره اعتبار یک سال نیز می گوید، این بدان دلیل است که یک سال، چهار فصل دارد و مزاج و خلق و خوی اشخاص همراه با دگرگونی فصل ها، تغییر می یابد و حقیقت خود را نشان می دهد. سپس سیوطی به بررسی دیگر گفته ها می پردازد:

گفته اند صحابی کسی است که همراهی اش طولانی بوده و از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت نقل کرده باشد، ولی «واقدی» گفته است، کسی که در حال بلوغ، پیامبر صلی الله علیه و آله را دیده، صحابی است. یحیی بن عثمان مصری می گوید کسی که عصر پیامبر صلی الله علیه و آله را درک کرده، هر چند او را ندیده باشد، صحابی است؛ مانند عبدالله بن مالک جیشانی که به مدینه سفر نکرد، مگر در زمان خلافت عمر. هم چنین کسانی که به پیروی از پدرانشان مسلمان شده اند، از اصحاب شمرده می شوند. ابن عبدالبر در استیعاب و ابن منده، از این نظریه پیروی نموده اند. ماوردی درباره صحابی بودن، شرط دیگری را بیان می کند که بنا بر آن، به کسی صحابی می گویند که از مقربان رسول خدا صلی الله علیه و آله بوده یا آن که رسول خدا صلی الله علیه و آله او تقرّب جسته باشد. (۱)

نظریه امامیه

آن چه گفته شد، اختلاف دیدگاه عالمان اهل سنت در معنای اصطلاحی صحابه بود که مبتنی بر این نظریه است که مفهوم صحابه دارای شرافت و جایگاه ارزشمندی است. امامیه معتقدند که لفظ «صحابی» اصطلاح

ص: ۳۴

شرعی نیست (و این اصطلاح در لسان شارح نیامده)، بلکه شأن و مرتبه اش، مثل دیگر واژه های عربی است. «صاحب» در لغت، «ملازم» و «معاشر» معنا می شود و این لفظ جز درباره کسی که ملازمتش زیاد باشد، به کار نمی رود و چون «صحبت» همواره میان دو کس مطرح است، از این رو، همواره «صاحب» و جمع آن؛ یعنی «اصحاب» و «صحابه»، به صورت مضاف به کار برده می شوند. مانند آن چه در قرآن آمده است: «یا صَاحِبِی السُّجُن» یا «أَصْحَابُ مُوسَى» (که به معنای لغوی آن است).

صحابی در عصر رسول خدا صلی الله علیه و آله نیز در همین معنای لغوی به کار می رفت و گفته می شد: «صاحب رسول الله» یا «اصحاب رسول الله» که همواره «صاحب» و «اصحاب» به رسول خدا صلی الله علیه و آله یا چیز دیگر افزوده می شد. برای نمونه، به آنان که در مسجد رسول خدا صلی الله علیه و آله ساکن بودند، «أَصْحَابُ الصُّیْفَةِ» گفته می شد. البته پس از رسول خدا صلی الله علیه و آله، صحابی بدون مضاف الیه به کار می رفت که مرادشان، اصحاب رسول الله صلی الله علیه و آله بود و به صورت نامی برای آنان در آمد. از این رو، لفظ های «صحابی» و «صحابه» از اصطلاح های متشرعه و مسلمانان بوده و اصطلاح شرعی نیست. (۱)

پشتوانه گفته بالا، کاربردهای قرآنی است که بر اساس آن، کلمه های هم خانواده با «صحابه»، مانند: «اصحاب»، «اصحابهم» و «صاحبهما» بیش از ۹۷ بار و در همه موردها به صورت اضافه آمده است. افزون بر آن، این کلمه ها در همان معنای لغوی شان به کار رفته اند که به معنای مطلق همراهی و ملازمت کسی با شخصی یا چیزی بوده است و هیچ معنای

ص: ۳۵

ارزشی و اصطلاحی را دربر ندارد. به همین جهت، گاه مشرکان را خطاب می‌کند و پیامبر صلی الله علیه و آله را «صاحب» آنان می‌خواند: «وَمَا صَاحِبُكُمْ بِمَجْنُونٍ» (۱) و رفیق شما دیوانه نیست و نیز «مَا ضَلَّ صَاحِبُكُمْ وَ مَا عَاوَى» (۲) یار شما نه گمراه شده و نه در نادانی مانده و گاه انسان را همراه و مصاحب حیوان‌ها می‌خواند: «وَلَا تُكُنُّ كَصَاحِبِ الْهُوتِ» (۳) و مانند همدم ماهی مباش و هم‌چنین «أَلَمْ تَرَ كَيْفَ فَعَلَ رَبُّكَ بِأَصْحَابِ الْفِيلِ» آیا ندیدی که پروردگار تو با سپاه فیل چه کرد. (۴)

در سایر موارد که «اصحاب» و «صاحب» و مانند آن به انسان یا حیوان یا یکی از اشیا اضافه شده، همه بیانگر آن است که این لفظ در همان معنای لغوی - نه اصطلاحی اش - در قرآن به کار رفته است. معنای اصطلاحی آن را متشرعان در گفت و گوی خود به کار می‌برند، ولی به دلیل گسترش یافتن مفهوم اصطلاحی «صحابه» در میان مسلمانان، و به کارگیری فراوان آن در کتاب‌های تاریخی، حدیثی و فقهی، برخی از علمای شیعه به تبیین مفهوم اصطلاحی آن پرداخته‌اند. از این رو، گفته شده است:

صحابی کسی است که در حال ایمان، پیامبر صلی الله علیه و آله را دیدار کرده و مسلمان از دنیا رفته است، اگر چه در این میان، مرتد شده باشد.

مراد از دیدار اعم است از این که با پیامبر هم‌نشین شده و با ایشان رفت و آمد داشته باشد یا این که تنها یکی به دیگری رسیده باشد، هر چند گفت و گویی میان آن دو رخ نداده یا یکی، دیگری را ندیده باشد (به دلیل

ص: ۳۶

۱- تکویر، ۲۲.

۲- نجم، ۲.

۳- قلم، ۴۸.

۴- فیل، ۱.

ابن ام مکتوم به دلیل نابینایی، پیامبر صلی الله علیه و آله را ندید، ولی با آن حضرت دیدار کرد و در شمار صحابه بود، همچنین ممکن است آن فرد به دلیل فراوانی جمعیت، پیامبر را دیده، ولی پیامبر او را ندیده باشد. چنان چه در تعریف دیگری آمده است:

صحابی کسی را گویند که در حال ایمان با پیامبر صلی الله علیه و آله هم نشین شده و با ایمان مرده است. (۲)

گفتار دوم – شماره و طبقه های صحابه

اشاره

درباره شماره صحابه اختلاف است. برخی از محدثان اهل سنت از ابو زرعه رازی (۳) نقل کرده اند که وقتی از وی پرسیدند، راویان از پیامبر صلی الله علیه و آله چند نفرند در پاسخ گفت: چه کسی نام آنان را توانسته ثبت کند و حال آن که تنها در حجه الوداع بیش از چهل هزار تن با پیامبر صلی الله علیه و آله بوده و هم چنین در جنگ تبوک نیز هفتاد هزار تن او را همراهی کرده اند.

وی در جایی دیگر می افزاید که رسول خدا صلی الله علیه و آله در حالی از دنیا رفت که صد و چهارده هزار صحابه، کلام او را شنیده و از او روایت نقل کرده اند. چون از وی پرسیدند که این عده کجا بوده و در چه مکانی سخن آن حضرت را شنیده اند، در پاسخ گفت: اینان اهل مدینه، مکه و میان آن دو شهر یا از اعراب و کسانی هستند که در حجه الوداع و عرفه

ص: ۳۷

۱- شهید ثانی، شیخ زین الدین، الرعایه فی علم الدرایه، ص ۳۳۹.

۲- سیدحسن صدر، نهایه الدرایه، ص ۳۴۱.

۳- عبیدالله بن عبدالکریم بن یزید فروخ قرشی از محدثان اهل سنت است که در سال ۲۶۴ هجری در گذشت. گویند وی هفت صد هزار حدیث از بر داشت.

آن حضرت را دیده و سخن او را شنیده اند.^(۱)

ابن فتحون، پاسخ ابوزرعه را به راویان حدیث از پیامبر صلی الله علیه و آله مربوط می داند و شماره اصحابی را که راوی حدیث نبوده اند، بیش از این می شناسد. با این حال، شمار اصحابی که در استیعاب به اسم یا کنیه از آنان نام برده شده، تنها سه هزار و پانصد نفر است. ذهبی شماره صحابه را بیش از هشت هزار نفر نمی داند و در أسدالغابه آنان را هفت هزار و پانصد و چهل و پنج نفر برشمرده است.^(۲)

طبقه های صحابه

طبقه های صحابه

درباره جایگاه صحابه از جهت زمان و مکان مسلمان شدن و نیز مشارکت در کارهای مهم، دیدگاه های متفاوتی وجود دارد. برخی هم چون ابن سعد^(۳) در کتاب طبقات آنان را بر پنج طبقه می داند:

طبقه اول: اهل بدر از مهاجران و انصار؛

طبقه دوم: کسانی که در بدر بوده، ولی پیش از بدر مسلمان شده و در جنگ احد و پس از آن در جنگ های دیگر حضور داشته اند همانند: مهاجران به حبشه؛

طبقه سوم: کسانی که در جنگ خندق و پس از آن بوده اند؛

طبقه چهارم: کسانی که در فتح مکه بوده و پس از آن به اسلام گرویده اند؛

ص: ۳۸

۱- علوم الحدیث، ص ۲۹۸.

۲- الاصابه، ج ۱، ص ۱۵۵.

۳- محمد بن سعد بن زهری کاتب واحدی محدث اهل سنت، در بصره متولد شد و در سال ۲۳۰ هجری در بغداد درگذشت. وی کتاب الطبقات را درباره صحابه و تابعین نوشت و در این تألیف حال بیش از ۲۵۰ تن را شرح داده است.

طبقه پنجم: کسانی که به هنگام رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله، کم سن بوده اند. (۱)

حاکم نیشابوری در تقسیمی دیگر و دقیق تر، اصحاب را بر ۱۲ طبقه می داند:

طبقه اول: افرادی که در مکه ایمان آورده اند، خلیفه های چهارگانه؛

طبقه دوم: اصحابی که در دارالندوه جمع گشتند؛

طبقه سوم: مهاجران به سرزمین حبشه هم چون: جعفر طیار؛

طبقه چهارم: اصحاب عقبه اولی؛

طبقه پنجم: اصحاب عقبه ثانیه که بیش ترشان از انصار بودند؛

طبقه ششم: اولین مهاجرانی که در مسجد قبا و پیش از ورود به مدینه، به پیامبر صلی الله علیه و آله پیوستند؛

طبقه هفتم: اهل بدر؛

طبقه هشتم: کسانی که در مدت زمان میان جنگ بدر تا صلح حدیبیه، به مدینه هجرت کردند؛

طبقه نهم: اهل بیعت رضوان؛

طبقه دهم: کسانی که در مدت زمان میان صلح حدیبیه تا فتح مکه، هجرت کرده اند؛

طبقه یازدهم: کسانی همانند ابوسفیان و معاویه که در فتح مکه مسلمان شده اند؛

طبقه دوازدهم: کودکان و خردسالان که در روز فتح مکه و حجه الوداع و دیگر مکان ها، پیامبر صلی الله علیه و آله را دیده

اند. (۲)

ص: ۳۹

۱- طبقات، ج ۱، ص ۸.

۲- معرفه علوم الحدیث، ص ۲۴؛ تدریب الراوی، ج ۲، ص ۱۹۶.

خلاصه آن که اهل سنت در اصطلاح، «اصحاب» را کسانی می دانند که پیامبر صلی الله علیه و آله را دیدار کرده اند؛ خواه در کودکی یا در بزرگ سالی و بدین ترتیب، شمار آنان بیش از صد و چهارده هزار نفر بوده و بر ۱۲ طبقه اند. گفتنی است اهل سنت معتقدند، همه آنان عادلند و میان آنان که از لحظه اول پیدایی اسلام در مکه، مسلمان شدند و در راه اسلام جهاد کردند، با کسانی که پیامبر صلی الله علیه و آله را تنها در کودکی دیده اند، فرقی نیست و اگر خلافتی از آنان سر بزنند، می بایست به نیکوترین گونه توجیه شود؛ زیرا: «الصحابه کلهم عدول».

بخش دوم: عدالت صحابه از نظر اهل سنت

اشاره

بخش دوم: عدالت صحابه از نظر اهل سنت

زیر فصل ها

فصل اول: نظریه عدالت همه صحابه

فصل دوم: ادله قرآنی «عدالت همه صحابه»

فصل سوم: ادله روایی عدالت همه صحابه

فصل چهارم: دلالت اعتبار عقلا بر عدالت صحابه

ص: ۴۱

قول مشهور نزد اهل سنت آن است که همه صحابه از کوچک و بزرگ تا مسلمانان با سابقه یا تازه مسلمانان، همگی به صرف دیدن پیامبر صلی الله علیه و آله و ایمان آوردن به او عادلند و نباید در این باره تردیدی به خود راه داد. پس اگر خلاف و گناهی از آنان سر زده است، می بایست به نیکوترین وجه توجیه کرد و از یادآوری خطاها و گناهان آنان دوری جست؛ زیرا همان اصحاب بوده اند که برای اسلام جان فشانی کرده و اسلام و سنت نبوی را به دست ما رسانده اند. ابن حجر عسقلانی می گوید که اهل سنت همه صحابه را عادل می شمارند و در این عقیده، جز چند بدعت گذار، مخالفی ندارند. (۱)

شهرزوری ویژگی همه صحابه را این می داند که از عدالت هیچ یک از آنان بحث نمی شود؛ زیرا عدالت آنان، امر مسلمی است که نص کتاب و سنت و اجماع بسیاری از امت بر آن دلالت دارد. (۲)

ابن کثیر دمشقی (۳) می گوید که در نزد اهل سنت و جماعت،

ص: ۴۲

۱- الاصابه، ج ۱، ص ۱۶۲.

۲- علوم الحدیث، ص ۲۹۵.

۳- اسماعیل بن عمرو بن کثیر دمشقی، فقیه شافعی و مفسر و مورخ از شاگردان ابن تیمیه حرانی حنبلی بود. شهرت وی به دلیل تاریخ البدایه و النهایه و تفسیرش می باشد. او به سال ۷۷۴ در دمشق در گذشته است.

همه صحابه عادلند؛ زیرا کتاب (الله) عزیز و سنت نبوی، آنان را در اخلاق و کردار و بخشش های مالی و جانی، به امید ثواب و جزای نیک در پیش گاه پیامبر صلی الله علیه و آله ستوده است. (۱)

ابن اثیر (۲) نیز همه صحابه را عادل دانسته و هیچ نقد و انتقادی را بر آنان نمی پسندد. (۳) ابن عبدالبر (۴) نیز مدعی است عدالت همه آنان، با تمجیدی که خدا و رسولش از آنان کرده اند، ثابت شده و برای همین، عادل ترین کسانی هستند که خدا آنان را برای هم نشینی با پیامبرش برگزید. (۵) ابن حزم اندلسی نیز (۶) گفته است به یقین، همه صحابه از اهل بهشتند... و یکی از آنان وارد جهنم نخواهد شد. (۷)

آن چه بیان شد، عقیده اهل حدیث اهل سنت، درباره اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله است، ولی برخی از اصولیان اهل سنت، با این عقیده مخالفت کرده اند و صحابه را هم چون دیگر روایان دانسته اند که شرط پذیرش روایاتشان، بحث و بررسی احوال آنان و اثبات عدالتشان است. در این

ص: ۴۳

-
- ۱- الباحث الحثیث، ج ۲، ص ۴۴۹.
 - ۲- ابن اثیر، ابوالحسن علی بن محمد بن عبدالکریم شیبانی، معروف به عزالدین، مورخ، ادیب، محدث شافعی مذهب که الکامل وی در تاریخ اسلام می باشد. هم چنین کتاب اسدالغابه در شناخت صحابه، از کتاب های مشهور وی در این فن است. وی به سال ۶۳۰ ه. ق در حلب درگذشت.
 - ۳- اسدالغابه، ج ۱، ص ۱۱۰.
 - ۴- ابن عبدالبر، یوسف بن عبدالله بن محمد فقیه و محدث مالکی مذهب به سال ۳۶۸ در قرطبه اسپانیا زاده شد و به سال ۴۶۳ در شاطبه بدرود حیات گفت. کتاب معروف او استیعاب در شناخت اصحاب است.
 - ۵- استیعاب، ج ۱، ص ۲.
 - ۶- علی بن احمد، مشهور به ابن حزم اندلسی، مؤسس مذهب ظاهری در سال ۳۸۴ در اندلس اسپانیا زاده شد و به سال ۴۵۶ در همان سرزمین درگذشت. کتاب مُحَلّی در فقه و الفصل در ملل و نحل از او معروف است.
 - ۷- الاصابه، ج ۱، ص ۱۶۴.

باره، علامه محمد ابوریه می گوید، اصحاب، همانند دیگر افرادند که غلط و اشتباه و نسیان، بلکه پیروی از هوا و هوس، نیز از آنان امکان دارد؛ زیرا آنان نیز بشرند و طبیعت بشری در آنان، هم چون دیگران است و همان کارهایی که دیگران انجام می دهند، بر آنان نیز رواست. (۱)

شمس الدین سخاوی (۲) در کتابش به اختلاف در این باره اشاره کرده و می گوید همه ما (اهل سنت) بر عدالت صحابه عقیده داریم، ولی آمدی (۳) و ابن حاجب، (۴) آنان را مانند دیگران می دانند که بحث از عدالتشان، ضروری است. این گفته مقتضای کلام حسین بن قطن از شافعیه است؛ زیرا وی می گوید وحشی که حمزه را کشته و یا ولیدی که شراب نوشیده، از اصحاب بوده اند؛ در حالی که عادل نبوده اند. (۵)

پس از نقل دیدگاه های اهل سنت درباره «عدالت صحابه»، اکنون به بررسی ادله آنان در این زمینه می پردازیم.

ص: ۴۴

-
- ۱- اضاء علی السنه المحمدیه، ص ۴۵۴.
 - ۲- محمد بن عبدالرحمان سخاوی مشهور به شمس الدین از فقیهان و محدثان شافعی مذهب مصر است که معاصر با ابن حجر عسقلانی بود. کتاب فتح المغیث او در علم درایه معروف است، وی به سال ۹۰۲ در مدینه درگذشت.
 - ۳- سیف الدین آمدی، از عالمان شافعی مذهب که کتاب الاحکام فی اصول الاحکام او در علم اصول فقه معروف است و در سال ۶۳۱ درگذشت.
 - ۴- عثمان بن عمر، معروف به ابن حاجب، ادیب و فقیه مالکی مذهب که دو کتاب شافیه و کافیه وی، در ادب عرب معروف است. وی به سال ۶۴۶ در مصر درگذشت.
 - ۵- فتح المغیث، ج ۳، ص ۵۹.

اشاره

فصل دوم: ادله قرآنی «عدالت همه صحابه»

معتقدان به عدالت همه صحابه، برای اثبات مدعای خود، به ده آیه از قرآن تمسک می کنند. از این رو، این آیات را از منابع آنان می آوریم، آن گاه وجه دلالت آن ها را از نگاه آنان بررسی می کنیم:

۱. كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَتَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَتُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ... (۱) (آل عمران: ۱۱۰)

شما بهترین امتی بودید که به سوی انسان ها آفریده شده اند (چه این که) امر به معروف و نهی از منکر می کنید و به خدا ایمان دارید.

دلالت آیه

دلالت آیه

گفته اند این آیه بر عدالت تمامی صحابه دلالت دارد؛ زیرا خطاب اولی آیه به اصحاب است و کسی را که خدا خیر بداند، به یقین عادل خواهد بود.

بررسی آیه

بررسی آیه

۱. تمسک به این آیه، برای اثبات عدالت همه صحابه، بر این استوار است که آیه ویژه اصحاب باشد و حال آن که بیشتر مفسران بر آنند که خطاب آیه به همه مسلمانان است؛ ابن کثیر می گوید: خداوند تعالی از امت محمدی خبر داده که این امت بهترین امت هاینند. از ابن عباس نیز نقل شده است که گفت: آنان کسانی اند که با رسول خدا صلی الله علیه و آله از مکه

ص: ۴۵

به مدینه هجرت کرده اند، ولی صحیح آن است که آیه تمامی امت را دربرمی گیرد. (۱)

۲. خیر بودن امت اسلامی نیز مطلق نیست، بلکه مقید به رعایت شرط هایی است که عبارت از امر به معروف و نهی از منکر است.

از مجاهد نقل شده که می گفته، «خیر» مردم هستند، به شرطی که خدای تعالی ذکر کرده و آن همان امر به معروف و نهی از منکر و ایمان به خداست. از عمر بن خطاب نیز نقل شده است که گفته، هر کسی دوست دارد از این امت باشد، پس شرط در آیه را انجام دهد. (۲)

قرطبی (۳) نیز می گوید «تأمرون بالمعروف...» ستایش از این امت است، تا زمانی که امر به معروف را برپا دارند و آراسته به این ویژگی باشند و هرگاه به سوی منکر دگرگون شوند و آن را همراهی کردند، اسم مدح از آنان برداشته می شود و نکوهش سزاوار آنان خواهد شد که این خود باعث هلاکت آنان است. (۴)

فخر رازی (۵) نیز از زجاج نقل می کند:

[وی] ظاهر خطاب در آیه را به اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله می داند ولی آیه عام و درباره جمیع امت است و همانند آیه های «کتب علیکم الصیام» و «کتب علیکم القصاص» می نماید. به حسب لفظ، آیه به

ص: ۴۶

۱- ابن کثیر، تفسیر، ج ۲، ص ۸۹.

۲- استیعاب، ج ۱، ص ۱۲۳.

۳- محمد بن احمد قرطبی از مفسران بنام اهل سنت که تفسیر الجامع لاحکام القرآن او معروف است. وی به سال ۶۷۱ در اسیوط مصر درگذشت.

۴- الجامع لاحکام القرآن، ج ۴، ص ۱۷۳.

۵- محمد بن عمر ابن حسین معروف به ابن خطیب و فخر رازی از عالمان شافعی مذهب قرن ششم که تفسیر مفاتیح الغیب او مشهور است.

حاضران خطاب می شود، ولی عام و در حق همه (مسلمانان) است. آن گاه فخر رازی می گوید:

«تأمرون بالمعروف...» کلام جدیدی است که علت این خیر بودن را بیان می کند. تحقیق مطلب، چنان که در اصول فقه ثابت شده، بیان حکم به همراه وصف مناسب آن حکم است که آن حکم معلل به آن وصف است. (که وصف علت حکم است). در این جا هم حکم خدا، ثبوت خیر بودن این امت و بیان این طاعت ها یعنی امر به معروف و نهی از منکر و ایمان است. چنین می نماید که علت خیر بودن، همانا این عبادت هاست و معلل به این عبادت ها است. (۱).

۲. «وَ كَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا لِتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ وَ يَكُونَ الرَّسُولُ عَلَيْكُمْ شَهِيدًا؛ (بقره: ۱۴۳)

و این چنین شما را امت میانه قرار دادیم تا بر مردم گواه باشید؛ و پیامبر هم بر شما گواه باشد».

خطیب بغدادی می گوید: هرچند این آیه عام می نماید، ولی مراد خاص (صحابه) است و گفته شده که آیه، فقط در مورد صحابه بوده و غیر آنان را شامل نمی شود. (۲).

بررسی آیه

بررسی آیه

۱. اصولیان و مفسران برآنند که سبب نزول خاص، باعث اختصاص آیه به مورد آن نمی شود؛

۲. مفسران برآنند که آیه عام است و امت اسلامی را در بر می گیرد؛ نه فقط اصحاب را. قرطبی نیز چنین معنا می کند که این امت، نه مانند

ص: ۴۷

۱- التفسیر الکبیر، ج ۳، ص ۳۲۵.

۲- الکفایه، ص ۴۶.

نصارا درباره انبیای خود غلو کردند و نه هم چون یهود در حق انبیای خود کوتاهی ورزیدند. در حدیث نیز آمده است: «خیر الامور اوسطها»^(۱).

ابن کثیر می گوید چون خداوند این امت را میانه قرار داده است، ازاین رو، آنان را به کامل ترین شریعت ها و استوارترین روش و روشن ترین راه ها ویژه گردانیده است. چنان که می فرماید:

«هو اجتباکم و ما جعل علیکم فی الدین من حرج؛ او شما را برگزید و در دین بر شما حرج قرار نداد.»^(۲) (حج: ۷۸)

ازاین رو، اگر آیه عدالتی را ثابت کند، اختصاص به اصحاب نخواهد داشت، بلکه عدالت را برای همه امت ثابت کرده است. در حالی که آیه نظر به کل امت اسلامی دارد که راه و جهت شان میانه است؛ نه اثبات عدالت آنان.

۳. لَقَدْ رَضِيَ اللَّهُ عَنِ الْمُؤْمِنِينَ إِذْ يُبَايِعُونَكَ تَحْتَ الشَّجَرَةِ فَعَلِمَ مَا فِي قُلُوبِهِمْ فَأَنْزَلَ السَّكِينَةَ عَلَيْهِمْ وَأَتَّبَعَهُمْ فَتَحَا قَرِيْبًا. (فتح: ۱۸)

خداوند از مؤمنان، هنگامی که در زیر آن درخت با تو بیعت کردند، خشنود شد؛ خدا آن چه را در درون دل های شان (از ایمان و صداقت) نهفته بود می دانست؛ ازاین رو، آرامش را برای شان نازل کرد و پیروزی نزدیکی را برای پاداش، نصیب آنان فرمود.

در دلالت این آیه، ابن عبدالبر می گوید: «کسی را که خدا از او خشنود شده، او را هرگز مورد خشم خود قرار نمی دهد؛ اگر خدا بخواهد.»^(۳)

ص: ۴۸

۱- الجامع لاحکام القرآن، ج ۲، ص ۱۵۴.

۲- تفسیر ابن کثیر، ج ۱، ص ۳۲۷.

۳- استیعاب، ج ۱، ص ۱۱۹.

نیز دیگری گفته است با توجه به این که حق تعالی از پنهان قلب ها و صدق ایمان اصحاب، کاملاً آگاه بوده، پاداش های بعدی، حدود چهارده نعمت است و خداوند آن ها را یکی پس از دیگری، در همان سوره بیان فرموده است: «و أَلْزَمَهُم كَلِمَةَ التَّقْوَىٰ وَكَانُوا أَحَقُّ بِهَا وَأَهْلَهَا؛ خداوند صفت والای تقوا را بر (قلب) آنان پیوند زد و آنان استحقاق این صفت را داشتند و برازنده آن بودند. از این رو، آنان عادلند. (فتح: ۲۹)

بررسی آیه

بررسی آیه

۱. این دلیل اخص از مدعا است؛ زیرا ادعا این بود که «همه صحابه عادلند» و حال آن که آیه رضایت الهی را درباره برخی از اصحاب که در بیعت رضوان حضور داشته اند، بیان می کند.

۲. رضایت الهی از بیعت کنندگان مطلق نبوده، بلکه مشروط به عدم پیمان شکنی است؛ زیرا، در آیه دهم همین سوره بیعت کنندگان را تهدید می کند که:

إِنَّ الَّذِينَ يُبَايِعُونَ اللَّهَ يَدُ اللَّهِ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ فَمَنْ نَكَثَ فَإِنَّمَا يَنْكُثُ عَلَىٰ نَفْسِهِ وَمَنْ أَوْفَىٰ بِمَا عَاهَدَ عَلَيْهُ اللَّهُ فَسَيُؤْتِيهِ أَجْرًا عَظِيمًا. (فتح: ۱۰)

کسانی که با تو بیعت می کنند (در حقیقت) فقط با خدا بیعت می نمایند و دست خدا بالای دست آنان است؛ پس هر کس پیمان شکنی کند، تنها به زیان خود پیمان شکسته است و آن که به عهدی که با خدا بسته وفا کند، به زودی پاداش عظیمی به او خواهیم داد.

این آیه، اصحاب بیعت رضوان را دو گروه می شمرد: عده ای که پیمان را نگه می دارند و عده ای که پیمان را می شکنند، ولی در آیه بعدی گروهی را نام می برد که در بیعت حضور نداشتند.

سَيَقُولُ لَكَ الْمُخَلَّفُونَ مِنَ الْأَعْرَابِ شَغَلْنَا أَمْوَالَنَا وَ أَهْلُونَا فَاسْتَغْفِرُوا لَنَا يَقُولُونَ بِأَلْسِنَتِهِمْ مَا لَيْسَ فِي قُلُوبِهِمْ... (فتح: ١١)

به زودی بازماندگان از اعراب بادیه نشین (عذر تراشی می کنند و) می گویند (حفظ) اموال و خانواده های ما، به خود مشغول مان کرد (و نتوانستیم در سفر خریدیبه تو را همراهی کنیم) برای ما طلب آموزش کن. آنان به زبان خود چیزی می گویند که در دل ندارند.

بنابراین، آیه ١٨ سوره فتح فقط مؤمنانی را در بر می گیرد که بیعت نشکسته باشند. از این رو، رضایت خود را فقط از مؤمنان بیان کرده است: «لَقَدْ رَضِيَ اللَّهُ عَنِ الْمُؤْمِنِينَ» و فرموده عن «الصحابه» تا همه اصحاب را (چه مؤمن و چه منافق و چه آنان که در بیعت شرکت نکرده اند) شامل شود. برای همین، سکینه ای را که در آیه مورد بحث بر مؤمنان نازل کرد، در آیه چهارم بیان می فرماید:

هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ السَّكِينَةَ فِي قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ لِيُزِدُوا إِيمَانًا مَعَ إِيمَانِهِمْ.

اوست کسی که آرامش در دل های مؤمنان نازل کرد تا ایمانی بر ایمانش بیفزاید.

و در آیه ششم نیز فرمود: «وَيُعَذِّبُ الْمُنَافِقِينَ وَالْمُنَافِقَاتُ؛ مردان و زنان منافق را مجازات کند.»

خلاصه آن که خداوند در این سوره، اصحاب را به سه گروه تقسیم فرمود:

الف) کسانی که در بیعت زیر درخت (بیعت رضوان) حضور نداشتند؛

ب) منافقانی که جزو اصحاب بودند؛ چه در آن بیعت حضور داشته اند یا نه؛

ج) عده ای که در بیعت رضوان حضور داشته اند و خداوند از بیعت

کنندگان مؤمن راضی شده، ولی به شرط این که بعدها نقض بیعت نکنند و بر بیعت خود پای بند باشند.

مؤید این مطلب که رضایت الهی از بیعت کنندگان در بیعت رضوان، مطلق نیست و مشروط به پای بندی به ایمان و عهد با خدا و رسول است، کلام براء بن عازب است که بخاری در صحیح خود از وی آورده است که به او گفته شد: «خوش به حالت که هم نشین بودی و در زیر درخت با او بیعت کردی.» براء گفت: «ولی تو نمی دانی که ما پس از او چه کارها (بدعت گذاری ها) کرده ایم.»^(۱)

اگر رضایت الهی مطلق بود، چه جای نگرانی وجود داشت که براء چنین سخنی بگوید.

۴. وَالسَّابِقُونَ الْأُولُونَ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ وَالَّذِينَ اتَّبَعُوهُمْ بِإِحْسَانٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ وَأَعَدَّ لَهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا. (توبه: ۱۰۰)

پیش گامان نخستین، از مهاجران و انصار، و کسانی که به نیکی از آنان پیروی کردند، خداوند از آنان خوشنود و آنان نیز از او خوشنود شدند و باغ هایی از بهشت که از زیر نهرها جاری است، برای آنان آماده شده که در آن برای همیشه می مانند.

این آیه، از جمله آیه هایی است که خطیب بغدادی بر دلالت عدالت صحابه به آن استناد کرده است.^(۲)

گفته شده که در این آیه، دو گروه از اصحاب بزرگوار مورد ستایش و تعریف قرار گرفته اند:

اول - کسانی که در ایمان، هجرت و یاری دین، بر دیگران پیشی

ص: ۵۱

۱- صحیح بخاری، ج ۵، ص ۷۸.

۲- الکفایه، ص ۴۶.

دوم - گروهی که بعدها ایمان آورده اند و در هجرت یا یاری پیامبر شرکت نکرده اند، ولی این راه و مسیر را صادقانه و با اخلاص ادامه داده اند.

خداوند متعال، رضایتش را از هر دو گروه بیان کرده و به آنان مژده بهشت داده است. اکنون بینیم مصداق «السابقون الاولون» چه کسانی اند و پیروان آنان (و الذین اتبعوهم) چه گروهی هستند؟

در این مورد، در مقدمه کتاب استیعاب و تفسیر ابن کثیر دو نظریه مطرح شده است:

نظریه نخست، دیدگاه ابوموسی اشعری، سعید بن مسیب و حسن بصری است که اگر پیش از دستور تغییر جهت قبله از بیت المقدس به کعبه (سال دوم هجری) ایمان آورده اند، مصداق «السابقون الاولون» هستند و کسانی که پس از آن ایمان آورده اند، پیروان آنانند.

نظریه دوم: نظریه امام شعبی است که اگر در بیعت رضوان (صلح حدیبیه در سال ششم هجری) بوده اند، جزو «السابقون الاولون» هستند و آنانی که پس از آن ایمان آورده اند، از تابعان اند. [\(۱\)](#)

اشکال بر این استدلال:

۱. خداوند متعال در آیه بعدی تصریح می کند که برخی اصحاب، از اعراب بادیه نشینند و حتی برخی که از خود مدینه اند اهل نفاقند و خداوند آنان را به آتش جهنم خواهد افکند:

ص: ۵۲

وَمِمَّنْ حَوْلَكُم مِّنَ الْأَعْرَابِ مُنَافِقُونَ وَ مِنْ أَهْلِ الْمَدِينَةِ مَرَدُوا عَلَى النَّفَاقِ؛ و از میان اعراب بادیه نشین که اطراف شما هستند، جمعی منافقند و از اهل مدینه [نیز عده ای] بر نفاق خو گرفته اند». (توبه: ۱۰۱)

در ادامه می فرماید:

تو آنان را نمی شناسی، ولی ما آنان را می شناسیم. به زودی آنان را دو بار مجازات می کنیم؛ سپس به سوی مجازات بزرگی (در قیامت) فرستاده می شوند.

با تصریح به نفاق عده ای از اصحاب، آیا می توان در مقابل نص صریح، اجتهاد کرد و گفت: «همه اصحاب عادل و اهل بهشتند.»

۲. آیه، «السابقون الاولون» را می گوید که عده آنان به بیان مفسران محدود بوده و درباره تابعان نیز، قید احسان آمده که هر خصلت نیکی را شامل می شود. از این رو، شامل صحابه فاسد نمی گردد و نمی توان آن را دلیل عدالت بیش از صد هزار صحابی برشمرد.

۵. وَ السَّابِقُونَ السَّابِقُونَ أُولَئِكَ الْمُقَرَّبُونَ فِي جَنَّاتِ النَّعِيمِ. (واقعه: ۱۰)

پیش گامان پیش گامند (که) آنان مقربانند، و در باغ های پر نعمت بهشت (جای دارند)

خطیب بغدادی آیه فوق را یکی از دلیل های عدالت صحابه می داند. (۱)

اشکال این استدلال نیز کاملاً روشن است؛ زیرا آیه های پیشین، امت را به سه گروه تقسیم می کند:

وَ كُنْتُمْ أَرْوَاجًا ثَلَاثَةً فَأَصْحَابُ الْمَيْمَنَةِ ... وَ أَصْحَابُ الْمَشْأَمَةِ ... وَ السَّابِقُونَ السَّابِقُونَ.

یک گروه را اصحاب شوم و بدبخت می داند، به ویژه با خطاب «کنتم» که در درجه اول، مشافهان به خطاب را در بر می گیرد و اصحاب

ص: ۵۳

خواهند بود و در درجه بعدی، شامل دیگران از امت می گردد، ولی درباره «سابقین» نیز اختلاف است.

محمد بن کعب، ابو حرزه و یعقوب بن مجاهد، گفته اند که «السابقون السابقون» همان انبیایند.

سده می گوید آنان علیون هستند. ابن عباس، آنان را یوشع بن نون که به سوی موسی سبقت جست (و از همه زودتر به او ایمان آورد) و مؤمن آل یس (حییب نجار) که به سوی عیسی علیه السلام شتافت و علی بن ابی طالب که به سوی محمد رسول صلی الله علیه و آله پیشی گرفت، بر می شمرد.

ابن سیرین گفته است، آنان کسانی اند که به سوی هر دو قبله نماز گزارده اند. (۱)

با این بیان، اولاً آیه های پیشین و پسین، عدالت همه صحابه را رد کرده و آنان را بر سه گروه می داند. ثانیاً، مراد از مقربان عده خاصی هستند.

۶. يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ حَسْبُكَ اللَّهُ وَمَنِ اتَّبَعَكَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ. (انفال: ۶۴)

ای پیامبر خداوند و مؤمنانی که از تو پیروی می کنند، برای حمایت از تو بس هستند.

خطیب بغدادی، آیه فوق را در ردیف آیه های دال بر عدالت صحابه آورده است. (۲)

بررسی آیه

بررسی آیه

این آیه به اتفاق مفسران در جنگ بدر نازل شده و دو معنا، برایش

ص: ۵۴

۱- تفسیر ابن کثیر، ج ۸، ص ۷.

۲- الکفایه، ص ۴۶.

اول - خدا و مؤمنانی که پیرو تواند، برای تو بس هستند؛

دوم - خداوند، تو و مؤمنان همراه تو یا پس از تو را بسنده است.

استدلال خطیب، بنا بر نظریه اول است. در این صورت، باید قیده‌های «ایمان» و «تبعیت» و «ماندن در این تبعیت» در افراد مورد نظر لحاظ شود. از این رو، آیه آن دسته از اصحاب را در برمی گیرد که ایمان به آن حضرت داشته و اهل ثبات در دین بوده اند؛ یعنی اصحاب منافق را در بر نمی گیرد. برای همین، بر عدالت همه صحابه دلالت ندارد.

۷. لِلْفُقَرَاءِ الْمُهَاجِرِينَ الَّذِينَ أُخْرِجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ وَأَمْوَالِهِمْ يَبْتَغُونَ فَضْلًا مِنَ اللَّهِ وَرِضْوَانًا وَيُنصِرُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ أَوْلِيكَ هُمُ الصَّادِقُونَ وَالَّذِينَ تَبَوَّءُوا الدَّارَ وَالْإِيمَانَ مِنْ قَبْلِهِمْ يُجْزُونَ مَنْ هَاجَرَ إِلَيْهِمْ وَلَا يَجِدُونَ فِي صُدُورِهِمْ حَاجَةً مِمَّا أُوتُوا وَيُؤْثِرُونَ عَلَىٰ أَنْفُسِهِمْ وَلَوْ كَانَ بِهِمْ خَصَاصَةٌ وَمَنْ يُوقِ شُحَّ نَفْسِهِ فَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ وَالَّذِينَ جَاءُوا مِنْ بَعْدِهِمْ يَقُولُونَ رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا وَلِإِخْوَانِنَا الَّذِينَ سَبَقُونَا بِالْإِيمَانِ وَلَا تَجْعَلْ فِي قُلُوبِنَا غِلًّا لِلَّذِينَ آمَنُوا رَبَّنَا إِنَّكَ رَؤُوفٌ رَحِيمٌ. (حشر: ۸ - ۱۰)

این اموال برای فقیران مهاجری است که از خانه و کاشانه و اموال خود بیرون رانده شدند؛ در حالی که فضل الهی و رضای او را می طلبند و خدا و رسولش را یاری می کنند و آنان راست گویانند و برای کسانی است که در این سرزمین (مدینه) و در سرای ایمان، پیش از مهاجران مسکن گزیدند و کسانی را که به سوی شان هجرت کنند دوست می دارند و در دل خود به آن چه به مهاجران داده شده، نیازی ندارند و آنان را بر خود پیش می دارند، هر چند خودشان بسیار نیازمند هستند؛ کسانی که از بخل و حرص نفس خویش بازداشته شده اند، رستگارانند

و هم چنین کسانی که پس از آنان آمدند و می گویند: پروردگارا ما و برادران مان را که در ایمان بر ما پیشی گرفتند پیامرز و در دل های مان حسد و کینه ای از مؤمنان قرار مده، پروردگارا تو مهربان و رحیمی.

خطیب، دلالت آیه فوق را بر عدالت صحابه می داند. (۱)

بررسی آیه ۳

بررسی آیه ۳

۱. در آیه، قیدها و شرط ها و صفت هایی برای برخی از اصحاب مهاجر آمده است که هر کسی این صفات را دارا باشد، مورد ستایش همه مسلمانان است سؤالی که در این جامعه مطرح است، این است که آیا همه اصحاب چنین بوده اند؟ این مطلبی است که آیه بعدی آن را رد می کند؛ زیرا در آیه یازدهم می خوانیم:

أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ نَافَقُوا يَقُولُونَ لِإِخْوَانِهِمُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ لَئِنْ أُخْرِجْتُمْ لَنُخْرِجَنَّ مَعَكُمْ...

آیا منافقان را ندیدی که پیوسته به برادران کافرشان از اهل کتاب می گفتند: هرگاه شما را بیرون کنند، ما هم با شما بیرون خواهیم رفت.

این آیه عده ای از یاران پیامبر صلی الله علیه و آله را منافق بر می شمرد که در تفسیرها نام برخی از آنان آمده است. از جمله آنان عبدالله بن ابی بن سلول، رفاعه بن تابوت، عبدالله بن نبتل و اوس بن قیظی هستند که به یهود بنی نضیر چنان پیامی فرستاده بودند. (۲)

۲. آیه در جایگاه بیان تقسیم غنیمت ها است که برای چه کسانی است، ولی تعلیلی که می گوید:

«وَمَنْ يوق شح نفسه فاولئك هم المفلحون؛ کسی که از بخل، خویش را بازداشته

ص: ۵۶

۱- الکفایه، ص ۴۶.

۲- الدر المنثور، ج ۸، ص ۱۰۹.

رستگار است»، ویژه آنان نیست، بلکه خداوند می فرماید: هر کسی (از امت اسلامی) که با شح نفس خود مبارزه کند، رستگار و خوش بخت است؛ چه صحابی باشد و یا غیر صحابی. به عبارت دیگر، بیان وصفی در پی حکمی علیت آن وصف را در بردارد؛ یعنی علت رستگاری، همانا مبارزه با بخل خویشتن است. حال اگر در میان صحابه کسی پیدا شود که اهل بخل باشد، به یقین از این حکم خارج است و کم نبوده اند در شمار مهاجران و انصار که نه تنها بخیل بوده اند، بلکه به بیان قرآن، دیگران را نیز امر به بخل می کردند:

الَّذِينَ يَخْلُونَ وَيَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبُخْلِ وَمَنْ يَتَوَلَّ فَإِنَّ اللَّهَ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ.

در تفسیرها نیز از برخی آنان نام برده شده است. از جمله ثعلبه بن حاطب انصاری است که وقتی پیامبر صلی الله علیه و آله از او صدقه طلبید، گفت: این صدقه است یا جزیه و آیه ۷۵ سوره توبه درباره اش نازل شد. آیا چنین شخصی از جهت آن که از انصار است، عادل و بهشتی خواهد بود، با این که آیه آشکارا، وی را منافق می نامد. (۱)

۸. مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ وَالَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ تَرَاهُمْ رُكَّعًا سُجَّدًا يَبْتَغُونَ فَضْلًا مِنَ اللَّهِ وَرِضْوَانًا. (فتح: ۲۹)

محمد صلی الله علیه و آله، فرستاده خداست و کسانی که با او هستند، در برابر کافران سرسخت و شدید و در میان خود مهربانند. پیوسته آنان را در حال رکوع و سجود می بینی؛ در حالی که همواره فضل خدا و رضای او را می طلبند.

ص: ۵۷

تزکیه ای از این برتر و تعدیلی از این کامل تر یافت نمی شود که خداوند می فرماید:

محمدٌ رسول الله و الذین معه... (۱).

پس نیازی به تعدیل آنان نیست، بلکه همگی عادلند. در آیه بالا، اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله بی استثنا، مصداق های اصلی و واقعی «الذین آمنوا معه» هستند. خداوند، در این آیه به آنان مژده خیر، فلاح، رستگاری در بهشت و فوز عظیم داده است. (۲).

بررسی آیه

بررسی آیه

استدلال کنندگان لفظ «معیت» را به معنای همراهی و معیت جسمی و ظاهری دانسته اند؛ حال آن که مراد همگامی و همراهی در فکر و عمل است؛ یعنی کسانی که ویژگی های بیان شده در آیه مورد بحث را دارا باشند، مورد ستایش خداوند هستند؛ نه دو گروه دیگری که در همین سوره به «منافقین» و گروه دیگری که به «مخلفون» از آنان نام برده شده است. از این رو، ذیل آیه یاد شده، خداوند آن را به ایمان و عمل صالح مقید کرده و می فرماید:

وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ مِنْهُمْ مَغْفِرَةً وَأَجْرًا عَظِيمًا.

و کسانی از آنان را که ایمان آورده و کارهای شایسته انجام داده اند، خداوند وعده آمرزش و اجر عظیمی داده است.

از این رو، این آیه نیز اخص از مدعا است و تنها عده ای مشخص از اصحاب را می ستاید.

ص: ۵۸

۱- استیعاب، ج ۱، ص ۲.

۲- مجله ندای اسلام ش ۸، ص ۱۱.

مؤید این مطلب که در آیه همراهی جسمی اراده نشده، بلکه هم گامی فکری و عملی، به ویژه در اطاعت اوامر پیامبر صلی الله علیه و آله اراده شده، کلامی است که خود ابن عبدالبر در استدلال به آیه «کنتم خیر امه اخرجت للناس» (آل عمران: ۱۱۰) بیان کرده است. وی می گوید: چنان که علامه از ابن عباس نقل می کند، مراد آیه کسانی اند که با پیامبر صلی الله علیه و آلهبه مدینه هجرت کرده و لفظش چنین آمده «مع محمد صلی الله علیه و آله»، ولی بیش تر راویان از سماک چنین نقل کرده اند که: «انهم هاجروا من مکه الی المدینه؛ آنان کسانی اند که از مکه به مدینه هجرت کرده اند». اگر چه از نظر جسمی در این هجرت همراه او نبوده اند.

آن گاه ابن عبدالبر می گوید معنای هر دو گفته یکی است؛ زیرا آنان به امر او (پیامبر) هجرت کرده اند؛ هر چند با او در یک سفر نبوده اند. (۱)

پس معیت، به فرمان پیامبر صلی الله علیه و آله بودن است و معیار تنها معیت و هم راهی بدنی نیست. به همین دلیل می گوئیم، اصحابی که با آن حضرت بوده اند، ولی از فرمانش سرپیچی می کردند و یا اهل نفاق بوده اند، آنان را نمی توان در کنار صحابه مؤمن و مخلص و گوش به فرمان حضرت قرار داد و همگی را عادل علی الاطلاق شمرد.

۹. إِنَّ الَّذِينَ سَبَقَتْ لَهُمْ مِنَّا الْحُسْنَىٰ أُولَٰئِكَ عَنْهَا مُبْعَدُونَ؛ (انبیاء، ۱۰۱)

کسانی که وعده نیکوی ما، درباره شان سبقت گرفته، آنان از (آتش جهنم) دورند.

مراد از «حُسنی» همان است که در آیه زیر بیان شده است:

لَا يَسْتَوِي مِنْكُمْ مَنْ أَنْفَقَ مِنْ قَبْلِ الْفَتْحِ وَقَاتَلَ أُولَٰئِكَ أَعْظَمُ دَرَجَةً

ص: ۵۹

مِنَ الَّذِينَ أَنْفَقُوا مِنْ بَعْدُ وَقَتَلُوا وَكُلًّا وَعَدَّ اللَّهُ الْحُسْنَى وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ. (حدید: ۱۰)

و کسانی که پیش از پیروزی انفاق کردند و جنگیدند (با کسانی که پس از پیروزی انفاق کردند) یکسان نیستند؛ آنان بلند مقام تر از کسانی هستند که پس از فتح انفاق کردند و جهاد کردند. خداوند به هر دو وعده نیک داده و خدا به آن چه می کنید، آگاه است.

محمد بن حزم می گوید به یقین، همه اصحاب از اهل بهشتند؛ زیرا خداوند تعالی فرمود: «لا یستوی منکم...» پس ثابت می شود که همه از اهل بهشتند و از آنان کسی داخل آتش نمی گردد؛ زیرا مخاطب آیه آنانند. (۱)

اشکال

اشکال

دلالت آیه اخص از مدعاست؛ زیرا خداوند دو گروه از صحابه را که هر دو گروه اهل انفاق و قتال بوده اند، ذکر می کند که انفاق و قتال یک گروه، پیش از فتح مکه و گروه دیگر پس از فتح بوده است. در نتیجه خطاب خداوند متوجه اصحاب نیست؛ زیرا همه اصحاب اهل انفاق و قتال نبوده اند.

شاهد مطلب در آغاز همین آیه آمده است که عده ای از صحابه را مورد توبیخ قرار داده، می فرماید:

وَمَا لَكُمْ أَلَّا تُنْفِقُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَ لِلَّهِ مِيرَاثُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ لَا يَسْتَوِي مِنْكُمْ...

چرا در راه خدا انفاق نمی کنید؛ در حالی که میراث آسمان ها و زمین، همه از آن خداست.

ص: ۶۰

شاهد دیگر، آن است که عده ای نه تنها اهل انفاق نبوده اند، بلکه منافق بوده اند، حتی از انفاق دیگران پیش گیری می کردند؛ قرآن درباره آنان می گوید:

هُمُ الَّذِينَ يَقُولُونَ لَا تُنْفِقُوا عَلَيَّ مِنْ عِنْدِ رَسُولِ اللَّهِ حَتَّى يَنْفَضُوا وَ لِلَّهِ خَزَائِنُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ لَكِنَّ الْمُنَافِقِينَ لَا يَفْقَهُونَ.
(منافقون: ۷)

آنان کسانی اند که می گویند: به کسانی که در نزد رسول خدا هستند، انفاق نکنند تا پراکنده شوند؛ [و حال آن که] خزاین آسمان ها و زمین برای خداست، ولی منافقان در نمی یابند.

مقایسه دو آیه، آشکارا نشان می دهد که آیه خطاب به منافقان است. از این رو، در یک جا می گوید: «لِلَّهِ مِيرَاثُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ» و در جای دیگر می فرماید: «لِلَّهِ خَزَائِنُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ» پس به دلیل خود این آیه، اصحاب بر دو گروهند: اهل انفاق و اهل نفاق.

۱۰. يَوْمَ لَا يُخْزِي اللَّهُ النَّبِيَّ وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ. (تحریم: ۸)

روزی که خداوند، پیغمبر و مؤمنان همراه او را خوار نخواهد کرد.

هم چنین فرموده است:

لَكِنَّ الرَّسُولَ وَ الَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ جَاهِدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَ أَنْفُسِهِمْ وَ أَوْلِيَّكَ لَهُمُ الْخَيْرَاتُ وَ أَوْلِيَّكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ أَعِدَّ اللَّهُ لَهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ. (توبه: ۸۸ و ۸۹)

اما رسول و مؤمنان از اصحابش که با مال و جان در راه خدا جهاد کردند، همه خیرات (خیرات دو عالم) و نیکویی، ویژه آنان است. هم آنان سعادت‌مندان عالمند. خداوند برای آنان باغ‌هایی که زیر درختانش نهرهایی جاری است فراهم آورده که در آن تا ابد بهره مند باشند و این در حقیقت، سعادت و پیروزی بزرگی است.

ص: ۶۱

در آیات بالا نیز، اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله بی استثنا، مصداق های اصلی و واقعی «والذین آمنوا معه» هستند. خداوند در این آیه ها، مژده خیرات، فلاح و رستگاری، بهشت و فوز عظیم داده است. (۱)

بررسی آیه

بررسی آیه

آیه برای «الذین معه» قیدها و شرط هایی را ذکر کرده است که اصحاب دارای اوصاف یاد شده در نظر همه مسلمانان دارای مقام والایی هستند.

مثلاً با قید «مؤمنان همراه او» اصحاب منافق خارج می گردند و با قید «جاهدوا باموالهم و انفسهم» کسانی که در انفاق و جهاد سهل انگاری می نمودند و مورد خطاب توبیخی آیاتی بودند، خارج می شوند: «مالکم لا تقاتلون فی سبیل الله» و «مالکم الا تنفقوا فی سبیل الله». (حدید: ۱۰)

ازاین رو، این دلیل نیز عدالت همه صحابه را ثابت نمی کند بلکه فقط عده ای را در بر می گیرد.

ص: ۶۲

اشاره

فصل سوم: ادله روایی عدالت همه صحابه

اهل حدیث افزون بر تمسک به قرآن، به روایت هایی نیز استدلال کرده اند. از این رو، پس از آوردن روایت ها و نوع استدلال هایشان، به نقد و بررسی آن ها می پردازیم:

۱. برتری امت هم عصر پیامبر:

اشاره

۱. برتری امت هم عصر پیامبر:

بهترین امتم، مردم قرن من هستند، سپس کسانی که بعد آنان می آیند (تابعین)، سپس قومی می آیند که ایمانشان بر شهادت شان سبقت می جوید و پیش از این که وادار به گفتن شهادت شوند، شهادت می دهند (به خدا و رسول اقرار می کنند). (۱)

هم چنین ابوهریره از ایشان روایت می کند:

بهترین شما هم زمانان با من هستند؛ سپس کسانی که پس از شما می آیند.

ابوهریره می گوید: نمی دانم این مطلب را دو بار یا سه بار تکرار کرد و فرمود:

پس از آنان قومی می آیند که دوست دارند به چیزی که ندارند افتخار کنند و پیش از دعوت به شهادت، شهادت می دهند.

عمران بن حصین به نقل از رسول خدا صلی الله علیه و آله آورده است:

ص: ۶۳

بهترین مردم مردمان قرن منند، سپس کسانی که بعدشان می آیند، پس از آنان، قومی می آیند که ایمان شان بر شهادت شان (به زبان) پیشی می جوید، پس از آن در میان شان افتخار به چیزی که ندارند، پدیدار می شود.

این روایات از جمله ادله ای است که خطیب بغدادی برای اثبات عدالت همه صحابه، به آن ها تمسک جسته است. (۱)

البته برخی از محدثان، آن ها را دلیل بر عدالت تابعین (۲) نیز می دانند و وضعیت تابعین را نیز بررسی نمی کنند؛ زیرا آنان نیز عادلند و جرح و نقد نمی شوند. به دلیل گفته پیغمبر صلی الله علیه و آله: «ثم الذین یلونهم؛ سپس کسانی که پس از صحابه می آیند»، یعنی تابعین نیز عادلند. (۳)

مراد از پیامبر

مراد از پیامبر

مراد از قرن پیامبر صلی الله علیه و آله، زمانی است که صحابه در آن زندگی کرده اند؛ اگر چه قرن را بر مدتی از زمان می گویند که کم ترین مدت آن ده سال و بالاترین مدتش را صد و بیست سال برشمرده اند. از این رو، قرن پیامبر صلی الله علیه و آله تا مرگ آخرین صحابه؛ یعنی ابوظیفیل است؛ البته اگر مدت صد و بیست سال را از زمان بعثت در نظر بگیریم. (۴)

بررسی روایت

بررسی روایت

مناسب ترین جواب بر این استدلال، کلام قرطبی (از مفسران بنام اهل سنت) است. او می گوید که بزرگان حدیث از عمران بن حصین و او از

ص: ۶۴

۱- الکفایه، ص ۴۷.

۲- تابعی به کسی گفته می شود که پیامبر صلی الله علیه و آله را ندیده، بلکه صحابی را دیده است.

۳- فتح المغیث، ج ۳، ص ۹۳.

۴- همان.

پیامبر صلی الله علیه و آله نقل می کند که فرمود:

خير الناس قرنی ثم الذین یلونهم ثم الذین یلونهم.

این روایت بر فضیلت این امت بر بعدی ها دلالت دارد و بیش تر عالمان این عقیده را پذیرفته اند که کسی که با پیامبر صلی الله علیه و آله هم نشین بوده و او را دیده است، اگرچه یک بار در عمرش باشد، برتر از کسی است که پس از او به دنیا آمده است. فضیلت هم نشینی با پیامبر صلی الله علیه و آله، عملی است که چیزی برابر آن نیست، ولی ابوعمر و بن عبدالبر، نویسنده استیعاب بر آن است که چه بسا، کسانی پس از صحابه می آیند برتر از کسانی هستند که در گروه صحابه بوده اند. بنابراین، سخن پیامبر صلی الله علیه و آله که فرمود: «خير الناس قرنی» عام نیست و همه صحابه را دربر نمی گیرد؛ زیرا یک قرن فاضل و مفضول را در بر می گیرد و در قرن پیامبر صلی الله علیه و آله نیز جماعتی از منافقان بوده اند که اسلام نمایی می کردند و اهل کبیره ها بودند و بر آنان حد جاری شده بود.

ابوامامه نیز از پیامبر صلی الله علیه و آله آورده است که فرمود:

خوش به حال کسی که مرا دید و ایمان آورد و هفت بار خوش به حال کسی که مرا ندیده و به من ایمان آورد.

در مسند طیالسی از عمر نقل شده است که گفت: در نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله نشسته بودم که فرمود:

آیا می دانید کدام مردم از نظر ایمان برترند؟ برترین مردم از نظر ایمان، قومی هستند که در اصلااب مردانند در حالی که مرا ندیده اند، ایمان می آورند، بلکه آنان نوشته ای می یابند و به آن چه در آن است، عمل می کنند. آنان برترین مردم از نظر ایمانند.

ابن جمعه می گوید به رسول خدا گفتیم: «آیا کسانی بهتر از ما هستند؟»

فرمود:

آری، قومی که پس از شما می آیند و کتابی (قرآن) بین دو جلد می یابند و به آن چه در آن است و به من در حالی که ندیده اند، ایمان می آورند.

ابو ثعلبه خُشَنی نیز از پیامبر صلی الله علیه و آله حدیث می کند که فرمود:

در پیش روی شما روزگاری در پیش است که در آن روزگار، صابر بر دین هم چون ایستاده بر روی شعله آتش است. عمل به دین در آن زمان، اجر پنجاه مردی دارد که هم چون او عمل کرده اند.

گفته شد: ای رسول خدا، عمل پنجاه مرد از خودشان؟ فرمود: «بلکه از خودتان.»؛ یعنی عمل یک نفر آنان برابر است با عمل پنجاه نفر از شما (صحابه).

ابو عمرو می گوید که این کلمه (بل منکم) را بعضی از محدثان از نظر دور داشته و نیاورده اند. چون به مقام صحابه تعرض دارد.)

آنس نیز از رسول خدا صلی الله علیه و آله آورده است که فرمود:

«مَثَلُ أُمَّتِمْ هَمْ چُون بَارَانِ اسْتِ کِه مَعْلُومِ نِیَسْتِ، اَوَّلَشْ خَیْرِ اسْتِ یَا آخِرَشْ.».

هنگامی که عمر بن عبدالعزیز خلافت را بر عهده گرفت، نامه ای به سالم بن عبدالله نوشت که سیره عمر بن خطاب را برایم بنویس تا بدان عمل کنم. سالم در جوابش نوشت: اگر به سیره عمر رفتار کنی، تو از عمر افضل هستی؛ زیرا زمان تو، هم چون زمان عمر نیست و مردانت مانند مردان معاصر عمر نیستند.

عمر بن عبدالعزیز، هم چنین نامه هایی به فقیهان زمانش نوشت و همه آنان همانند گفته سالم را برایش نوشتند. بعضی از بزرگان علما در برابر گفته پیامبر صلی الله علیه و آله که فرمود: «خیر الناس قرنی»، گفته دیگر پیامبر

ص: ۶۶

صلی الله علیه و آله را آورده اند که فرمود: «خیر الناس من طال عمره و حَسَنَ عَمَلُهُ و شَرَّ الناس من طال عمره و ساء عمله؛ بهترین مردم کسی است که عمرش طولانی و کردارش نیک باشد و بدترین مردم [نیز] کسی است که عمرش طولانی و کردارش ناپسند باشد.»

ابوعمر و گفت: این احادیث با حسن و تواتر طرقش اقتضا دارد که اول این امت با آخر آن برابر باشند. (۱) (و هیچ گونه برتری برای صحابه دیده نشود).

این کلام قرطبی بود که به دلیل اهمیت، آن را به تفصیل آوردیم. با این بیان روشن، معلوم می شود که طرح عدالت صحابه از نظر نویسنده استیعاب و قرطبی که آن را مؤید بر مطلب آورده اند فرضیه درستی نیست؛ زیرا با ادله نقلی نمی سازد.

۲. نهی از توهین به اصحاب

اشاره

۲. نهی از توهین به اصحاب

عن ابی سعید قال: قال رسول الله صلی الله علیه و آله:

لَا تَسُبُّوا أَصْحَابِي فَوَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ لَوْ أَنْفَقَ أَحَدُكُمْ مِثْلَ أُحُدٍ ذَهَبًا مَا أَدْرَكَ مُدَّ أَحَدِهِمْ وَلَا نَصِيفَهُ (۲)

اصحابم را دشنام ندهید. قسم به آن کسی که جانم در دست اوست، اگر یکی از شما، همانند کوه احد طلا انفاق کند، به اندازه یک مُد و حتی نصف انفاق آنان ارزش ندارد.

وجه استدلال: سخاوی می گوید: (۳) روایت اگرچه در مورد خاصی (دشنام دادن خالد بن ولید به عبدالرحمن بن عوف) وارد شده ولی توجه به عموم لفظ است نه به خصوص موردی که در آن باره گفته شده است.

ص: ۶۷

۱- الجامع الاحکام القرآن، ج ۴، ص ۱۷۳.

۲- الکفایه، ص ۴۸.

۳- فتح المغیث، ج ۳، ص ۹۳.

از این رو، برخی اصحاب حدیث این حکم را مختص به کسانی مردانند که مصاحبت وی با پیامبر صلی الله علیه و آله طولانی بوده به طوری که با حضرت به جنگ رفته و در راه دین انفاق نموده باشد اما همچنانکه اکثر (اهل حدیث) می گویند باید به عموم لفظ توجه نمودند به خصوص سبب و قاضی عیاض نیز همین نظر را معتبر دانسته و گفته است اگرچه مخاطب در این روایت خود نیز از اصحاب بود ولی پیامبر برای آگاهی دادن به اهمیت موقعیت صحابی چنین فرموده است، با توجه به آنچه گفته شد وجه استدلال به روایت آن است که توصیف اصحاب به وضعی غیر از وصف عدالت دشنام دادن به آنهاست به ویژه آنکه خود پیامبر صلی الله علیه و آله برخی از کسانی که او را درک نموده و تازه از اصحاب وی گردیده بودند از دشنام دادن به صحابی که در مواقع مهم بر ایشان پیشی بسته بودند برحذر داشته است پس کسانی که پس از آنان می آیند در رعایت چنین امری سزاوارترند. (۱)

بررسی روایت

بررسی روایت

۱. خطاب پیامبر صلی الله علیه و آله به چه کسانی است؟ آیا به اصحاب می گوید که به اصحاب دشنام ندهید، یا به تابعین؟ معقول نیست مقصود تابعین باشد؛ زیرا خطاب در درجه اول متوجه مخاطبان است؛ یعنی آنان که در مجلس خطاب حضور داشته اند.

۲. آیا حکم پیامبر شامل همه اصحاب می شود یا اینکه به برخی از آنان اختصاص دارد؟ اگر شامل برخی از صحابه می گردد، در نتیجه مدعا

ص: ۶۸

عدالت همه صحابه نقض می شود و اگر شامل تمام اصحاب شود، چگونه برخی از همین به ظاهر مسلمانان؛ مانند معاویه بن ابی سفیان که از طلقا بوده اند، کسی هم چون علی علیه السلام را که در تمام مواقف حضور داشته و نفس و جان پیامبر صلی الله علیه و آله دانسته می شد، بر بالای منبرها سب و لعن می کرد و سنت زشت و ناپسند سب امیرمؤمنان را پایه گذاری کرد. این در حالی است که، وی را از صحابه عادل بر می شمردند و با افرادی؛ مانند عمر بن عبدالعزیز که این سنت ناپسند را برچید، برابر نمی دانند.

مگر این که در این جا نیز، کار معاویه توجیه شود و گفته شود، وی در امر سب و لعن اجتهاد کرده و شاید به خطا رفته است و در این خطا اجر نیز می برد!

۳. اختلاف اصحاب مایه هدایت انسان ها، سعید بن مسیب از عمر بن خطاب نقل می کند که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: درباره اختلاف اصحابم پس از خود، از پروردگارم پرسیدم، خداوند به من وحی کرد: ای محمد، اصحاب تو در نزد من هم چون ستارگان در آسمانند که بعضی از بعضی دیگر تاب ناک ترند. پس اگر کسی به چیزی که آنان در آن اختلاف دارند، دست یابد، در نزد من بر هدایت است.

خطیب بغدادی این روایت را دلیل بر عدالت صحابه گرفته است. (۱)

بررسی روایت

بررسی روایت

این روایت هم از جهت سند و هم از جهت دلالت، اشکال دارد.

از جهت سند، کلام ابن حجر عسقلانی به این مقدار بسنده می کند که

ص: ۶۹

در اسناد این روایت، عبدالرحیم بن زید سهمی (عمی) وجود دارد و وی متروک است.^(۱)

از جهت دلالت نیز، این روایت با قرآن معارض است؛ زیرا قرآن همگان را به اجتماع فرا می خواند و می فرماید:

«واعتصموا بحبل الله جميعا ولا تفرقوا؛^(۲) همه باهم به ريسمان الهی چنگ زده و از تفرقه پرهیزید.» (آل عمران: ۱۷۳)

حال چگونه ممکن است در برابر این نص قرآنی، خداوند به پیامبرش بفرماید، اختلاف اصحاب که باعث آن همه جنگ ها و خون ریزی ها در صدر اسلام و بعدها در جهان اسلام شد، سبب هدایت است و اگر کسی به امور اختلافی آنان دست یافت، در پیش گاه الهی اهل هدایت شمرده می شوند. اگر اختلاف هدایت است، پس اتحاد مسلمانان باید گم راهی باشد و این معقول نیست.

در روایت دیگری ابن عباس می گوید، رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

هر چیزی را که در کتاب خدا به شما داده شده است، عمل بدان لازم است و کسی در ترکش عذری ندارد و اگر در کتاب خدا نبود، در سنتی که از من به جای مانده و اگر در سنت نبود، آن چه اصحابم گفته اند؛ زیرا اصحابم به منزله ستارگان آسمانند که [دینتان] را از هر یک بگیرید، هدایت می گردید و اختلاف اصحابم رحمت برای شماست.

خطیب بغدادی این روایت را دلیل بر عدالت صحابه قرار داده است.^(۳)

ص: ۷۰

۱- الکاف الشاف در حاشیه کشاف، ج ۲، ص ۶۲۸.

۲- آل عمران، ص ۱۷۳.

۳- الکفایه، ص ۴۸.

این روایت از جهت سند و متن مخدوش است. دلیل مخدوش بودن سند آن، سخن ابن حجر عسقلانی در کتاب تخریج احادیث کشف است که می گوید:

این روایت را دارقطنی در مؤتلف، از سلام بن سلیم و او از حرث بن غصن، از اعمش، از ابوسفیان، از جابر، به طور مرفوع نقل کرده و ضعیف است. در کتاب غرائب مالک نیز از طریق حمید بن زید از مالک، از جعفر بن محمد، از پدرش، از جابر نقل کرده، ولی در میان حدیث چنین آمده است:

فبأی قول أصحابی أخذتم اهدیتم إنما مثل أصحابی مثل النجم من أخذ بنجم منها اهدی

و در آن جا می گوید این روایت از مالک به اثبات نرسیده است و راویان حدیث غیر از مالک مجهول هستند.

عبد بن حمید و دارقطنی در کتاب الفضائل، آن را از حدیث حمزه حریری از نافع از ابن عمر نقل کرده اند که حمزه متهم به جعل حدیث است. هم چنین قاضی قضاعی در مسند شهاب الاخبار از ابوهریره نقل کرده است که در سندش جعفر بن عبدالواحد هاشمی قرار دارد و او مورد تکذیب واقع شده است.

ابن طاهر نیز از بشر بن حسین و او از زبیر بن عدی و وی از انس روایت کرده اند و بشر متهم به کذب است.

بیهقی نیز در مدخل این روایت را از جویری و او از ضحاک و ایشان از

ابن عباس نقل کرده که جویر متروک (۱) است. روایت جویر نیز، از جواب بن عبدالله به طور مرفوع آورده شده، ولی مرسل است. بیهقی می گوید: «این متن اگر چه مشهور است، ولی همه سندهای آن ضعیف می نماید». (۲)

این روایت از نظر متن نیز پذیرفتنی نیست؛ زیرا حُجیت افعال همه صحابه با ضرورت عقلی مخالف است؛ چون بیشتر صحابه نسبت به احکام الهی شناخت کامل نداشته اند و عده ای از آنان به تصریح آیات الهی، از منافقان بوده اند و عده ای نیز از جمله ولید و مغیره و قدامه و امثال اینان به دلیل اعمال زشتشان (زنا و شرب خمر) از فاسقان بوده اند. چگونه ممکن است که گرفتن [دین] از اینان، باعث هدایت انسان گردد.

۳. نهی از دشمنی با اصحاب

اشاره

۳. نهی از دشمنی با اصحاب

پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود:

از خدا بترسید در مورد اصحاب من. پس از من آنان را هدف تیرها (سب و شتم خویش) قرار ندهید. کسی که آنان را دوست دارد، برای دوستی با من دوست دارد و کسی که به آنان بغض و کینه دارد، به سبب آن است که با من بغض و کینه دارد. کسی که آنان را اذیت کند، مرا اذیت کرده و هر کس مرا اذیت کند، گویا خدای تعالی را اذیت کرده است و کسی که خدا را اذیت کند، خداوند او را مورد مؤاخذه قرار می دهد.

کیفیت استدلال

کیفیت استدلال

از این روایت، نتیجه گرفته اند که یاران رسول الله، چه قدر محبوب آن حضرت صلی الله علیه و آله بوده اند و حتی آزار آنان، اذیت و آزار رسول و خداست

ص: ۷۲

۱- متروک حدیثی است که یک راوی متهم به کذب، یا فسق، یا غفلت و یا کثیر الوهم آن را نقل کرده باشد. نک: علوم حدیث صبحی، ص ۱۵۶.

۲- الکاف الشاف فی تخریج احادیث الکشاف حاشیه الکشاف، ج ۲، ص ۶۲۸.

که نتیجه آن عذاب و مؤاخذه الهی است. پس جماعتی که رسول الله این همه بر محبت و دوستی آنان تأکید دارد و از سب و شتم و بد گفتن به آنان بر حذر می دارد، نه تنها عادلند، بلکه به اوصاف والایی؛ هم چون خیرالناس و محبوب خدا و رسول خدا متصفند. (۱)

بررسی روایت

بررسی روایت

آیا معقول است همه اصحاب که شمارشان بیش از صد هزار نفر بوده است، دارای چنین جایگاهی باشند که حُبّ آنان حُبّ پیامبر و بغضشان بغض پیامبر صلی الله علیه و آله و اذیت و آزارشان، اذیت و آزار پیامبر صلی الله علیه و آله باشد؛ در حالی که میان صحابه افرادی مانند حکم بن ابی العاص بوده اند که موجب آزار آن حضرت بودند و خود آن حضرت آنان را به طائف تبعید کرد. هم چنین در میان اصحاب عده ای منافق بوده اند که خداوند پرده از اسرار برخی از آنان برداشته است؛ و عده ای دیگر که حریم اهل بیت علیهم السلام را پاس نداشتند. هم چنان که نام ۱۲ تن از آنان در تفسیر آیه «و هموا بما کم ینألوا» (توبه: ۷۴) آمده است که در بازگشت از جنگ تبوک قصد داشتند، پیامبر صلی الله علیه و آله را از کوه به داخل دره بیفکنند. (۲)

۴. روایات مربوط به فضایل اهل بدر

اشاره

۴. روایات مربوط به فضایل اهل بدر

ابن عبدالبر در استیعاب، احادیث درباره فضایل اهل بدر را، از ادله عدالت همه صحابه آورده است:

الف) قال رسول الله صلی الله علیه و آله: «لَنْ يَلْجِ النَّارَ أَحَدٌ شَهِدَ بَدْرًا وَ الْحَدِيبَةَ؛ هَيْجَ يَكُ مِنْ حَاضِرَانِ فِي جَنْجِ بَدْرٍ وَ صَلْحِ حَدِيبَةَ، دَاخِلَ آتَشٍ نَمِي شُود.»

ص: ۷۳

۱- مجله ندای اسلام، ش ۸، ص ۱۳.

۲- تفسیر الدر المنثور، ج ۴، ص ۲۲۱.

ب) عن جابر بن عبد الله عن «النبي صلى الله عليه وآله قال: لا يَدْخُلُ النَّارَ أَحَدٌ مِّمَّنْ بَايَعَ تَحْتَ الشَّجَرَةِ؛ يَا مَبْرِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فَرَمُود: كَسَى مِنْ بَيْعَتِ كُنُودِ كَانِ زِيْر دِرْخْتِ (بِيْعَتِ رِضْوَانِ)، دَاخِلِ آتَشِ (جَهَنَّمَ) نَمِي شُود.»

ج) جابر می گوید: غلامی از غلامان حاطب بن ابی بلتعہ نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله برای شکوه از او نزد پیامبر آمد و گفت: «ای رسول خدا، همانا حاطب وارد آتش (جهنم) می شود.» پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «دروغ گفتی؛ زیرا هرگز کسی از آنان که جنگ بدر و حدیبیه را درک کرده اند، وارد آتش نمی شوند.»

د) علی علیه السلام می گوید: «پیامبر صلی الله علیه و آله مرا و ابومرثد و زید را که سوارکار بودیم برگزید و فرمود: به سوی باغ خاخ بروید. آن گاه داستان حاطب بن ابی بلتعہ را بیان کرد که خیر حمله پیامبر صلی الله علیه و آله را به مکه و به سوی اقوام خود می برد و جبرئیل به پیامبر صلی الله علیه و آله خبر داد و علی علیه السلام و همراهانش رهسپار شدند و خبر از زنی که آن را می برد، گرفتند. وقتی برگشتند، عمر گفت: «ای رسول خدا، بگذار گردنش را بزنم.» پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «آیا حاطب از جنگ جویان جنگ بدر نیست، خداوند به اهل بدر عنایت کرده و فرموده است: هر کاری که می خواهید بکنید که بهشت بر شما واجب شده یا این که گناهانتان را بخشیدم.»^(۱)

ابن حجر عسقلانی نیز پس از آوردن ماجرای حاطب ابن ابی بلتعہ می گوید: «مقصود از روایت در این جا، استدلال بر فضل اهل بدر است. این کلام پیامبر صلی الله علیه و آله بشارت بزرگی است که برای غیر اهل بدر واقع نشده، ولی خبر به الفاظ مختلفی آمده است؛ از جمله، «همانا شما را

ص: ۷۴

مورد خطاب قرار داد و در ردّ سخن عمر این کلام را فرمود و این قصه، مربوط به شش سال پس از جنگ بدر است. از این رو، باید گفت، مراد از روایت، بخشش گناهان آینده است، ولی به لفظ ماضی آمده تا مبالغه در تحقق این بخشش را برساند.

گفته اند که مراد، هر گناهی است که از آنان سر بزنند و این کلام بشارت بر صادر نشدن گناه از آنان است.

در این گفته نیز، جای بحث است؛ به دلیل کلامی که در قصه قدامه بن مظعون خواهد آمد. به هنگامی که وی در روزگار عمر شراب نوشید و عمر حد را بر او جاری کرد و قدامه آن جا را ترک نمود و مهاجرت کرد. پس عمر در خواب دید که به او می گویند، با قدامه مصالحه نما؛ زیرا قدامه از کسانی بود که در بدر حاضر بود، ولی آن چه از سیاق این داستان به دست می آید، تأیید احتمال دوم است. (۱)

بررسی روایت

بررسی روایت

ادعای بخشیده شدن اهل بدر در هر کاری که انجام دهند، به ادله عقلی و نقلی ناپذیرفتنی است؛ زیرا هرگز عقل نمی پذیرد که شخصی به علت حضور در واقعه ای مهم چنان شود که هر جنایتی بکند، بخشیده شود. از نظر نقلی، یعنی روایت ها و واقعه های تاریخی نیز این گفته باطل است؛ زیرا این سخن که کسی از حاضران در بدر و بیعت رضوان، داخل آتش نمی شود، با اعتراف خود اهل سنت مخالف است؛ چنان که قاتل عمار، ابوالعادیه سیار بن سبع سلمی است که در بیعت رضوان حضور داشته و به

ص: ۷۶

تصریح روایات صحیحہ از پیامبر صلی اللہ علیہ و آلہ، قاتل عمار در آتش جہنم است.

بخاری در صحیح خود از عکرمہ نقل می کند کہ ابن عباس بہ او و پسرش علی بن عباس گفت، نزد ابوسعید (خدری) بروند و بہ احدیش گوش فرا دهند. او می گوید، نزد ابوسعید رفتیم و دیدیم او و برادرش باغستان خود را آب یاری می کنند. وقتی ما را دید، آمد و نزد ما نشست و گفت: «ما در ساختن مسجد (قبا) آجر را تک تک می بردیم، ولی عمار دو تا دو تا می برد کہ پیامبر صلی اللہ علیہ و آلہ از کنارش گذشت و غبار را از سرش گرفت و فرمود: ای وای، عمار کہ گروه طغیان گر او را خواهند کشت؛ در حالی کہ وی آنان را بہ خدا می خواند، ولی آنان عمار را بہ آتش (جہنم) می خوانند. (۱)

هم چنین از کسانی کہ عثمان را بہ قتل رسانید، عبدالرحمن بن عدیس بلوی است کہ در بیعت رضوان حضور داشته است. آیا او نیز، اهل بہشت است.

هم چنین ثعلبہ بن حاطب نیز کہ در زمرہ حاضران در جنگ بدر است، از کسانی است کہ بہ دعای پیامبر صلی اللہ علیہ و آلہ صاحب ثروت شدہ بود، ولی وقتی پیامبر صلی اللہ علیہ و آلہ مأمور فرستاد تا دستور الہی «خُذْ مِنْ أَمْوَالِهِمْ صِدْقَةً؛ از اموالشان صدقہ بستان.» (توبہ: ۱۰۳) را عمل کند، گفت: این باج است. در این هنگام، این آیہ نازل شد:

بعضی از آنان با خدا پیمان بستہ بودند کہ اگر خداوند ما را از فضل خود روزی دہد، قطعاً صدقہ خواهیم داد و از صالحان خواهیم بود،

ص: ۷۷

ولی هنگامی که خدا از فضل خود به آنان بخشید، بخل ورزیدند و سرپیچی کردند و روی برتافتند. این عمل (روح نفاق) را تا روزی که خدا را ملاقات کنند، در دل هایشان برقرار کرد. این برای آن است که از پیمان الهی تخلف جستند و دروغ می گفتند. (توبه: ۷۵ - ۷۷)

وقتی خبر به او رسید، صدقه مالش را آورد، ولی پیامبر صلی الله علیه و آله نپذیرفت و پس از او سه خلیفه دیگر نیز، چون پیامبر صلی الله علیه و آله نپذیرفته بود، نپذیرفتند تا این که در روزگار عثمان مرد. (۱)

بنابراین، خداوند در قرآن، آشکارا ثعلبه را منافق نامید، با این که در جنگ بدر حضور داشته است.

از این رو، می گوئیم:

یک - روایات غفران اهل بدر و حدیبیه و بیعت رضوان، صحیح نیست و بر فرض صحت، هم چنان که ابن حجر عسقلانی ترجیح داده است، ناظر به گناهان گذشته اهل بدر می باشد؛ نه همه گناهانی که تا آخر عمر انجام می دهند.

دو - به رغم نپذیرفتن بخشیده شدن اهل بدر، چنین مطلبی دلالت بر عدالت کسانی که بعدها اسلام آورده اند، نمی کند. به عبارت دیگر، دلیل اخص از مدعاست؛ زیرا ادعا عدالت همه صحابه است، ولی دلیل می گوید، خداوند اهل بدر یا حدیبیه و بیعت رضوان را بخشیده است.

ص: ۷۸

فصل چهارم: دلالت اعتبار عقلا بر عدالت صحابه

خطیب بغدادی می گوید: اگر از سوی خداوند و رسولش چیزی درباره اصحاب وارد نشده بود، چگونگی اصحاب در هجرت، جهاد، یاری دین، بذل جان و مال، جنگ با پدران و فرزندان، خیرخواهی برای دین، قوت ایمان و یقین آنان واجب می کرد که به عدالت آنان و اعتقاد بر پاکی شان یقین داشته باشیم و بگوییم، آنان افضل از همه تعدیل کنندگان و تزکیه کنندگانی هستند که پس از آنان تا آخرالزمان می آیند. این نظریه همه عالمان و فقیهانی است که به گفته آنان توجه می شود. (۱)

پاسخ بر استدلال

پاسخ بر استدلال

اگر همه اصحاب بر یک پایه بودند و همه افراد بااخلاص و پاک باز در راه دین بودند؛ به گونه ای که هیچ شخص تجاوزگری در میان آنان نبود، بر هر مسلمان عاقلی لازم و واجب بود که حکم کند همه آنان عادل و بلکه سرآمد همه عادلان هستند؛ حال آن که به تصریح آیات فراوانی از قرآن، عده ای از منافق ها (که از صحابی هستند) توطئه های فراوانی برای نابودی اسلام و مسلمانان کرده اند و تا آخرین لحظه نیز از پای ننشسته اند.

ص: ۷۹

آن چه از چگونگی اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله در هجرت، جهاد و یاری دین بیان شد، وصف برخی از آنان است؛ همان عده ای که همه مسلمانان به فضیلت آنان اعتراف کرده اند و هر صبح و شام برای آنان مغفرت و علو درجات طلب می کنند.

در بخش های بعدی، به شرح حال برخی از آنان خواهیم پرداخت.

ص: ۸۰

بخش سوم: عدالت صحابه از دیدگاه پیروان اهل بیت علیهم السلام

زیر فصل ها

فصل اول: عادل نبودن همه اصحاب

فصل دوم: دلایل قرآنی عادل نبودن همه صحابه

فصل سوم: دلایل روایی عدالت نداشتن همه صحابه

فصل چهارم: عدالت نداشتن همه صحابه با توجه به تاریخ زندگی آنان

فصل پنجم: بطلان نظریه عدالت صحابه از دیدگاه عقل

فصل اول: عادل نبودن همه اصحاب

فصل اول: عادل نبودن همه اصحاب

پیروان اهل بیت علیهم السلام هر چند در مفهوم صحابه، با اهل سنت اختلافی ندارند، و هر کسی را که پیامبر صلی الله علیه و آله را دیده و به او ایمان آورده است، از اصحاب آن حضرت می دانند، ولی می گویند این مفهوم آن چنان فراگیر است که مؤمن و منافق و عادل و فاسق و نیک و بد را در بر می گیرد. از این رو، نمی پذیرند که همه اینان ردای عدالت بر تن کرده اند؛ چنان که اهل سنت معتقدند، بلکه هر یک از صحابه را با ترازوی کردارش، به ویژه پس از رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله می سنجند تا ببینند، چه اندازه بر دین پیامبر صلی الله علیه و آله پای بند مانده و به انحراف نگراییده است.

علامه شرف الدین می گوید: هم نشینی پیغمبر هر چند فضیلت است، ولی بی شک دلیلی بر عصمت آنان نیست. بنابراین، صحابه از جهت مصون ماندن از خطا و گناه، مانند دیگر مردمانند که افراد مورد اعتماد، عادل و پاکیزه از گناهان در میان آنان فراوان است و گناهکار، متجاوز و مجهول الحال نیز در میان آنان یافت می شود.

ادله شرعی، عدالت در راوی خبر واحد را، به طور مطلق شرط می داند؛ هر چند صحابی باشد، ولی هر کس عادل نبود، حدیث وی به حکم ادله قطعی، مطلقاً از درجه اعتبار می افتد. افراد مجهول الحال نیز

همین حکم را دارند... هرکس در آیات تدبیر کند، علم اجمالی به وجود منافقان در میان افراد غیر معلوم الحال پیدا می کند و چون شبهه محصوره است، واجب است از حدیث همه اصحاب پرهیز کرد تا زمانی که ایمان و عدالت آنان مُحَرَز گردد. (۱)

نظریه شیعه درباره صحابه برگرفته از کتاب خدا و سنت نبوی است. در قرآن، خداوند گروهی از اصحاب را منافق می شمارد و جمعی را اهل شک و ریب و عده ای را به نام آزار دهندگان رسول خدا صلی الله علیه و آله و برخی را که به ارتداد خواهند گرایید، نام می برد. در سنت نیز آمده است که (به اعتراف بخاری در صحیح خود) شماری از صحابه به قهقرا و عصر جاهلیت باز خواهند گشت و شمار آنان آن قدر است که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود:

روز قیامت بر سر حوض کوثر وارد می شوند، ولی آنان را دور می کنند، می گویم اینان اصحاب من هستند، به من جواب داده می شود که تو نمی دانی، پس از تو چه بدعت ها که نکردند و آنان را دور می کنند. افراد نجات یابنده جز به تعداد شترهای جای مانده از کاروان نخواهد بود. (۲)

دقت در این روایت به روشنی نشان می دهد که بیشتر اصحاب پس از پیامبر صلی الله علیه و آله به کج راهه رفته اند؛ زیرا شمار شتران دور مانده از قافله بسیار اندک است. جالب این که، این اعتراف، در احادیث اهل سنت وجود دارد.

ص: ۸۳

۱- اجتهاد در مقابل نص، ص ۴۹۱.

۲- صحیح بخاری، ج ۷، ص، ۲۶۵، ح ۶۵۸۷.

در این جا شایسته است کلام دکتر حامد حفنی داوود - استاد ادبیات عرب و رئیس بخش زبان عربی در دانشگاه عین شمس قاهره - را بیاوریم. وی می نویسد: «شیعه معتقد است، صحابه نیز مانند دیگران هستند و میان آنان و کسانی که پس از آنان آمده اند و مسلمانان دیگر تا روز قیامت، هیچ فرقی نیست. این از آن رواست که آنان در مسئله، تنها یک میزان را می پذیرند و آن همان ترازوی عدالت است که کارهای صحابه و دیگران و نسل های بعدی را همه با آن می سنجند؛ زیرا صحبت و هم نشینی پیامبر صلی الله علیه و آله، فضیلتی به کسی نمی دهد؛ مگر آن که شایسته این فضیلت باشد و آمادگی آن را داشته باشد که به رسالت حضرت پیامبر صلی الله علیه و آله عمل کند.

برخی از آنان (صحابه) مانند امامان معاصر با پیامبر صلی الله علیه و آله؛ یعنی علی و دو فرزندش علیهم السلام، معصوم بوده اند و برخی از صحابه که به خوبی با پیامبر صلی الله علیه و آله و پس از او با علی علیه السلام به خوبی هم نشینی کرده اند، عادل هستند.

برخی دیگر از آنان (صحابه) مجتهدانی هستند که به حقیقت رسیده اند و برخی مجتهدانی که نادرست اندیشیده اند و برخی فاسق و گروهی زندیق بوده اند که از فاسق بدتر و کیفرشان سخت تر است.

منافقان و کسانی که خدا را به زبان عبادت می کردند نیز در شمار زندیقان اند. برخی از آنان نیز کافرند و آنان کسانی اند که از نفاق خویش دست برداشتند و یا از اسلام بازگشتند.

معنای این سخن آن است که بخش بزرگی از شیعیان اهل قبله هستند و همه مسلمانان را با یک ترازو ارزیابی می کنند و صحابی و تابعین و

نسل های پس از آنان را یکسان می نگرند و هم نشینی را به تنهایی دارای آن درجه از مصونیت نمی شناسند که موجب اعتقاد ویژه ای درباره کسی شود.

بنابراین، با اجتهاد، صحابه را نقد و درجه عدالت آنان را ارزیابی می کنند. هم چنین بر چند تن از اصحاب خرده می گیرند که چرا شرایط هم نشینی را به جای نیاورده اند و از دوستی خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله به دشمنی گراییدند؟ چرا چنین نباشد؟ و حال آن که پیامبر بزرگوار اسلام خود فرمود:

من در میان شما دو چیز گران بها می گذارم که اگر به آن ها چنگ بزنید، هرگز گمراه نمی شوید: کتاب خدا و خاندان و بستگانم و آن دو هرگز از یک دیگر جدا نمی شوند تا بر سر حوض کوثر نزد من آیند، پس بنگرید که پس از من با آن ها چه می کنید.

بر پایه این حدیث و احادیث دیگر، [پیروان اهل بیت] معتقدند که بسیاری از صحابه با ستم کردن بر خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله و لعنت کردن افرادی از آنان، با این احادیث مخالفت کرده اند. پس چگونه می توان گفت که همه شرایط صحبت را دارند و نشان عدالت را دارا هستند؟»

این گزیده ای از نظریه شیعه درباره صحابه بود که دکتر حامد حفقی داوود، درباره این که آنان عدالت برخی از صحابه را نمی پذیرند، بیان می کند. (۱)

از این رو، باید دلایلی که پیروان اهل بیت علیهم السلام بر عدالت نداشتن همه

ص: ۸۵

۱- نظرات فی الکتب الخالد، ص ۱۱۱. برگرفته از: کتاب اهل سنت واقعی، ج ۲، ص ۱۹۵ به بعد

صحابه دارند، آورده شود تا به بحث و بررسی آن‌ها پردازیم.

دلایل شیعه بر مدعای خود، کتاب خدا و روایت‌هایی است که اهل سنت از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل کرده‌اند، هم چنین مدارکی تاریخی، این ادعا را ثابت می‌کند که آن‌ها را بررسی خواهیم کرد.

ص: ۸۶

فصل دوم: دلایل قرآنی عادل نبودن همه صحابه

در قرآن کریم، درباره صحابه و یاران پیامبر صلی الله علیه و آله آیات بسیاری آمده است که بخش زیادی از این آیات، مربوط به تمجید اصحاب مخلص و جان نثار در راه دین و تمام ادله ای که برای عدالت همه صحابه در فصل پیشین بیان شد، برای این گروه از اصحاب نیز وجود دارد. همه مسلمانان به این دسته از اصحاب به دیده احترام می نگرند. ولی در مقابل، قرآن درباره عده ای از اصحاب چنین فرموده است که: «فاسقند، خائند، از یاری پیامبر صلی الله علیه و آله دست برداشته اند، پیمان شکنند، متقلبنند، در خدا و رسولش شک دارند، از جنگ گریزانند، از حق دوری می جویند، دستورهای خدا و رسولش را نافرمانی می کنند، دیگران را از جهاد و انفاق در راه خدا باز می دارند، نماز را برای لُهو و تجارت ترک می کنند، چیزی را می گویند که به آن عمل نمی کنند، برای اسلامشان بر پیامبر صلی الله علیه و آله مَت می گذارند، سنگدلند، و در برابر ذکر خدا و سخن حق، فروتنی نمی کنند، صدایشان را بالاتر از صدای رسول خدا می کنند، عقل ندارند، رسول خدا را آزار و اذیت می دهند و پیوسته گوش به منافقان می دهند و با آنان هم آوازند...»

از این رو، ناچاریم به بررسی برخی از آیاتی که درباره اصحاب نازل

شده است، بپردازیم؛ زیرا بیان همه آیات و بررسی آن‌ها مجال بیش تر و بحث جداگانه ای می طلبد.

گروه اول: شکاکان

گروه اول: شکاکان

اینان از همان روزهای نخست ظهور اسلام در میان مسلمانان حضور داشته اند و با این که از هر سو در خطر بوده اند، ولی به جهت آینده نگری درباره پیروزی اسلام، در گروه مسلمانان قرار گرفتند و اسلام آوردند؛ هرچند که در دل شک و تردید داشتند. قرآن در سوره مدثر که نخستین یا دومین سوره نازل شده بر پیامبر صلی الله علیه و آله است، مردم را به چهار دسته کافران، مؤمنان، اهل کتاب و صاحبان قلب های بیمار تقسیم می کند.

وَمَا جَعَلْنَا أَصْحَابَ النَّارِ إِلَّا مَلَائِكَةً وَمَا جَعَلْنَا عِدَّتَهُمْ إِلَّا فِتْنَةً لِلَّذِينَ كَفَرُوا لِيَسْتَيَقِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ وَيزدادَ الَّذِينَ آمَنُوا إِيْمَانًا وَلَا يَرْتَابَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ وَ الْمُؤْمِنُونَ وَ لِيَقُولَ الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ وَ الْكَافِرُونَ مَاذَا أَرَادَ اللَّهُ بِهَذَا مَثَلًا. (مدثر: ۳۱)

و مأموران دوزخ را تنها فرشتگان (عذاب) قرار دادیم و تعداد آنان را جز برای آزمایش کافران معین نکرده ایم، تا اهل کتاب (یهود و نصاری) یقین پیدا کند و بر ایمان مومنان بیفزاید و اهل کتاب و مؤمنان (در حقیقت این کتاب آسمانی) تردید به خود راه ندهند و بیمار دلان و کافران بگویند خدا از این توصیف چه منظوری دارد.

در این آیه، خداوند اهل کتاب و مؤمنان و شکاکان و کافران را در کنار هم قرار داده و چهار گروه دانسته است. برای همین، نمی توان گفت که شکاکان از کافران یا اهل کتاب بوده اند، بلکه آنان کسانی بوده اند که همواره در میان مسلمانان بوده اند و گاه در ردیف منافقان ذکر شده اند:

وَ إِذْ يَقُولُ الْمُنَافِقُونَ وَ الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ مَا وَعَدَنَا اللَّهُ وَ رَسُولُهُ

[و نیز به خاطر آورید] زمانی را که منافقان و بیمار دلان می گفتند، خدا و پیامبرش جز وعده های دروغین به ما نداده اند.

گروه دوم: اسلام آورندگان غیر مؤمن

گروه دوم: اسلام آورندگان غیر مؤمن

قرآن شماری از اعراب را که پیامبر صلی الله علیه و آله را دیده و با وی به گفت و گو پرداخته اند، مسلمان غیر مؤمن می نامد. اینان نیز از اصحابند:

قَالَتِ الْمَعْرَبُ آمَنَّا قُلْ لَنْ تُؤْمِنُوا وَ لَكِنْ قُولُوا أَسْلَمْنَا وَ لَمَّا يَدْخُلِ الْإِيمَانُ فِي قُلُوبِكُمْ وَ إِنْ تُطِيعُوا اللَّهَ وَ رَسُولَهُ لَا يُلِتْكُمْ مِنْ أَعْمَالِكُمْ شَيْئًا إِنْ اللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ. (حجرات: ۱۴)

اعراب بادیه نشین گفتند، ایمان آورده ایم. بگو، شما ایمان نیاورده اید، ولی بگویید اسلام آورده ایم، ولی هنوز ایمان وارد قلب های شما نشده است و اگر از خدا و رسولش اطاعت کنید، چیزی از پاداش کارهای شما را فروگذار نمی کند. [که] خداوند آمرزنده و مهربان است.

آیا اینان از اصحاب نبوده اند که خداوند تنها اسلام و نه ایمان آنان را، پذیرفته است؟ آیا چنین افرادی را که هنوز حقیقت دین در وجودشان راسخ نشده و سنت های جاهلی در آنان هنوز زنده است، می توان الگو و اسوه هایی عادل و سزاوار پیروی شدن دانست که «بِأَيِّهِمْ أَقْتَدَيْتُمْ إِهْتَدَيْتُمْ؛ به هر یک اقتدا نمایید، هدایت شده اید.»

گروه سوم: منافقان

گروه سوم: منافقان

درباره این گروه از اصحاب، سخن بسیار گفته اند؛ به گونه ای که بیش از ۱۵۰ آیه در قرآن کریم درباره آنان نازل شده است. از جمله سوره

مستقلی به نام «منافقین» است و در سوره های بقره، آل عمران، مائده، توبه، عنکبوت، احزاب، محمد صلی الله علیه و آله، فتح، حدید، مجادله، حشر به طور گسترده از منافقان و اعمال و کردارشان و تهدیدهای آنان سخن به میان آمده است. در شناساندن اینان، به همین اندازه بسنده می کنیم که قرآن کریم می فرماید:

وَمِمَّنْ حَوْلَكُم مِّنَ الْأَعْرَابِ مُنَافِقُونَ وَ مِنْ أَهْلِ الْمَدِينَةِ مَرَدُوا عَلَى النِّفَاقِ لَا تَعْلَمُهُمْ نَحْنُ نَعْلَمُهُمْ سَيُعَذِّبُهُم مَّرَّتَيْنِ ثُمَّ يُرَدُّونَ إِلَىٰ عَذَابٍ عَظِيمٍ. (توبه: ۱۰۱)

از میان اعراب بادیه نشین که پیرامون شما هستند، گروهی منافقند و از اهل مدینه (نیز) گروهی بر نفاق پا می فشرند. تو آنان را نمی شناسی، ولی ما آنان را می شناسیم. به زودی آنان را دو بار مجازات می کنیم (مجازات با رسوایی در دنیا؛ و مجازاتی به هنگام مرگ) سپس به سوی مجازات بزرگی (در قیامت) فرستاده می شوند.

دقت در عبارت «وَمِنْ أَهْلِ الْمَدِينَةِ مَرَدُوا عَلَى النِّفَاقِ» و عبارت «لَا تَعْلَمُهُمْ» برای اثبات وجود گروهی منافق در میان اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله بسنده می کند.

آلوسی (۱) در توضیح این آیه می گوید: «مَرَدَ» رسیدن به غایت چیزی است که در آن کار می باشد؛ به گونه ای که در آن کار مهارت یابند و جز در امر شر استعمال نمی شود. سپس می گوید: «لَا تَعْلَمُهُمْ»؛ یعنی تو آنان را به عنوان نفاق نمی شناسی؛ زیرا آنان در نفاق به اندازه ای رسیده اند که مهارت پیدا کرده اند و محافظه کاری می کنند و از مواضع تهمت دوری می جویند؛ چنان که تو (پیامبر) با کمال تیزهوشی و زیرکی، نمی توانی از

ص: ۹۰

۱- آلوسی، محمود بن عبدالله بغدادی از مفسران بنام اهل سنت است که تفسیر معروف روح المعانی از آثار اوست. وی در سال ۱۲۷۰ ه. ق در بغداد چشم از جهان فرو بست.

حال نفاقشان با خیر شوی. نفی علم از پیامبر صلی الله علیه و آله با این که نفاق درباره حالات آنان است، اشاره به این دارد که اولاً، آنان چنان در نفاق مهارت یافته اند که جزو ذاتیات آنان شده و کسی که آنان را به این صفت نمی شناسد، عالم به حال آنان پنداشته نمی شود، و دیگر این که به مبالغه در نفاق آنان اشاره می کند. (۱) (یعنی آن چنان در نفاق پیش رفته اند که حتی پیامبر صلی الله علیه و آله نیز نمی تواند آنان را بشناسد).

وقتی حالت و چگونگی منافقان، حتی بر پیامبر صلی الله علیه و آله پنهان باشد، پس چگونه می توان ادعا کرد که آنان به محض رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله، از ذاتیات خود دست برداشته و یک باره قداست یافته و عادل مطلق شده اند. شگفت آن که برخی کوشیده اند بگویند، منافقان از گروه اصحاب خارجند و از اصحاب نبوده اند.

این سخن بی اساس است؛ زیرا خداوند در وصف منافقان می گوید:

إِذَا جَاءَكَ الْمُنَافِقُونَ قَالُوا نَشْهَدُ إِنَّكَ لَرَسُولُ اللَّهِ وَاللَّهُ يَعْلَمُ إِنَّكَ لَرَسُولُهُ وَاللَّهُ يَشْهَدُ إِنَّ الْمُنَافِقِينَ لَكَاذِبُونَ. (منافقین: ۱)

هنگامی که منافقان نزد تو می آیند، می گویند: ما شهادت می دهیم که بی گمان تو رسول خدایی. خداوند می داند که تو رسول او هستی، ولی خداوند شهادت می دهد که منافقان دروغ گو هستند.

این آیه تصریح دارد که عده ای نزد پیامبر صلی الله علیه و آله آمده اند و او را دیده و در حضورش اظهار ایمان کرده اند. بنابراین، تعریف اصطلاحی صحابه اینان را در برمی گیرد؛ هرچند خداوند ایمان آنان را دروغ می پندارد، ولی اینان در میان مسلمانان بوده اند و بر پیشانی آنان علامت نفاق نخورده است تا

ص: ۹۱

هر که آنان را دید، پی به آن ببرد.

از سویی، خود پیامبر صلی الله علیه و آله، از منافقی سرشناس؛ یعنی عبدالله بن ابی ابن سلول به صحابی نام می برد؛ چنان که بخاری در صحیح از جابر نقل کرده است که در غزوه ای، یکی از مهاجران با یکی از انصار درگیر شد. آن مرد انصاری فریاد برآورد که ای گروه انصار، به دادم برسید و آن مهاجر نیز فریاد زد که ای مهاجران مرا دریابید. رسول خدا صلی الله علیه و آله آن را شنید و فرمود: چه خبر است؟ فریادهای جاهلیت بلند شده است! گفتند: یا رسول الله، مردی از انصار با مردی از مهاجران درافتاده اند. فرمود: از دعوای جاهلیت دوری کنید که بوی گندیده ای دارد. عبدالله بن ابی آن سخن را شنید و فریاد زد: کارشان را کردند: به خدا اگر به مدینه باز گشتیم، شریفان و عزیزان باید مردان ذلیل و خوار را حتما بیرون کنند. این سخن، به گوش پیامبر صلی الله علیه و آله رسید. عمر برخاست و گفت اجازه دهید گردن این منافق را بزنم. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود:

«دَعَاهُ لَا يَتَحَدَّثُ النَّاسُ أَنَّ مُحَمَّدًا يَقْتُلُ اصْحَابَهُ»^(۱) رهایش کن نمی خواهم مردم بگویند که محمد اصحابش را می کشد».

به تصریح پیامبر صلی الله علیه و آله که عبدالله بن ابی را از اصحاب می نامد، چه توجیهی وجود دارد که گفته شود صرف همراه داشتن اسم صحابی، فضیلت و شرافت است و وقتی از چنین افرادی سخن گفته شود، آنان را صحابی ندانند، بلکه می بایست دنبال معیار دیگری برای شناسایی اصحابی بافضیلت و دور از نفاق بود؛ معیاری که خود پیامبر صلی الله علیه و آله آن

ص: ۹۲

۱- صحیح بخاری، ج ۶، ص ۷۸، ح ۴۹۰۵.

را بیان کرده و آن همانا حُب و بغض علی بن ابیطالب علیه السلام است.

برخی از مفسران در ذیل آیه: «إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَيَجْعَلُ لَهُمُ الرَّحْمَنُ وُدًّا؛ بی گمان کسانی که ایمان آورده و عمل صالح انجام دهند، به زودی خداوند رحمان برای آنان محبت در دل ها را قرار می دهد. (مریم: ۹۶)

گفته اند که پیامبر صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام فرمود:

«لَا يُحِبُّكَ إِلَّا الْمُؤْمِنُ وَلَا يُبْغِضُكَ إِلَّا مُنَافِقٌ شَقِيٌّ؛ (۱) تو را دوست نمی دارد، مگر مؤمن و دشمن نمی دارد، مگر منافق بدبخت».

و هم چنین فرمود:

لَا يُحِبُّ عَلِيًّا مُنَافِقٌ وَلَا يُبْغِضُهُ مُؤْمِنٌ؛ (۲) منافق علی را دوست نمی دارد و مؤمن کینه علی را در دل ندارد».

روایت بالا- را شماری از صحابه هم چون ابن عباس و ام سلمه (همسر پیامبر صلی الله علیه و آله) و ابوذر غفاری و انس بن مالک و عمران بن حصن نقل کرده اند. ابوذر می گوید:

ما منافقان را (با چند چیز) می شناختیم: تکذیب خدا و رسول صلی الله علیه و آله (با اعمالشان)، نفرستادن صلوات (بر رسول و آل او) و کینه توزی نسبت به علی بن ابیطالب. (۳)

و از ابوسعید خدری نیز نقل شده است که گفت:

ما گروه انصار منافقان را با دشمنی کردنشان نسبت به علی علیه السلام می شناختیم. (۴)

حال خود قضاوت کنید که چگونه ممکن است همه صحابه عادل

ص: ۹۳

۱- تفسیر سمعانی، ج ۳، ص ۳۱۶.

۲- التاج الجامع للاصول، ج ۳، ص ۳۳۵.

۳- مستدرک الصحيحین، ج ۳، ص ۱۲۹.

۴- تاریخ بغداد، ج ۳، ص ۱۵۳؛ روح المعانی، ج ۲۶، ص ۷۱؛ الدر المنثور، ج ۷، ص ۴۴۳.

باشند و حال آن که برخی از آنان دشمنی علی علیه السلام را در دل داشته اند و حتی به او دشنام می داده اند و دیگران را نیز به دشنام دادن او وادار می کردند.

سعد بن ابی وقاص می گوید:

معاویه مرا امر کرد به ابوتراب (علی بن ابی طالب) فحش دهم. گفتم من چنین نخواهم کرد، تا سه حدیث پیامبر صلی الله علیه و آله را درباره علی علیه السلام به یاد می آورم که اگر یکی از آن سخنان برای من بود، از شتران قرمز موی برایم بهتر بود: یکی آن که در غزوه ای، پیامبر صلی الله علیه و آله علی را در شهر به جای خود نشانده. علی علیه السلام گفت: «آیا مرا با زنان و کودکان می گذارید.» رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «آیا دوست نداری برای من هم چون هارون نسبت به موسی باشی، جز این که نبوتی پس از من نیست.»

دیگر آن که روز خیبر شنیدم که پیامبر فرمود: «پرچم را به کسی می دهم که خدا و رسول را دوست دارد و خدا و رسول نیز او را دوست دارند؛» ما گردن ها برافراشتیم (تا ما را برگزیند، ولی) گفت: «علی را برایم صدا بزنید. علی را آوردند؛ در حالی که از درد چشم می نالید، پیامبر صلی الله علیه و آله آب دهان بر چشم او زد و او شفا یافت. آن گاه پرچم را به دستش داد و او پیروز گردید و سوم آن که هنگام نازل شدن آیه «تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَابْنَاتِكُمْ...» (آل عمران: ۶۱)، رسول خدا صلی الله علیه و آله (از میان همه اصحاب و زنان خود و امت) علی و فاطمه و حسن و حسین را فرا خواند (و با خود

برای مباحله برد) و گفت: «بار پروردگارا، اینان اهل بیت منند».(۱)

این روایت را مسلم در صحیح خود و ترمذی در سنن خود آورده است. برای همین، از نظر سند و متن هیچ گونه خدشه ای برای برادران اهل سنت ندارد؛ حال آیا می توان، معاویه را در ردیف مؤمنان عادل قرار داد. با وجود این که بغض علی علیه السلام را که نشانه نفاق است، در دل دارد و دیگران را نیز به سب و لعن آن حضرت امر می کرد.

گروه چهارم: فاسقان

گروه چهارم: فاسقان

برخی از آیات قرآن، شماری از اصحاب را در ردیف فاسقان نام می برند:

قُلْ إِنْ كَانَ آبَاؤُكُمْ وَأَبْنَاؤُكُمْ وَإِخْوَانُكُمْ وَأَزْوَاجُكُمْ وَعَشِيرَتُكُمْ وَأَمْوَالٌ اقْتَرَفْتُمُوهَا وَتِجَارَةٌ تَخْشَوْنَ كَسَادَهَا وَمَسَاكِينُ تَرْضَوْنَهَا أَحَبَّ إِلَيْكُمْ مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ وَجِهَادٍ فِي سَبِيلِهِ فَتَرَبَّصُوا حَتَّى يَأْتِيَ اللَّهُ بِأَمْرِهِ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ. (توبه: ۲۴)

بگو اگر پدران و فرزندان و برادران و همسران و طایفه شما و اموالی که به دست آورده اید و تجارتي که از کساد شدنش می ترسید و خانه هایی که به آن علاقه دارید، در نظرتان از خداوند و پیامبرش و جهاد در راهش محبوب تر است، در انتظار این باشید که خداوند عذابش را بر شما بفرستد و خداوند جمعیت نافرمان بردار و فاسق را هدایت نمی کند.

خطاب آیه، به مؤمنان اطراف پیامبر صلی الله علیه و آله؛ یعنی همان اصحاب است که دوست داری مال و جاه و زن و فرزند را فسق می داند. بنابراین، چه کسی است که بتواند منکر شود که عده ای از اصحاب چنین بوده اند. با این که قرآن می فرماید:

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا مَا لَكُمْ إِذَا قِيلَ لَكُمْ انْفِرُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ اتَّقَلْتُمْ إِلَى

ص: ۹۵

الْأَرْضِ أَرْضَيْتُمْ بِالْحَيَاةِ الدُّنْيَا مِنَ الْآخِرَةِ فَمَا مَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا فِي الْآخِرَةِ إِلَّا قَلِيلٌ إِلَّا تَنْفَرُوا يُعَذِّبْكُمْ عَذَابًا أَلِيمًا وَ يَسْتَبْدِلْ قَوْمًا غَيْرَكُمْ وَلَا تَضُرُّوهُ شَيْئًا وَاللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ. (توبه: ۳۸ و ۳۹)

ای کسانی که ایمان آورده اید، چرا هنگامی که به شما گفته می شود به سوی جهاد در راه خدا حرکت کنید، بر زمین سنگینی می کنید (و سستی به خرج می دهید) آیا به زندگی دنیا به جای آخرت راضی شده اید؟ با این که متاع زندگی دنیا در برابر آخرت اندک است. اگر به سوی میدان جهاد حرکت نکنید، شما را مجازات دردناکی می کند و گروه دیگری جای شما قرار می دهد و هیچ زیانی به او نمی رسانید و خداوند بر هر چیز تواناست.

سپس در ادامه همین آیات، شماری از اصحاب را نام می برد که در پی بهانه جویی برای حاضر نشدن در جنگ و یاری پیامبر صلی الله علیه و آله بوده اند. در آیه ۴۵ می فرماید:

تنها کسانی از تو اجازه (حاضر نشدن در جنگ را) می گیرند که به خدا و روز جزا ایمان ندارند و دل هایشان با شک و تردید آمیخته است؛ آنان در تردید خود سرگردانند.

در آیات بعدی نیز اسرار شماری دیگر از اصحاب را بیان می کند و در برخی از آیات نیز، چنین می فرماید:

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِن جَاءَكُمْ فَاسِقٌ بِنَبَأٍ فَتَبَيَّنُوا أَنْ تُصِيبُوا قَوْمًا بِجَهَالَةٍ فَتُصْحَبُوا عَلٰى مَا فَعَلْتُمْ نَادِمِينَ. (حجرات: ۶)

ای کسانی که ایمان آورده اید؛ اگر شخصی فاسق خبری برای شما بیاورد، درباره آن تحقیق کنید. مبادا به گروهی از روی نادانی آسیب برسانید و از کرده خود پشیمان شوید.

مفسران اتفاق دارند که این آیه، درباره ولید بن عقبه بن ابی محیط که از

اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله بوده، نازل شده است. (۱)

هم چنین آیه ۱۸ سوره سجده که می فرماید:

«افمن كان مؤمنا كمن كان فاسقا لا يستونون؛ آیا کسی که مؤمن است با فاسق همانند است و حال آن که باهم برابر نیستند».

به اتفاق مفسران، مراد از فاسق در این آیه، ولید بن عقبه و مراد از مؤمن علی بن ابی طالب است. (۲)

حال با توجه به تصریح آیات الهی که برخی از اصحاب را فاسق می نامد، چگونه ادعا می شود که همه عادلند. وقتی ولید فاسق با علی علیه السلام در پیش گاه خداوند برابر نیستند، چگونه همه اصحاب را در یک صف و برابر می دانند.

گروه پنجم: اصحاب ضعیف الایمان

گروه پنجم: اصحاب ضعیف الایمان

دسته ای از آیات الهی، شماری از اصحاب را ضعیف الایمان معرفی می کند؛ آنان که در جنگ ها پشت به دشمن کرده و فرار کردند یا در هنگام نماز پیامبر صلی الله علیه و آله را ترک کردند و در پی لهو و تجارت رفتند و یا کسانی که در تقسیم غنیمت ها بر پیامبر صلی الله علیه و آله خرده می گرفتند. در سوره انفال می خوانیم:

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا لَقِيتُمُ الَّذِينَ كَفَرُوا زَحْفًا فَلَا تُولُوهُمُ الْأَدْبَارَ وَمَنْ يُؤَلِّهِمْ يَوْمَئِذٍ دُبْرَهُ إِلَّا مُتَحَرِّفًا لِقِتَالٍ أَوْ مُتَحَيِّرًا إِلَىٰ فِتْنَةٍ فَقَدْ بَاءَ بِغَضَبٍ مِنَ اللَّهِ وَمَأْوَاهُ جَهَنَّمُ وَبِئْسَ الْمَصِيرُ. (انفال: ۱۵ و ۱۶)

ای کسانی که ایمان آورده اید، هنگامی که با انبوه کافران در میدان نبرد

ص: ۹۷

۱- کشاف، ج ۴، ص ۳۵۹؛ الدر المنثور، ج ۷، ص ۴۸۳ به بعد.

۲- نک: تفاسیر: ابن ابی حاتم، ج ۹، ص ۳۱۰۹؛ لباب التنزیل، ج ۳، ص ۴۰۶؛ الوسیط، ج ۳، ص ۴۵۳؛ روح المعانی، ج ۲۱،

ص ۱۲۱ و ...

رو به رو می شوید، به آنان پشت نکنید (و فرار ننمایید) و هر کس در آن هنگام به آنان پشت کند - مگر آن که هدفش کناره گیری از میدان برای حمله مجدد و یا به قصد پیوستن به گروهی (از مجاهدان) بوده باشد - (چنین کسی) به غضب خدا گرفتار خواهد شد و جایگاه او جهنم است و چه بد سرانجامی دارد.

این آیه و تهدید، پس از آن که شمار فراوانی از اصحاب در جنگ احد پشت به دشمن کرده و فرار کردند، نازل شد و خداوند به آنان وعده عذاب جهنم داد.

بخاری در صحیح در کتاب الجهاد و السیر از براء بن عازب آورده است که رسول اکرم صلی الله علیه و آله عبدالله بن جبیر را در غزوه احد بر پیاده نظام که پنجاه نفر بودند، قرار داد و فرمود:

اگر دیدید که پرندگان بر سر ما فرود می آیند (کشته شده ایم) شما هرگز از جایتان حرکت نکنید تا این که خودم بر شما دستور دهم.

به هر حال، دشمن مغلوب شد و من به خدا قسم، دیدم که خلخال ها در پای های زنان پدید آمده بود. یاران عبدالله بن جبیر (پیاده نظام ها) گفتند: «غنیمت! ای قوم غنیمت! و دیگر منتظر چه هستید؟» عبدالله بن جبیر به آنان گفت: «آیا فراموش کردید که رسول خدا صلی الله علیه و آله به شما چه دستور داد؟» گفتند: «به خدا سوگند، می رویم و برای خود غنیمت جمع می کنیم.» وقتی صحنه را رها کردند، شکست خوردند و آن جا بود که حضرت رسول هر چه فریاد کرد، جز دوازده نفر با حضرت کسی نماند و سرانجام هفتاد نفر از ما را کشتند. (۱)

ص: ۹۸

فخر رازی در تفسیر خود در ذیل آیه ۱۵۵ آل عمران می نویسد:

«اخبار درباره ثابت قدمان در آن روز (جنگ احد) و فراریان مختلف است. محمد بن اسحاق گوید، یک سوم مردم (از اصحاب) زخمی و مجروح بودند و یک سوم فرار کردند و یک سوم ثابت قدم ماندند. درباره فراریان نیز خبرها مختلف است.

برخی از آنان، چنان ترسیده بودند که به مدینه رفتند و خبر کشته شدن پیامبر صلی الله علیه و آله را پخش کردند؛ مثل سعد بن عثمان که پس از او نیز مردانی نزد زنان خود رفته (و همین خبر را دادند) و زنانشان گفتند که آیا از رسول فرار می کنید؟ (و او را تنها می گذارید) و زنان خاک بر سر خود می ریختند.

برخی گفته اند: مسلمانان از کوه (احد) دور نشدند. قفال گفته است که دلالت اخبار بر این است که شماری از آنان فرار کرده اند و از آن جا دور شده اند؛ حتی برخی وارد شهر مدینه شدند و برخی نیز به دیگر جاها فرار کردند ولی بیشتر اصحاب به اطراف کوه فرار کردند و آن جا جمع شدند که از جمله فراریان عُمر بود. اگرچه وی از نخستین فراریان نبود و زیاد دور نشد، بلکه بر سر کوه (احد) ماند تا این که پیامبر صلی الله علیه و آله نیز بالای کوه رفت. از جمله فراریان عثمان و هم چنین (گفته شده) عمر بودند که با دو مرد از انصار، به نام سعد و عقبه فرار کردند و به مکان بسیار دوری رفتند و پس از سه روز، برگشتند. پیامبر صلی الله علیه و آله وقتی آنان را دید، فرمود: «در این کار آبروی خود را بردید...»، ولی کسانی که با پیامبر صلی الله علیه و آله پا بر جا ماندند، ۱۴ نفر بودند که هفت نفرشان از مهاجران بودند و هفت نفرشان از انصار؛ از مهاجران: ابوبکر، علی، عبدالرحمن بن عوف

و سعد بن ابی وقاص و طلحه بن عبیدالله و ابوعبیده بن جراح و زبیر بن عوام، و از انصار: حباب بن منذر، ابودجانة، عاصم بن ثابت، حرث بن صحه، سهل بن حنیف، اسید بن حضیر و سعد بن معاذ بودند.

و گفته اند هشت نفر از اینان، با پیامبر صلی الله علیه و آله در این روز پیمان مرگ بستند (که تا دم مرگ بجنگند و از پیامبر صلی الله علیه و آله دفاع کنند) که سه نفر از مهاجران بودند؛ یعنی علی و طلحه و زبیر و پنج نفر از انصار؛ یعنی ابودجانة، حرث بن صمه، حباب بن منذر، عاصم بن ثابت و سهل بن حنیف که هیچ یک از آنان در احد کشته نشدند. (۱)

فرار این عده تنها در جنگ احد نبود، بلکه در جنگ حنین نیز که شمارشان بیش از ۱۲ هزار نفر بود، عده ای پشت به دشمن کردند و اگر فرارشان از جنگ احد قبیح بود و بنا به توجیهاتی خداوند آنان را بخشید، فرارشان در جنگ حنین که در سال هشتم هجرت رخ داد و تنها ده نفر اطراف پیامبر صلی الله علیه و آله ماندند، زشت تر است و جای هیچ گونه توجیه ندارد؛ در حالی که خداوند می فرماید:

و در جنگ حنین که از بسیاری لشکرتان مغرور شده بودید و آن لشکر با آن عده فراوان، هرگز به کار شما نیامد و زمینی با آن فراخی بر شما تنگ آمد و سپس همه شما پا به فرار گذاشتید.

آن گاه خداوند طمأنینه و آرامش را بر رسولش و بر مؤمنان نازل کرد و لشکرهایی از فرشتگان فرستاد که شما آن ها را نمی دیدید و کافران را سخت عذاب کرد و این کیفر کافران است. (توبه: ۲۶)

آیا پس از سال ها دین داری و ثبات در ایمان، نباید بیش تر در برابر کافران پایداری کرد. پس چرا همه آنان به دشمن پشت کردند و جز اندکی نماندند و خداوند به وسیله فرشتگان و آن شمار اندک پیامبرش را یاری کرد. آیا این آیه ضعف ایمان اصحاب را نمی رساند؟ خداوند به

ص: ۱۰۰

زیبایی در وصف اینان می فرماید:

در حالی که گروهی از مؤمنان کراحت داشته و پس از روشن شدن حق باز با تو مجادله می کردند، گویی که به سوی مرگ رانده می شوند و مرگ را به چشم خود می نگرند. (انفال: ۶)

شمار اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله در جنگ حنین فراوان شد؛ به گونه ای که عطاء از ابن عباس نقل می کند، آنان شانزده هزار نفر بودند و به گفته قتاده، دوازده هزار تن بودند که دو هزار نفرشان از طلقاء مکه بودند، ولی دشمن آنان؛ یعنی هوازن و ثقیف تنها چهار هزار نفر بودند. با وجود این، در برابر دشمن شکست خوردند. (۱)

علت این شکست چه بود؟ خداوند می فرماید:

مَا لَكُمْ إِذَا قِيلَ لَكُمْ انْفِرُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ اتَّأَقَلْتُمْ إِلَى الْأَرْضِ. (توبه: ۳۸)

چرا هنگامی که به شما گفته می شود به سوی جهاد حرکت کنید، بر زمین سنگینی می کنید.

آری، دل بستگی به دنیا و ضعف ایمان سبب شکست آنان شد.

فخر رازی می نویسد: «پیامبر صلی الله علیه و آله به جنگ با روم دستور داد و آن زمانی بود که هوا گرم شده و میوه ها رسیده بود، و از سوئی، آنان جنگ با روم را (به دلیل ضعف ایمان) کار بزرگی می دانستند. پس برای همین، ترسیدند و آیه نازل شد. (۲)

شمار دیگر از اصحاب ضعیف الایمان، آنانند که خداوند درباره آنان فرمود:

وَ إِذَا رَأَوْا تِجَارَةً أَوْ لَهْوًا انْفَضُّوا إِلَيْهَا وَ تَرَكُوكَ قَائِمًا قُلْ مَا عِنْدَ اللَّهِ

ص: ۱۰۱

۱- همان، ج ۶، ص ۱۹.

۲- همان، ص ۴۷.

خَيْرٌ مِنَ اللّٰهُوَ وَ مِنَ التّٰجَارَةِ وَ اللّٰهُ خَيْرُ الرّٰزِقِيْنَ . (جمعه: ۱۱)

هنگامی که آنان تجارت یا سرگرمی و لهوی را ببینند، پراکنده می شوند و به سوی آن می روند و تو را ایستاده به حال خود رها می کنند. بگو: آن چه نزد خداست، از لهو و تجارت بهتر بوده و خداوند بهترین روزی دهندگان است.

در شأن نزول این آیه گفته اند که هرگاه دحیه کلبی مال التجاره می آورد، خانواده اش با طبل و دف از او استقبال می کردند؛ یک بار که دحیه از سفر برگشت، هم زمان با روز جمعه شد. لحظه ای که رسول خدا صلی الله علیه و آله در حال خواندن خطبه بود، مسلمانان با شنیدن صدای طبل و دف، پیامبر صلی الله علیه و آله و نماز را ترک گفتند و برای تماشای مال التجاره دحیه رفتند و جز هفت تن یا دوازده تن، کسی نماند. این عمل آن چنان زشت بود که پیامبر فرمود:

و الذی نفسی بیده لو تتابعتم حتی لا یبقی معی أحد منکم لسال بکم الوادی ناراً. (۱)

سوگند به آن که جانم در دست اوست، اگر شما (چند نفر) نیز با آنان می رفتید و کسی با من نمی ماند، آتش (عذاب الهی) در این سرزمین شما را فرا می گرفت.

گروه ششم: اصحاب آزار دهنده پیامبر صلی الله علیه و آله

گروه ششم: اصحاب آزار دهنده پیامبر صلی الله علیه و آله

برخی از آیات، شماری از اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله را که همواره در پی اذیت و آزار پیامبر صلی الله علیه و آله بوده اند، توصیف کرده اند:

ص: ۱۰۲

وَمِنْهُمْ الَّذِينَ يُؤْذُونَ النَّبِيَّ وَيَقُولُونَ هُوَ أذُنٌ قُلٌّ أذُنٌ خَيْرٌ لَكُمْ يَوْمَئِذٍ بِاللَّهِ وَ يُؤْمِنُ لِلْمُؤْمِنِينَ وَ رَحْمَةً لِلَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَ الَّذِينَ يُؤْذُونَ رَسُولَ اللَّهِ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ. (توبه: ۶۱)

و برخی از آنان شماری هستند که پیاپی پیامبر صلی الله علیه و آله را اذیت می کنند و می گویند شخص زودباوری است. بگو، این زودباوری من به نفع شماست؛ پیامبر به خدا و به مؤمنان ایمان آورده، و اطمینان و رحمتی است بر مؤمنان حقیقی و اما آنان که رسول خدا را اذیت و آزار می دهند، بر ایشان عذابی دردناک آماده شده است.

از ابن عباس نقل است که نبتل بن حرث نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله می آمد و در مجلس پیامبر صلی الله علیه و آله حاضر می شد. از او مطالبی می شنید و نزد منافقان می برد و می گفت: «محمد صلی الله علیه و آله خوش باور است، هر کس چیزی بگوید زود می پذیرد». (۱)

آیا نبتل بن حرث از اصحاب نبود که خداوند وعده عذاب دردناک را به او داد و آیا گاه همین اصحاب، پیامبر صلی الله علیه و آله را به بی عدالتی متهم نمی کردند؟

ابوسعید خدری می گوید: روزی در حضور پیامبر صلی الله علیه و آله بودیم که حضرت در حال تقسیم بیت المال بود. ناگهان ذوالخو یصره که از بنی تمیم بود آمد و گفت: «ای رسول خدا، عدالت نما.» پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود:

وای بر تو، اگر من عدالت نکنم، چه کسی عدالت می کند. اگر مرا عادل ندانی، بیچاره و زیان کار خواهی بود.

عمر برخاست و گفت: «ای رسول خدا، اجازه ده که گردش را

ص: ۱۰۳

رهایش نما که برای او یارانی است که شما نماز و روزه تان را در مقابل نماز و روزه شان ناچیز می دانید. آنان قرآن می خوانند، ولی از گلوهایشان فراتر نمی رود؛ آنان از دین خارج می شوند، چنان که تیر از کمان خارج می شود. (۱)

آیا کسی که از دین خارج می گردد، عادل است و اهل بهشت خواهد بود؟ برخی آن چنان بی شرم و حیا بودند که می گفتند: اگر پیامبر صلی الله علیه و آله بمیرد، فلان زن او را خواهیم برد. در این جا، خداوند خطاب به اصحاب فرمود:

وَ مَا كَانَ لَكُمْ أَنْ تُؤْذُوا رَسُولَ اللَّهِ وَلَا أَنْ تُنكِحُوا أَزْوَاجَهُ مِنْ بَعْدِهِ أَبَدًا إِنَّ ذَلِكَ كَانَ عِنْدَ اللَّهِ عَظِيمًا. (احزاب: ۵۳)

شما حق ندارید، رسول خدا را آزار دهید و نه هرگز همسران او را پس از او به همسری خود در آورید که این کار نزد خدا بزرگ است.

در روایات وارد است که گوینده این کلام، طلحه بن عبیدالله بوده است که گفت: اگر پیامبر صلی الله علیه و آله بمیرد، با عایشه ازدواج خواهم کرد. (۲)

برخی از همین اصحاب به همسر پیامبر صلی الله علیه و آله، بهتان بزرگی زدند و او را متهم به خیانت کردند. خداوند درباره آنان فرمود:

«إِنَّ الَّذِينَ جَاءُوا بِالْإِفْكِ عُصْبَةٌ مِنْكُمْ؛ مسلما کسانی که آن تهمت بزرگ را (درباره عایشه) گفتند، گروهی از خود شما (اصحاب) بودند.» (نور: ۳۱)

حال چگونه ممکن است، اینان که از خود اصحاب بودند و تهمت خیانت را به همسر پیامبر صلی الله علیه و آله زده اند، عادل باشند.

ص: ۱۰۴

۱- صحیح بخاری، ج ۴، ص ۲۱۵، ح ۳۶۱۰.

۲- نک: الدر المنثور، ج ۶، ص ۵۶۷ و ۵۶۸.

درباره این که تهمت زدگان چه کسانی بوده اند، مفسران از حسان بن ثابت؛ شاعر معروف و عبدالله بن ابی ابن سلول؛ منافق مشهور و مسطح بن اثاثه و حمنه نام برده اند. (۱)

اگر اینان که در میان اصحاب از شهرتی برخوردار بوده اند، چنین باشند، حساب دیگران مشخص است. از همین آزار دهندگان رسول خدا صلی الله علیه و آله، می توان حکم بن ابی العاص را نام برد که از سوراخ در خانه پیامبر صلی الله علیه و آلهبه جست و جوی خانه پیامبر صلی الله علیه و آله می پرداخت. روزی پیامبر صلی الله علیه و آله وی را دید و او را با دو فرزندش مروان حکم و حارث حکم به طائف تبعید کرد، ولی بعدها عثمان در زمان حکومت خود وی را به مدینه باز گرداند و دو دخترانش را به دو پسران حکم داد و به آنان خلعت ها بخشید. (۲)

گروه هفتم: سرپیچی کنندگان از دستورهای رسول خدا صلی الله علیه و آله

گروه هفتم: سرپیچی کنندگان از دستورهای رسول خدا صلی الله علیه و آله

خداوند در قرآن، مسلمانان را به اطاعت از رسول خدا صلی الله علیه و آله امر می کند و می فرماید:

مَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ.

آن چه را رسول خدا برای شما آورده (و امر کرد) بگیریید (و اجرا کنید) و از آن چه نمی کرده خودداری نمایید و از (مخالفت) خدا بپرهیزید که خداوند کیفر شدید است.

قرآن در آیه دیگری می گوید:

ص: ۱۰۵

۱- همان، ص ۱۳۷.

۲- نک: النص و الاجتهاد، شماره ۷۱، اجتهادات عثمان.

فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّى يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ لَا يَجِدُوا فِي أَنْفُسِهِمْ حَرَجًا مِمَّا قَضَيْتَ وَيُسَلِّمُوا تَسْلِيمًا. (نساء: ۶۵)

به پروردگارت سوگند، که آنان مؤمن نخواهند بود؛ مگر این که در اختلاف هایشان تو را به داوری طلبند و پس از داوری تو در دل خود احساس ناراحتی نکنند و کاملاً تسلیم باشند.

و در آیه دیگر رسولش را از هر لغو و خطا مصون دانسته و می گوید:

«وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ؛ او هرگز از روی هوا و هوس سخن نمی گوید بلکه هر چه می گوید، چیزی جز وحی نیست که به او وحی می شود». (نجم: ۳)

بر اساسی این آیات، مسلمانان به ویژه اصحاب، آن گاه مؤمن خواهند بود که گفته های پیامبر صلی الله علیه و آله را به دور از هوا و هوس بدانند و پیرو اوامر او باشند و از دستورهایش بی چون و چرا اطاعت بنمایند و گرنه مؤمن نخواهند بود، پس اگر صحابه ای چنین نبود، نه تنها عادل نیست، بلکه به تصریح قرآن، مؤمن نیز نخواهد بود.

از سویی در روایت های مختلفی آمده است که برخی از اصحاب چنین نبوده اند و گاه پیامبر صلی الله علیه و آله را به پیروی از هوا و هوس و یا هذیان گویی متهم (۱) می کردند. آیا می توان گفت، اینان عادل بوده اند؟

برخی از مفسران در ذیل آیه «وَيَقُولُونَ آمَنَّا بِاللَّهِ وَبِالرَّسُولِ وَأَطَعْنَا» (نور: ۴۸) و می گویند به خدا و پیامبر او گرویدیم و اطاعت کردیم. روایت کرده اند که وقتی عثمان، زمینی از علی علیه السلام خرید، قومش وی را سرزنش کرده و گفتند: زمینی را که خریده ای، در مکان بلندی قرار دارد که آب بر آن

ص: ۱۰۶

نمی رسد، پس بهتر است آن زمین را به علی برگردانی. عثمان گفت: ولی من آن را با رضایت خریده ام. آنان آن قدر در گوشش خواندند تا این که وی نزد علی علیه السلام آمد و گفت: زمینت را پس گیر؛ زیرا از این معامله راضی نیستم؛ چون آبی به آن نمی رسد. علی علیه السلام به وی گفت: تو در حالی که زمین را خوب می شناختی از من خریده ای و به معامله راضی بودی و حتی آن را از من تحویل گرفته ای. از این رو، من آن را پس نمی گیرم. با این حال، علی علیه السلام از عثمان خواست برای برطرف شدن دعوا نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله بروند. قوم عثمان به او گفتند: علی پسر عموی پیامبر صلی الله علیه و آله و در نزدش از تو گرامی تر است، اگر نزد او بروی، به سود پسر عمویت و به زیان تو حکم می کند. آن دو، نزد پیامبر صلی الله علیه و آله رفتند و پیامبر صلی الله علیه و آله به سود علی علیه السلام و علیه عثمان حکم کرد؛ در این هنگام درباره قوم عثمان نازل شد و فرمود: (۱)

می گویند به خدا و رسول ایمان آوردیم و مطیع شدیم، ولی سپس گروهی از آنان از اطاعت سر می پیچانند و اینان مؤمن نیستند. (نور: ۴۸)

آن چه آمد، در یکی از تفسیرهای پذیرفته شده اهل سنت است. خدا در این آیه به صراحت می گوید: «اینان مؤمن نیستند»، با این که از اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله بودند.

از موارد دیگر سرپیچی اصحاب از دستورهای پیامبر صلی الله علیه و آله، سرپیچی از لشکر اسامه بود. ابن عمر می گوید: رسول خدا صلی الله علیه و آله اسامه را فرمانده لشکری کرد. آنان بر فرماندهی اش طعن زدند و تخلف ورزیدند. پیامبر صلی الله علیه و آله به آنان فرمود: «اگر امروز بر فرماندهی اسامه

ص: ۱۰۷

طعن می زنید، در گذشته نیز فرماندهی پدرش را نپذیرفتید. به خدا سوگند، او شایستگی فرماندهی را داشت و او از محبوب ترین مردم نزد من بود و فرزندش نیز پس از او یکی از محبوب ترین مردم نزد من است.»^(۱)

سرپیچی اصحاب از او امر پیامبر صلی الله علیه و آله در تاریخ صدر اسلام کم نبوده است. در این مجال، تنها به بیان یکی از دردناک ترین آن ها می پردازیم.^(۲)

رویدادی که به چند روز پیش از رحلت حضرت پیامبر صلی الله علیه و آله مربوط است و دانشمند امت؛ ابن عباس از آن با تأثر فراوان یاد کرده است. بخاری در صحیح خود از ابن عباس نقل می کند که گفت:

«روز پنج شنبه و چه پنج شنبه ای! آن گاه گریست؛ به گونه ای که زمین از قطره های اشکش تر شد. آن گاه گفت: آری، در روز پنج شنبه درد بیماری بر پیغمبر صلی الله علیه و آله فشار آورد.

حضرت فرمود: کاغذی بیاورید تا فرمانی را برایتان بنویسم که پس از آن هرگز گم راه نشوید. اصحاب به نزاع پرداختند، با این که شایسته نبود در نزد پیامبر صلی الله علیه و آله نزاع کنند. اصحاب گفتند: پیغمبر هذیان می گوید: پیغمبر فرمود: مرا رها کنید؛ حالی که دارم از آن چه به من نسبت می دهید، بهتر است. پس آن گاه سه وصیت کرد: مشرکان را از جزیره العرب بیرون برانید؛ لشکرهای مجاهدان را همان گونه که آماده کردم روانه جهاد کنید؛ و سومی را فراموش کردم.»^(۳)

ص: ۱۰۸

۱- صحیح بخاری، ج ۵؛ کتاب المغازی، ص ۱۰۰، ح ۴۲۵۰.

۲- برای دیدن موارد دیگر نک: علامه شرف الدین، النص و الاجتهاد.

۳- همان، ج ۴، ص ۳۹؛ کتاب الجهاد و السیر، ج ۵، ص ۱۵۹، ح ۴۴۳۱.

حال باید پرسید اصحابی که چنین گستاخانه به پیامبر صلی الله علیه و آله نسبت هذیان دادند و کلام الهی را که می فرماید: «او از روی هوا سخن نمی گوید، بلکه هر چه می گوید از روی وحی است» نادیده می گرفتند، ولی به او ایمان داشته اند، پس چه فرقی میان کلام آنان با کلام کسانی است که او را مجنون و دیوانه می خواندند. آیا می توان چنین اصحابی را عادل خواند؟ آیا اگر کسی گوینده این سخن را تقیح کند، از دین خارج گشته است؟ آیا مقام پیامبر صلی الله علیه و آله با شرافت تر و عزیزتر است یا حفظ مقام چنین گویندگان گستاخی؟

گروه هشتم: اصحاب در معرض ارتداد

گروه هشتم: اصحاب در معرض ارتداد

خداوند در قرآن از چهره شماری از اصحاب پرده برمی دارد و می فرماید: گروهی در فکر جان خویش بودند (در شب پس از جنگ احد). آنان گمان های نادرستی مانند گمان های دوران جاهلیت درباره خدا داشتند و می گفتند: آیا چیزی از پیروزی نصیب ما می شود؟ بگو، همه کارها (و پیروزی ها) به دست خداست. آنان در دل خود چیزی را پنهان می دارند که برای تو آشکار نمی سازند. می گویند: «اگر ما سهمی از پیروزی داشتیم، در این جا کشته نمی شدیم. بگو اگر هم در خانه های خود بودید، آنانی که کشته شدن برایشان مقرر شده بود، قطعاً به سوی آرامگاه های خود، بیرون می آمدند (و آنان را به قتل می رساندند). (آل عمران: ۱۵۴)

در آیه دیگر، همین اصحاب را خطاب می کند و می پرسد:

ص: ۱۰۹

وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ أَفَإِنْ مَاتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلَى أَعْقَابِكُمْ وَ مَنْ يَنْقَلِبْ عَلَى عَقْبَيْهِ فَلَنْ يَضُرَّ اللَّهَ شَيْئًا وَ سَيَجْزِي اللَّهُ الشَّاكِرِينَ. (آل عمران: ۱۴۴)

محمد تنها فرستاده خداست و پیش از او، فرستادگان دیگری نیز بودند. آیا اگر او بمیرد و یا کشته شود، شما به عقب بر می گردید؟ [و اسلام را رها می کنید و به دوران جاهلیت و کفر بازگشت خواهید کرد؟]

و هر کس به عقب بازگردد، هرگز به خدا زیانی نمی زند و خداوند به زودی شاکران [و استقامت کنندگان] را پاداش خواهد داد.

هم چنین در جای دیگری اصحاب را تهدید می کند و می فرماید:

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا مَنْ يَزِدَّ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ فَسَوْفَ يَأْتِي اللَّهَ بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ وَ يُحِبُّونَهُ . (مائده: ۵۴)

ای کسانی که ایمان آورده اید، اگر از دین خدا بر گردید [به خدا زیانی نمی زیند]، به زودی خداوند قومی را که دوستشان دارد و آنان خدا را دوست دارند، می آورد.

شاید گفته شود که ارتداد اصحاب، یک احتمال است؛ یعنی خداوند به آنان تذکر داده و موعظه کرده است تا مبادا چنین شوند؛ و گرنه ارتدادی پیش نیامد و اگر چنین چیزی بوده، تنها مربوط به چند نفر بوده است: مانند کسانی که ادعای نبوت کردند هم چون: مسیلمه و سجاج و....

جواب این است که تهدید آیه خطاب به «الذین آمنوا» است که اگر دین حق را یاری نکنید، خداوند قوم دیگری به جای آنان خواهد آورد؛ یعنی مراد فرد نیست که فرد دیگری به جای او بیاید. از سویی، مسیلمه و مانند او در زمان خود پیامبر صلی الله علیه و آله، ادعای پیامبری کرده اند و از سوی دیگر، در بحث «صحابه از نظر سنت و روایات» خواهد آمد که مراد از

مرتدان و منقلبان، خود اصحاب و یاران نزدیک پیامبر صلی الله علیه و آله بوده اند؛ به ویژه حدیث حوضی که بخاری و دیگر مسانید و سنن از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل کرده اند، آشکارا این مطلب را روشن می کند.

خلاصه آن که با توجه به وجود هشت طایفه دیگر از اصحاب، در میان اصحاب فداکار، مخلص و جان نثار در راه دین، چگونه می توان ادعا کرد که همه صحابه عادل بوده اند و خداوند همه آنان را داخل بهشت می کند؛ علامه شرف الدین چه زیبا می گوید:

کاش می دانستم منافقان که در آیات شریفه قرآن از آن ها یاد شده است، پس از پیامبر صلی الله علیه و آله کجا رفتند؟ آنان که در تمام مدت حیات پیغمبر، حضرتش را اندوهگین ساخته بودند تا جایی که غلتک گردانیدند و او را از نوشتن نامه (به هنگام رحلت) باز داشتند...، آیا حیات پیغمبر باعث نفاق منافقان بود، یا مرگ آن حضرت موجب ایمان و عدالت آن ها گردید و ایشان را پس از انبیا بهترین بندگان خدا کرد! و بعد از آن نفاق، چنان تقدسی یافتند که آن همه جرایم بزرگ که مرتکب شدند، تأثیری در آنان نبخشید؟ (۱)

ص: ۱۱۱

فصل سوم: دلایل روایی عدالت نداشتن همه صحابه

در این فصل، ادله ای که در سنت نبوی، بر عدالت نداشتن برخی از صحابه دلالت دارد، بیان می شود. کوشیده ایم تمامی روایات را از اهل سنت به ویژه از منابع مشهور روایی آنان، بیان کنیم، تا جای شک و شبهه ای نماند.

روایت ها در این زمینه، به چند گروه تقسی می شوند:

گروه اول: روایات دال بر ارتداد برخی از اصحاب

گروه اول: روایات دال بر ارتداد برخی از اصحاب

در این باره، روایت های فراوانی در صحیح بخاری و مسلم آمده است که در این جا تنها به بیان چند حدیث از صحیح بخاری بسنده می کنیم.

۱. عن النبی صلی الله علیه و آله:

انَا فَرَطَكُم عَلَى الْحَوْضِ وَلِيُرْفَعَنَّ رِجَالُ مِنْكُمْ ثُمَّ لِيُخْتَلَجَنَّ دُونِي فَمَا قَوْلُ يَا رَبِّ أَصِيحَابِي؟ فَيُقَالُ إِنَّكَ لَا تَدْرِي مَا أَخِيذُوا بَعْدَكَ. (۱)

من در حوض کوثر بر شما وارد می شوم، ولی گروهی از شما مردان را از آن جا می رانند (و از حوض دور می کنند) در حالی که سراسیمه و آشفته اند. می گویم: پروردگارا، [اینان] اصحاب من هستند. در پاسخ گفته می شود، تو نمی دانی پس از تو چه کارهایی کرده اند.

ص: ۱۱۲

۲. عن سعيد بن مسيب انه كان يُحدِّث عن اصحاب النبي صلى الله عليه و آله ان النبي صلى الله عليه و آله قال:

يَرُدُّ عَلَى الْحَوْضِ رِجَالٌ مِنْ أَصْحَابِي فَيَحْلُوْنَ عَنْهُ فَمَا قَوْلُ: يَا رَبِّ أَصِحَابِي فَيَقُولُ: إِنَّكَ لَا عِلْمَ لَكَ بِمَا أَخَذْتُوا بِعَيْدِكَ؟ إِنَّهُمْ ارْتَدُّوا عَلَى أَذْبَارِهِمُ الْقَهْقَرَى. (۱)

سعيد بن مسيب همواره از اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله نقل می کرد که آن حضرت فرمود:

بر سر حوض (کوثر) مردانی از اصحابم وارد می گردند، ولی آنان را دور می کنند. می گویم: بارالها، اصحاب منند. گفته می شود: تو نمی دانی پس از توجه کردند، آنان مرتد شده و به قهقرا (و جاهلیت) بازگشتند.

۳. فیه عن ابی هریره عن النبی صلی الله علیه و آله قال:

بَيْنَا أَنَا قَائِمٌ إِذَا زُمِرَةٌ حَتَّى إِذَا عَرَفْتَهُمْ خَرَجَ رَجُلٌ مِنْ بَيْنِي وَ بَيْنَهُمْ فَقَالَ: هَلَمْ فَقُلْتُ: أَيْنَ؟ قَالَ: إِلَى النَّارِ وَاللَّهِ قُلْتُ: وَ مَا شَأْنُهُمْ؟ قَالَ: إِنَّهُمْ ارْتَدُّوا بِعَيْدِكَ عَلَى أَذْبَارِهِمُ الْقَهْقَرَى، ثُمَّ إِذَا زُمِرَةٌ حَتَّى إِذَا عَرَفْتَهُمْ خَرَجَ رَجُلٌ مِنْ بَيْنِي وَ بَيْنَهُمْ فَقَالَ: هَلَمْ قُلْتُ: أَيْنَ؟ قَالَ: إِلَى النَّارِ وَاللَّهِ قُلْتُ: مَا شَأْنُهُمْ؟ قَالَ: إِنَّهُمْ ارْتَدُّوا عَلَى أَذْبَارِهِمُ الْقَهْقَرَى فَلَا أَرَاهُ يَخْلُصُ مِنْهُمْ إِلَّا مِثْلُ هَمَلِ النِّعَمِ. (۲)

زمانی فرا می رسد (در روز قیامت) که من ایستاده ام و گروهی بر من وارد می شوند. که من آنان را می شناسم (و از اصحاب منند). سپس مردی از میان آنان بر می خیزد و دستور می دهد بشتابید. می پرسم: کجا؟ می گوید: به خدا سوگند به سوی آتش (جهنم)؛ می پرسم اینان چه کار کرده اند؟ پاسخ می دهد آنان پس از تو به گذشته (جاهلیت) بازگشته و مرتد شدند. پس گروهی دیگر می آیند که باز آنان را می شناسم. مردی بلند می شود و می گوید: بشتابید می گویم: کجا؟ می گوید: به خدا سوگند به سوی آتش. می گویم: چه کرده اند؟ می گوید: آنان پس از تو، به گذشته (جاهلیت) برگشته و

ص: ۱۱۳

۱- همان، ح ۶۵۸۶، ص ۲۶۵.

۲- همان، ح ۶۵۸۷، ص ۲۶۵.

مرتد شدند و از میان آنان کسی نجات نمی یابد؛ مگر به اندازه چارپایان سالخورده ای که از قافله عقب می ماند.

با توجه به این روایت ها که از معتبرترین کتاب حدیثی اهل سنت بیان گردید، آیا مجال هیچ گونه توجیهی باقی می ماند که گفته شود، همه اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله بی استثنا عادل بوده اند و به یقین وارد بهشت می شوند.

صریح کلام پیامبر صلی الله علیه و آله آن است که بیشتر اصحاب مرتد می شوند و به همین علت، وارد آتش جهنم شده و نجات یافتگان آنان اند کند.

گروه دوم: روایت هایی که پیامبر صلی الله علیه و آله به جهنمی بودن برخی از اصحاب گواهی داده است

گروه دوم: روایت هایی که پیامبر صلی الله علیه و آله به جهنمی بودن برخی از اصحاب گواهی داده است

در این جا تنها به یک روایت بسنده می کنیم:

در صحیح بخاری از ابوهریره نقل است که در یکی از جنگ ها، همراه رسول خدا بودیم که درباره مردی که ادعای اسلام می کرد، فرمود: «این مرد از اهل آتش (جهنم) است»، ولی هنگامی که وقت رزم شد، وی جنگ نمایانی کرد و در این جنگ مجروح گردید. گفته شد: «ای پیامبر خدا صلی الله علیه و آله، آن مردی را که گفته ای از اهل آتش است، امروز جنگ نمایانی کرده و کشته شد.» پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «به سوی آتش می رود.» برخی از مردم به شک و تردید افتادند پس از لحظاتی خبر آوردند که آن

مرد نمرده است، ولی بر او جراحی های شدیدی وارد شده است. هنگامی که شب فرا رسید، آن مرد بر جراحات تاب نیاورد و خودکشی کرد و خیر به پیامبر صلی الله علیه و آله رسید. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «الله اکبر، من بنده خدا و رسول اویم. [دروغ نمی گویم].» آن گاه به بلال امر کرد تا در میان مردم اعلان کنند. (تا شک و شبهه برطرف گردد). (۱)

گروه سوم: ترجیح مردگان بر زندگان

گروه سوم: ترجیح مردگان بر زندگان

ثعالبی (۲) در ذیل آیه: «أَذْهَبْتُمْ طَيِّبَاتِكُمْ فِي حَيَاتِكُمُ الدُّنْيَا»، (احقاف: ۲۰) از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل می کند که آن حضرت روزی در جمع اصحاب به سوی قبرستان بقیع رفت و چنین فرمود:

السَّلَامُ عَلَيْكُمْ يَا أَهْلَ الْقُبُورِ، لَوْ تَعْلَمُونَ مَا نَجَاكُمْ اللَّهُ مِنْهُ مِمَّا هُوَ كَائِنٌ بَعْدَكُمْ.

درود بر شما ای ساکنان قبرها. اگر می دانستید که خداوند از چه خطرهایی که پس از شما بود، نجاتتان داد (شاکر او بودید).

سپس رو به اصحاب خود کرد و فرمود: «اینان (اهل قبرها) از شما بهترند.

گفتند: ای رسول خدا، اینان برادران (دینی) ما هستند که ما نیز هم چون آنان اسلام آوردیم و همانند آنان هجرت کردیم و همانند آنان جهاد کردیم، ولی مرگ آنان فرا رسید و مردند و ما زنده ماندیم (گناه ما چیست؟)، چه چیز آنان را بهتر از ما کرد؟» پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود:

آنان در حالی از دنیا خارج شدند (و مردند) که چیزی از پاداش خود

ص: ۱۱۵

-
- ۱- صحیح بخاری، ج ۴، کتاب الجهاد و السیر، ح ۳۰۶۲.
 - ۲- عبدالرحمان بن محمد ثعالبی از عالمان مالکی مذهب، نویسنده تفسیر گران قدر الجواهر الحسان است، وی در قرن نهم می زیست و در سال ۸۷۵ بدرود حیات گفت.

را دریافت نکردند (و به غنیمت نرسیدند) و در حالی مردند که من گواه و شاهد بر (صدق و ثبات) آنانم، ولی شما از مزدتان دریافت کردید و معلوم نیست، پس از من چه (بدعت ها) انجام می دهید.

وقتی اصحاب این مطلب را شنیدند، به فکر فرو رفته و از آن سود بردند و گفتند: از این پس، آن چه را از دنیا به ما رسید، محاسبه می کنیم؛ زیرا از اجر (آخرت) ما کم خواهد شد. [\(۱\)](#)

این روایت نیز یادآوری و بیان بدعت هایی است که امکان صدورش از سوی اصحاب می رفت و پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم آن را حتمی می دانست. از این رو، فرمود: «آنان از شما بهترند».

ص: ۱۱۶

۱- تفسیر الجواهر الحسان، ج ۵، ص ۲۲۱.

فصل چهارم: عدالت نداشتن همه صحابه با توجه به تاریخ زندگی آنان

پژوهشگر با انصاف در تاریخ، قرینه های بی شماری برای اثبات چنین مطلبی خواهد یافت؛ مواردی که خود اصحاب از کرده های خویش در هراس بوده اند و اعتراف داشتند که پس از پیامبر صلی الله علیه و آله به خطا و انحراف رفته اند، یا این که برخی از صحابه دیگری را به کذب و دروغ و نفاق و حتی کفر متهم کرده اند. در برخی موارد، صحابه ای صحابه دیگر را با نیرنگ از سر راه برمی داشت و باعث قتل شمار بسیاری از اصحاب می گردیدند و یا اصحابی که به فسق و فجور معروفند، به شراب خواری و زنا و گناهان دیگر روی می آورده اند. چگونه ممکن است، همه این کارها و کردارهای ناپسند توجیه شود و باز هم مهر عدالت بر تارک تک تک صحابه بخورد؛ با این که خود در تعریف عدالت گفته اند: «عادل کسی است که خلاف شرع و حتی خلاف مروّت از او سر نزند».

چگونه می توان کارهای چنین فاسقانی را توجیه کرد؛ کارهایی که ناچاریم برای روشن شدن برخی از حقیقت ها آن ها را در این جا بیان کنیم.

وی از صحابی است که ذهبی(۱) او را چنین توصیف می کند:

خالد بن ولید شمشیر خدای تعالی، سوار کار اسلام و شیر جبهه ها، سید، امام، امیر بزرگ جلودار مجاهدان، ابوسلیمان قرشی، مخزومی، مکی و خواهرزاده ام المؤمنین میمونه، دختر حارث (همسر پیامبر صلی الله علیه و آله)(۲) است.

وی از شمار اصحابی است که در سال هشتم هجری مسلمان شد و در جنگ موته، پس از شهادت سه سردار اسلام فرماندهی را بر عهده گرفت.

از جمله کارهای زشت وی آن است که پس از فتح مکه، مأمور شد تا با سیصد نفر از مهاجران و انصار، به سوی قبیله بنی جذیمه رهسپار شود و آنان را به اسلام فرا خواند، ولی با آنان ننگد. بنی جذیمه قبیله ای بودند که در جاهلیت، عموی خالد (فاکه بن مغیره) را کشته بودند و وی در پی بهانه بود تا تلافی کند.

از این رو، وی با این که بنی جذیمه اظهار اسلام کرده بودند، با خدعه و نیرنگ آنان را خلع سلاح کرد و همه را از دم تیغ گذرانید.

بخاری در صحیح خود آورده است که سالم از پدرش نقل می کند، پیامبر صلی الله علیه و آله خالد بن ولید را به سوی بنی جذیمه فرستاد تا آنان را به اسلام بخواند. آنان جواب درستی ندادند (و به جای این که بگویند اسلام آوردیم)، گفتند: «بازگشتیم، بازگشتیم». خالد آنان را کشت و اسیر کرد و

ص: ۱۱۸

۱- شمس الدین محمد بن احمد ذهبی، از عالمان برجسته مذهب شافعی مورخ و محدث که در علم تاریخ و شرح حال نگاری و راوی شناسی نوشته های متعددی از خود به یادگار گذاشت. کتاب سیر اعلام نبلا از بزرگ ترین و نفیس ترین کتاب ها درباره شرح حال نگاری از اوست. وی به سال ۷۴۱ در دمشق درگذشت.

۲- سیر اعلام نبلا، ج ۱، ص ۳۶۶، ت ۷۸.

به هریک از افراد لشکرش اسیری داد و گفت: آنان را بکشید. من گفتم: «به خدا سوگند من اسیرم را نمی کشم و هیچ یک از یارانم اسیرش را نکشت». تا این که بر پیامبر صلی الله علیه و آله وارد شدیم و ماجرا را گفتیم. وقتی پیامبر صلی الله علیه و آله گفته ما را شنید، دست ها را به سوی آسمان بلند کرد و دوبار فرمود: «پروردگارا، من از آن چه خالد کرده، بیزاری می جویم.»^(۱)

این رفتار زشت و ننگینی بود که پیامبر صلی الله علیه و آله برای پاک کردنش، علی علیه السلام را فرستاد تا دیه افراد را به آن قبیله بپردازند.

از دیگر کردارهای زشت و ننگین خالد بن ولید، پس از رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله در زمان خلافت ابوبکر روی داد. وی مأمور شد تا به سوی قبیله اسد و غطفان برود و آنان را سرکوب کند. خالد پس از فراغت از کار آنان، به سوی بطاح سرزمین مالک بن نُویره رفت و بی آن که دستوری از سوی خلیفه داشته باشد، با خدعه، مالک بن نُویره و همراهانش را خلع سلاح کرد و با این که آنان اظهار اسلام می کردند و نماز می خواندند، آنان را کشت و در همان شب، با همسر مالک که بسیار زیبا بود، هم بستر شد. در پی این عمل زشت، عمر او را سرزنش کرد و از ابوبکر خواست او را عزل کند، ولی او چنین نکرد. بعدها وقتی عمر به خلافت رسید، او را برکنار کرد.^(۲)

ص: ۱۱۹

۱- صحیح بخاری، ج ۵، ص ۱۲۵، ح ۴۳۳۹.

۲- نک: سیر اعلام نبلا، ج ۱، ص ۳۷۶ و ص ۳۷۷؛ تاریخ الامم و الملوک و الاصابه و دیگر کتاب های تاریخی.

ذهبی وی را چنین توصیف می کند:

مغیره بن شعبه... از بزرگان صحابه دارای شجاعت و نیرنگ بود که در بیعت رضوان نیز حضور داشت. (۱)

این بهترین توصیفی است که برای وی آورده است؛ زیرا حضور در بیعت رضوان با عدالت مطلق برابر است و بنا ادعاهای گذشته، خداوند از اهل بیعت رضوان، راضی است و همه آنان را به بهشت می برد؛ اگر چه کردارهای زشت و ناپسندی در آینده از آنان سر زده باشد. در تاریخ می خوانیم که:

ابابکره و نافع ابن حارث و شبل بن معبد شهادت دادند که مغیره را در حال زنا (در زمان حکومت کوفه) دیده اند. چهارمی که زیاد بن ابیه بود، به جای این که شهادت صحیح دهد، گفت: من نفس های بلندی شنیدم و آنان را زیر یک لحاف دیدم. در این جا خلیفه دوم آن سه تن را شلاق زد و مغیره را تبرئه کرد. (۲)

با وجود این، مغیره در بیعت رضوان حضور داشته است و چنان که شارح مسلم الثبوت گفته است:

عدالت صحابه، قطعی است؛ به ویژه اصحاب بدر و بیعت رضوان و هیچ مؤمنی حق ندارد درباره آن شک و تردید کند. (۳)

وی از جمله کسانی است که پیامبر صلی الله علیه و آله در روز فتح مکه، آنان را

ص: ۱۲۰

۱- همان، ج ۳، ص ۲۱، ت ۷.

۲- همان، ج ۳، ص ۲۷ و ۲۸.

۳- منهج الحدیث، ص ۶۲.

از آزاد شدگان قرار داد. او بر اولی الامر شرعی و قانونی خود؛ یعنی علی علیه السلام خروج کرد و سردمدار حزب قاسطان شد و جنگ خونین صفین را به راه انداخت. سنت زشت دشنام به امیرمؤمنان علی علیه السلام را بر بالای منبرها پی ریخت. در این جا، به نمونه هایی از کردارهای زشت معاویه که تاریخ نویسان و شرح حال نگاران بیان کرده اند، اشاره می شود:

الف) مورد نفرین پیامبر صلی الله علیه و آله

الف) مورد نفرین پیامبر صلی الله علیه و آله

ذهبی از ابن عباس نقل می کند که پیامبر صلی الله علیه و آله به من گفت: «معاویه را برایم بطلب». او را صدا زدم. گفتند: «او در حال خوردن است». پس نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله برگشتم و گفتم: «در حال خوردن است». فرمود: «برو و صدایش بزن». دوباره رفتم، ولی گفتند: «در حال خوردن است». نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله برگشتم و خبر دادم. بار سوم نیز چنین شد. در این جا، رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «خدا شکمش را سیر نگرداند.» (این نفرین پیامبر صلی الله علیه و آله مستجاب شد) و او پس از آن هرگز سیر نشد. (۱)

ابو بزره می گوید: ما با پیامبر صلی الله علیه و آله بودیم که صدای آواز و ترانه شنیدیم. فرمود: «بنگرید چه خبر شده است؟» من بالا رفتم و دیدم که معاویه و عمروعاص باهم مشغول خواندن آواز و ترانه اند. به پیامبر صلی الله علیه و آله خبر دادم. فرمود: «بار پروردگارا، آنان را در فتنه ها غرق کن و داخل آتش (جهنم) نما.» (۲)

ب) سربچی، طغیان و بغی علیه ولی امر شرعی و قانونی

ب) سربچی، طغیان و بغی علیه ولی امر شرعی و قانونی

ذهبی می نویسد: «در ذی قعدة سال ۳۸ هجری به خلافت در شام، با او

ص: ۱۲۱

۱- سیر اعلام نبلا، ج ۳، ص ۱۲۳.

۲- همان، ص ۱۳۲.

بیعت شد. وی شماری را برای غارت فرستاد. آنان هر کسی را که در اطاعت علی علیه السلام بود یا در قتل عثمان یاری کرده بودند، می کشتند. وی بُشر بن ابی اِرتَاط را برای حمله به مردم به حجاز و یمن فرستاد و او در یمن دو فرزند **عبدالله بن عباس**؛ یعنی **عبدالرحمن و قُثم** را به قتل رسانید. (۱)

ج) قتل اصحاب اخیار و چند جرم دیگر

ج) قتل اصحاب اخیار و چند جرم دیگر

ذهبی می نویسد: «معاویه در رجب سال ۵۶ هجری، رهسپار عمره شد که (در مدینه) میان او و (امام) حسین علیه السلام و عبدالله بن عمر و عبدالله بن زبیر و ابن ابی بکر درباره بیعت با یزید، کلامی (ناخوشایند) رد و بدل شد. معاویه به آنان گفت: من (برای مردم) سخنرانی خواهم کرد، اگر چیزی بگویید، شما را خواهم کشت. وی به سخنرانی پرداخت و گفت که اینان با او بیعت کرده اند و آنان (به دلیل این که مأموران مسلح بالای سرشان بودند) سکوت کردند و منکر نشدند. او (به سوی شام) بازگشت و پس از مدتی ادعا کرد که زیاد بن ابیه برادر اوست. سپس او را پس از مغیره، والی کوفه کرد و زیاد بر بالای منبر به لعن علی علیه السلام پرداخت که حُجر بن عدی و اصحابش اعتراض کردند. زیاد، حُجر و یارانش را با نامه ای به سوی معاویه فرستاد، (معاویه دستور داد) تا در مرج عذرا آنان را بکشند. پس از آن بصره را نیز به زیاد داد و پس از زیاد، پسرش عبدالله بن زیاد، والی آن دو شهر شد (۲) و او چنان جنایتی کرد که روی تاریخ را سیاه کرد و سید جوانان بهشت، حسین و یارانش را با

ص: ۱۲۲

۱- همان، ص ۱۳۷.

۲- همان، ج ۳، ص ۱۳۷.

فجیع ترین وضعیت به شهادت رسانید.

حاکمیت فرد فاسق و فاجری مانند یزید بر امت اسلامی، الحاق زیاد بن سمیه به پدر خود، در حالی که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «الولد للفراش و العاهر الحجر؛ فرزند به بستر قانونی ملحق است و برای شخص زناکار جز سنگسار شدن بهره ای نیست.» و هم چنین قتل صالحان و عابدان از اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله؛ یعنی حجر بن عدی و یارانش و زمینه سازی شهادت سید جوانان بهشت از دیگر اقدامات زشت معاویه است.

د) بنا نهادن دشنام و لعن علی علیه السلام بر منبرها

د) بنا نهادن دشنام و لعن علی علیه السلام بر منبرها

این سنت زشت را معاویه بنا نهاد که کتاب های حدیث و تاریخ و تراجم، آن را بیان کرده اند. سنتی را که وی به مدت صد سال در جامعه اسلامی گستراند و همگان را به آن ملزم کرد، دشنام و لعن کسی است که نفس و جان پیامبر صلی الله علیه و آله بود طبرانی از ام سلمه نقل می کند که ام سلمه (همسر پیامبر صلی الله علیه و آله) به ابو عبدالله جدلی گفت: «آیا در میان شما و در حضور مردم به پیامبر صلی الله علیه و آله دشنام می دهند؟ [و شما چیزی نمی گوید]»، عبدالله گفت: «سبحان الله کجا و چه وقت به رسول خدا دشنام دادند؟» گفت: «مگر علی بن ابی طالب را و کسی را که خواهان او باشد، دشنام نمی دهند و من شهادت می دهم که رسول خدا صلی الله علیه و آله او را دوست داشت (۱) [پس آنان در حقیقت به پیامبر صلی الله علیه و آله دشنام می دهند]».

از این رو، پیامبر صلی الله علیه و آله به علم غیب، از آینده خبر داد و فرمود:

«إذا رأیتم معاویه علی منبری فاقتلوه؛ (۲) هرگاه معاویه را بر بالای منبر دیدید، او را

ص: ۱۲۳

۱- سلیمان بن احمد طبرانی، ج ۲، صفحه ۷۳.

۲- سیر اعلام نبلا، ج ۳، ص ۱۴۹.

بکشید».

طرف داران عقیده عدالت صحابه، در برابر این نص اجتهاد می کنند و در ارزیابی معاویه - که چنین بود - با عمر بن عبدالعزیز که سنت زشت دشنام به علی علیه السلام را از بالای منبرها برداشت، می گویند ابراهیم بن سعید جوهری از ابوامامه پرسید: «آیا معاویه افضل است یا عمر بن عبدالعزیز؟» و او در پاسخ گفت: «لا نعدل بأصحاب محمد أحدا؛ ما کسی را با اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله معادل و برابر نمی دانیم.» چه رسد به این که او را برتر از اصحاب آن حضرت هم چون معاویه بدانیم. (۱)

در این جا، معیار تنها صحابی بودن است؛ در حالی که قرآن به صراحت می گوید:

«إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ؛ ارزش مندترین شما نزد خدا باتقواترین شماست».

۴. اعتراف های اصحاب به خطاها و گناهان خود

اشاره

۴. اعتراف های اصحاب به خطاها و گناهان خود

جایگاهی را که اهل سنت برای صحابه قائلند - که همگی بی استثنا داخل بهشت می شوند؛ هرچند هر عملی را انجام دهند - خود اصحاب برای خود نمی گفتند، بلکه آنان از آینده خود در هراس بودند. بخاری در صحیحش از علاء بن مسیب از مسیب نقل می کند که گفت:

براء بن عازب را دیدم و به او گفتم: خوشا به حالت که با پیامبر صلی الله علیه و آله هم صحبت بودی و زیر درخت (بیعت رضوان) با او بیعت کردی. گفت: فرزند برادرم! تو نمی دانی که ما پس از او چه

ص: ۱۲۴

کارها کردیم و چه انحراف ها در دین به وجود آوردیم. (۱)

الف) اعتراف انس بن مالک به ضایع کردن سنت های پیامبر صلی الله علیه و آله

الف) اعتراف انس بن مالک به ضایع کردن سنت های پیامبر صلی الله علیه و آله

خیلان از انس حدیث می کند که گفت: «هیچ چیز نمی شناسم که از زمان پیامبر صلی الله علیه و آله تا به حال (بی تغییر) مانده باشد. [بلکه همه سنت های پیامبر صلی الله علیه و آله را دگرگون کردند.]» به او گفته شد: «پس نماز چه؟» گفت: «مگر در نماز تغییر ندادید و ضایعش نکردید.»

زهدی نیز گوید، که در دمشق بر انس بن مالک وارد شدم، دیدم می گرید. گفتم: «چرا گریه می کنی»، گفت: «هیچ یک (از احکام شریعت) را نمی شناسم که بی تغییر مانده باشد؛ جز این نماز که این نیز ضایع شده است.» (۲)

ب) اعتراف ابودرداء بر تغییر سنت نبوی صلی الله علیه و آله

ب) اعتراف ابودرداء بر تغییر سنت نبوی صلی الله علیه و آله

بخاری در صحیح خود از اعمش می آورد که از سالم شنیده است که اُمّ درداء می گفت: «روزی ابودرداء در حالی که خشم گین بود، بر من وارد شد، گفتم: چه چیز تو را به خشم آورده؟» ابودرداء گفت: «وَاللَّهِ مَا أَعْرَفُ مِنْ أُمَّهِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ إِلَّا أَنَّهُمْ يُصَلُّونَ جَمِيعًا» (۳) به خدا سوگند از امت محمد صلی الله علیه و آله چیزی جز نماز جماعت نمی شناسم.» (دیگر احکام را زیر پا گذاشته اند و تنها به نماز جماعت چسبیده اند.)

۵. اتهام اصحاب نسبت به یکدیگر

در روایت ها و کتاب های تاریخی موارد گوناگونی از کارهای صحابه بیان

ص: ۱۲۵

۱- صحیح بخاری، ج ۵، ص ۷۸.

۲- صحیح بخاری، ج ۱، ص ۱۵۲.

۳- همان، ص ۱۸۰.

شده است که آنان یکدیگر را به نفاق و کفر و مانند آن متهم کرده اند. این شواهد خود نشان می دهد که آنان نیز هم چون دیگر انسان ها بوده اند و چه بسا، پیرو هوا و هوس شده اند و بر پایه خواهش های خود واکنش نشان داده اند. گاه چنان خشمگین می شده اند که صحابه ای مانند خود را به کفر متهم می کردند. آیا تهمت زدن و افترا، از حرام های شرعی نیست و نبود عدالت شخص را نشان نمی دهد؟

در این جا نیز، به ناچار به پاره ای از این گونه کردارهای ناپسند اشاره می کنیم:

بخاری در صحیح خود، ماجرای افک را از عایشه نقل می کند تا می رسد به این جا که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «ای مسلمانان، چه کسی مرا در برابر فردی که نسبت زشت به همسرم داد و مرا آزرده، یاری می دهد؛ زیرا من در مورد اهللم جز خیر نمی دانم؟»

سعد بن معاذ برخاست و گفت: «یا رسول الله، من به حمایت بر می خیزم. اگر از قبیله اوس باشد، گردنش را می زنم و اگر از برادران خزرجی ما باشد، هر چه دستور دهی درباره اش می کنیم.» در این هنگام، رئیس خزرج - سعد بن عباده - که مادر حسان بن ثابت (از افترا زندگان) دختر عمویش بود - وی در گذشته، مرد نیکوکاری بود، ولی غیرت جاهلیت اینک او را فرا گرفته بود - برخاست و گفت: «به خدا سوگند، دروغ می گویی. تو او را نمی کشی و نمی توانی بکشی.» اسید بن حضیر بلند شد و گفت: «به خدا سوگند، دروغ می گویی. به خدا ما او را خواهیم کشت، تو منافقی و از منافقان، دفاع می کنی» بدین سان افراد اوس و خزرج به نزاع برخاستند و نزدیک بود باهم بجنگند و یکدیگر را

بکشند؛ حال آن که رسول خدا صلی الله علیه و آله هنوز بالای منبر بود و آنان را به آرامش فرا می خواند. سرانجام آنان را ساکت کردند و خود نیز سکوت فرمود. (۱)

چگونه باور کردنی است که اصحابی این چنین، تا پیامبرشان در گذشت، اخلاق حسنه یافتند و همه خُلق و خوی جاهلی و نفاق را کنار گذاردند و یک پارچه عادل شدند؟

احنف بن قیس در کنار شماری از ثروتمندان قریش نشسته بود که دید مردی با مو و لباس و هیبتی خشن وارد شد و سلام کرد. آن گاه گفت: «بشارت باد مال اندوزان را، به سنگ های داغ جهنم که بر سینه هاشان می گذارند که از پشت کتفشان بیرون می زند و یا به پشت آنان می مالند و از سینه شان بیرون می زند و تمام وجودشان متزلزل می شود». او این سخن را گفت و به گوشه ای رفت و ابن قیس در پی اش رفت و کنارش نشست، ولی نمی دانست او چه کسی است. پس به او گفت: «نمی بینم، جز این که این گروه را با گفته ات آشفتی.» گفت: «آنان چیزی را درک نمی کنند؛ زیرا دوستم چنین به من گفت.» ابن قیس گفت: «دوستت کیست؟» گفت پیامبر صلی الله علیه و آله، به من فرمود: «ای اباذر، آیا کسی را می بینی؟» من به آفتاب نگریستم؛ چیزی از روز باقی نمانده بود، ولی دلم می خواست که پیامبر صلی الله علیه و آله دستوری دهد تا انجام دهم. از این رو، به پیامبر صلی الله علیه و آله گفتم: «بلی، مطلبی بود.» پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «من دوست ندارم که مانند کوه احد زر داشته باشم؛ مگر این که همه اش را در راه خدا

ص: ۱۲۷

انفاق کنم و برای خودم تنها سه دینار بگذارم، ولی اینان [که مال جمع می کنند] عقل و درک ندارند. به خدا سوگند، از دنیا و از دین، آنان نمی پرسم تا به ملاقات پروردگارم بروم. (۱)»

ابوذر که راستگوتر از او نیامد، برای همین صراحت لهجه، سرانجام به تبعید رفت و در غربت جان سپرد، مال اندوزان در خوشی و نعمت و رفاه به سر بردند و اسم صحابی را بر خود نهادند. تا دنیایشان آباد شود، اگر چه دین و دنیای دیگران نابود گردد.

۶. قتل صحابی، از سوی صحابی دیگر

۶. قتل صحابی، از سوی صحابی دیگر

یکی از افرادی را که از اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله دانسته اند، معاویه بن حُدیج است. ذهبی می گوید: له صُحْبُهُ و روايه قلیله عن النبی صلی الله علیه و آله (۲)؛ او با پیامبر صلی الله علیه و آله هم نشینی کرده و روایت های کمی نقل کرده است.»

وی از فحاش ترین اشخاص درباره علی علیه السلام بود. روزی از مدینه می گذشت که امام حسن علیه السلام با جماعتی از اصحابش نشسته بودند. کسی به سوی وی فرستاد که حسن علیه السلام تو را می طلبد. معاویه بن حدیج وارد شد و سلام کرد. امام حسن علیه السلام گفت: «آیا تو معاویه بن حدیج هستی؟» گفت: «آری». امام حسن علیه السلام گفت: «آیا تو به علی علیه السلام دشنام می دهی؟» معاویه خجالت کشید و چیزی نگفت. حسن علیه السلام گفت: «ولی به خدا سوگند، اگر بر سر حوض کوثر بر او وارد شوی - نمی بینم که تو به آن جا برسی - او را خواهی دید که آستین ها بالا زده و سردمداران

ص: ۱۲۸

۱- همان، ج ۲، ص ۱۳۷.

۲- سیر اعلام، ج ۳، ص ۳۷.

منافقان را هم چون شتر غریب از حوض کوثر دور می کند و قد خاب من افتری(۱)». حال بنگرید که چنین کسی چگونه صحابی دیگر؛ یعنی محمد بن ابی بکر را می کشد.

ذهبی می گوید:

محمد بن ابی بکر صدیق که اسماء دختر عُمیس در وقت احرام حجّه الوداع او را زاید، در زمان عثمان امیر مصر شد. بعدها در محصور کردن عثمان شرکت جست و کار بزرگی را کرد. او از کسانی بود که به عثمان ضربت زدند تا کشته شد. بعدها به علی علیه السلام پیوست و علی علیه السلام او را در سال ۳۷ هجری، به امارت مصر گمارد. در رمضان همان سال، وی به لشکر معاویه برخورد. گروه او فرار کردند و او به خانه شخصی مصری پناه برد، ولی او را یافتند. او گفت: «مرا به حرمت ابوبکر محافظت کنید.»، ولی معاویه بن حُدیج گفت: «خون هشتاد نفر از قبیله ام را برای عثمان شهید به زمین ریخته ای، حال آیا تو را رها کنم؛ در حالی که یار او بودی». آن گاه محمد را کشت و در شکم اُلاغی مرده گذارد و به آتش کشید.(۲)

دقت در این داستان، بطلان نظریه عدالت همه صحابه را ثابت می کند؛ زیرا چگونه ممکن است قاتل و مقتول هر دو عادل و بر حق باشند. مقتول اگر عادل و بر حق بود، چرا کشته شد و قاتلان اگر عادل و بر حق بودند، پس چرا طرف داران عدالت صحابه آنان را شماتت و تکفیر می کنند.

ص: ۱۲۹

۱- همان، ص ۳۹.

۲- همان، ص ۴۸۲.

در این جا به جاست کلام زیبا و برهان قاطع علی علیه السلام را درباره عثمان و قاتلان او بیان کنیم. نصر بن مزاحم می نویسد: «عبدالله بن عمر و سعد بن ابی وقاص و مغیره بن شعبه با شماری دیگر که از یاری علی علیه السلام در جنگ جمل و صفین خودداری کرده بودند، برای گرفتن عطیه های خود نزد علی علیه السلام آمدند. علی علیه السلام گفت: «چرا مرا یاری نکردید؟» گفتند: «برای ریخته شدن خون عثمان؛ زیرا نمی دانیم ریختنش مباح بود یا نه؟ هر چند خلاف هایی کرد، ولی او را وادار به توبه کردید و او توبه کرده بود. سپس در قتل او داخل شدید. حال ما نمی دانیم، شما به صواب رفته اید یا خطا؟ با این که ای امیرمؤمنان ما فضیلت و پیشینه مبارزه ها و هجرت را می شناسیم.» علی علیه السلام فرمود: «مگر شما نمی دانید که خداوند عز و جل شما را امر کرده که امر به معروف و نهی از منکر نمایید و فرموده است:

وَإِنْ طَائِفَتَانِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ فَاصِلُوهَا بَيْنَهُمَا فَإِنْ بَعَثَ إِحْدَاهُمَا عَلَى الْآخَرَى فَقَاتِلُوا الَّتِي تَبْغِي حَيْتَى تَفِيءَ إِلَى أَمْرِ اللَّهِ.
(حجرات ۹)

هرگاه دو گروه از مؤمنان باهم به نزاع و جنگ پرداختند، آنان را آشتی دهید و اگر یکی از آن دو بر دیگری تجاوز کند، با گروه متجاوز پیکار کنید تا به فرمان خدا باز گردد.

سعد وقاص گفت: «ای علی، به من شمشیری بده که کافر را از مؤمن تشخیص دهد؛ زیرا می ترسم مؤمنی را بکشم و داخل آتش (جهنم) گردم.» علی علیه السلام در پاسخ فرمود: «مگر نمی دانید که عثمان امامی بود که با او بیعت کرده بودید تا گوش به فرمان و مطیع او باشید. پس اگر نیکو کردار بود چرا یاری اش نکردید و خوارش کردید؟ و اگر زشت کردار بود، چرا با او نجنگیدید؟ اگر عثمان در کارهایش به صواب رفته باشد،

پس شما به او ظلم کرده اید، چون امامتان را یاری نکرده اید و به او ظلم کرده اید؛ و اگر وی گناهکار بود. باز ظلم نمودید زیرا کسانی را که امر به معروف و نهی از منکر نمودند یاری نمودید و همچنین در این زمان ظلم نمودید. زیرا بین ما و دشمن ما (معاویه) به آن چه خدا شما را امر کرده بود که: «فقاتلوا التي تبغى حتى تفيء الى امر الله؛ پس با کسی که تجاوز کرد پیکار کنید تا به فرمان خدا باز گردد». قیام نکردید (۱)».

استدلال زیبای امام، ظالم بودن اینان را که از اصحاب سرشناسی بودند، بیان می کند و آنان را در هر صورت، از عدالت خارج می سازد؛ زیرا آنان یا به امام عادل خود ظلم کردند که یاری اش ندادند و یا این که چون آمران به معروف و ناهیان از منکر را یاری ندادند، ظلم کرده اند و دستور خدا را درباره مبارزه با متجاوز زیر پا نهاده اند. پس در هر دو صورت، نمی توان به عدالت آنان حکم نمود.

ذهبی درباره سمره که از مقربان درگاه معاویه و قائم مقام زیاد بن ابیه در کوفه و بصره بود - چنان که هرگاه زیاد به کوفه می رفت، او را جای خود در بصره می نشانند و هرگاه به بصره می رفت او را جانشین خود در کوفه می کرد - می گوید: سمره افراد بسیاری را کشت؛ چنان که عامر بن ابی عامر می گوید: «ما در مجلس یونس بن عُبید بودیم که گفتند جایگاهی در زمین مانند این جا (دارالاماره کوفه) از خون سیراب نشد و هفتاد هزار (پیروان اهل بیت) در آن کشته شدند.» از یونس پرسیدم: «آیا درست است؟» او گفت: «بلی، از کشته و زخمی» پرسیده شد: «چه کسی چنین

ص: ۱۳۱

کرد؟» گفت: زیاد و پسرش عبیدالله و سمره (ابن جندب).»

ابوهریره می گوید: ما ده نفر در خانه ای بودیم. وقتی پیامبر صلی الله علیه و آله ما را دید، به چهره های ما نگاه کرد و فرمود: «آخرین نفری که از شما می میرد، در آتش (جهنم) است». از ما هشت تن مرده اند و محبوب تر از مرگ در نزد من چیزی نیست (تا پیش از آخری بمیرم) و آخرین نفر سمره بود. (۱)

ولی همین سمره با چنین سنگدلی و جنایتی، تمجید می شود؛ زیرا صحابی است و صحابه همگی (بنابر ادعای اهل سنت) عادلند.

ذهبی نیز از ابوبکر بیهقی نقل می کند: «به دلیل هم نشینی اش با پیامبر صلی الله علیه و آله، برای او امید (بهشت) داریم.» و از ابن سیرین نقل می کند که «سمره، امانت دار بزرگ و صدوق بود». (۲)

۷. بُسر بن ارطاه جنایت کار بزرگ

۷. بُسر بن ارطاه جنایت کار بزرگ

واقعی می نویسد: «در هنگام وفات پیامبر صلی الله علیه و آله وی ۸ سال داشت.» و ابن یونس گفته است: «از صحابی بوده و در فتح مصر حاضر شده است.» ذهبی نیز می گوید: «وی سوارکار شجاع و زورمندی بود.» او شماری از زنان مسلمان یمنی را اسیر کرد و فروخت.

ابن اسحاق می گوید: «وی قُتم و عبدالرحمن، دو فرزندان عبیدالله بن عباس - را که کودک بودند، در یمن سر برید و مادرشان از داغ آنان دیوانه شد. هم چنین گفته اند، وی شماری زیادی از اصحاب علی علیه السلام را به قتل رساند و در شهر مدینه خانه هایشان را بر سر آنان خراب کرد.» (۳)

ص: ۱۳۲

۱- سیر اعلام نبلا، ج ۳، ص ۱۸۴ و ۱۸۵.

۲- همان، ج ۳، ص ۱۸۵.

۳- همان، ص ۴۱۰.

۸. شراب نوشی برخی از اصحاب

درباره این که برخی از اصحاب شراب می نوشیده اند، ذهبی می گوید: «ولید بن عقبه - برادر مادری عثمان - در زمره مسلمانان فتح مکه (و از تلقاً) بود... و همواره شراب می نوشید.» علقمه می گوید: «ما در روم بودیم و ولید امیر ما بود. وی در آن جا شراب نوشیده بود و خواستیم حد را بر او جاری کنیم که حذیفه بن یمان گفت: آیا حال که به دشمن نزدیک شده ایم، امیر خود را حد می زنید تا در شما طمع کنند؟» ولید بن عقبه نیز گفت: «شراب می نوشم، اگر چه حرام است و می نوشم برخلاف کسی که مایل نیست.»

حصین بن منذر می گوید: ولید در حال مستی (در مسجد کوفه) نماز صبح را چهار رکعت به جای آورد. بعد متوجه شد و گفت: «اگر می خواهید بیش تر بخوانم». خبر به عثمان رسید. او را خواست و حد را بر او جاری کرد. این از مواردی بود که بر عثمان به سبب عزل سعد وقاص و گماردن ولید بر کوفه اشکال می گرفتند، ولی ولید با این فسقش مردی شجاع و آماده برای جهاد بود. [\(۱\)](#)

طرف داران نظریه عدالت صحابه، چگونه این عمل زشت ولید درباره احکام الهی را توجیه می کنند و می گویند: حدود، کفاره گناهان است. به ویژه درباره ولید گفته اند که اهل کوفه درباره وی تعصب به خرج داده و شهادت ناحق درباره اش داده اند. [\(۲\)](#)

گوینده این توجیه، برای تزکیه حزب اموی به خطا رفته است؛ زیرا اگر آنان به ناحق شهادت داده اند، چگونه عثمان بدون بررسی و تحقیق، حد را بر او جاری کرد. در این صورت، عدالت عثمان نیز زیر سؤال خواهد رفت.

ص: ۱۳۳

۱- همان، ص ۴۱۵.

۲- فتح المغیث، ج ۳، ص ۹۴.

یکی دیگر از اصحابی که در جنگ بدر حضور داشت و در زمان خلافت عمر، به امارت بحرین و منصوب گردید عمر وی را به سبب نوشیدن شراب از امارت خلع کرد و حد را بر او جاری ساخت، (۱) قدامه بن مظعون بود.

چنان که ملاحظه می شود، خلیفه نگفت که چون قدامه از بدری ها بوده، پس حد از او ساقط است و قدامه نیز چنین ادعایی نکرد، بلکه به توجیه شرعی روی آورد و گفت: اگر من شراب نوشیده باشم، حق حد زدن بر من را نداری؛ زیرا خداوند می فرماید:

بر کسانی که ایمان آورده و اعمال صالح انجام داده اند، گناهی در آن چه خورده اند نیست؛ [یعنی، درباره نوشیدن شراب پیش از تحریم آن، مجازات نمی شوند]. (مائده: ۹۳)

ولی عمر به او گفت: «در تأویل خطا کردی؛ زیرا اگر تو تقوا می ورزیدی، از آن چه خدا بر تو حرام کرده بود، پرهیز می کردی.» (۲)

خداوند به شرطی گناه شرب خمر سابق را بخشیده است که در ادامه همان آیه بیان نموده است:

اگر تقوا پیشه کنند و ایمان بیاورند و اعمال صالح بکنند، سپس تقوا پیشه کنند و نیکی نمایند و خداوند نیکوکاران را دوست می دارد. (مائده: ۹۳)

ازاین رو، عمر شرط حساب نشدن گناه سابق را، رعایت تقوا پس از حکم تحریم می داند.

ص: ۱۳۴

۱- سیر اعلام نبلا، ج ۱، ص ۱۶۱، ت ۱۰.

۲- همان، حاشیه ۱۶۲.

فصل پنجم: بطلان نظریه عدالت صحابه از دیدگاه عقل

فصل پنجم: بطلان نظریه عدالت صحابه از دیدگاه عقل

عقل در ارزیابی اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله با اشخاصی که از آنان بالاتر بوده اند، حکم به بطلان این نظریه می کند. توضیح آن که خداوند متعال در قرآن به پیامبرش داوود خطاب می کند:

يَا دَاوُودُ إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ فَاحْكُم بَيْنَ النَّاسِ بِالْحَقِّ وَلَا تَتَّبِعِ الْهَوَىٰ فَيُضِلَّكَ عَن سَبِيلِ اللَّهِ إِنَّ الَّذِينَ يَضِلُّونَ عَن سَبِيلِ اللَّهِ لَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ بِمَا نَسُوا يَوْمَ الْحِسَابِ. (ص: ۲۶)

ای داوود، ما تو را خلیفه (و نماینده خود) در زمین قرار دادیم، پس در میان مردم به حق داوری کن و از هوای نفس پیروی مکن که تو را از راه خدا منحرف سازد. کسانی که از راه خدا گمراه شوند، به دلیل فراموشی روز حساب عذاب شدیدی دارند.

و یا پیامبرش صلی الله علیه و آله را تهدید می کند که:

«لَئِنْ أَشْرَكَتَ لَيَجْبَطَنَّ عَمَلُكَ وَ لَتَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ»

اگر مشرک شوی، اعمالت حبط و نابود شده و از زیان کاران خواهی بود». (زمر: ۶۵)

چگونه ممکن است پیروی از هوای نفس برای پیامبری مانند داوود سبب عذاب دردناک جهنم شود و شرک ورزیدن پیامبر خاتم دیگر، باعث نابودی اعمال او گردد، ولی نفاق اصحاب پیامبر آخرالزمان و پیروی آنان از هوا و هوس و قتل و غارت مسلمانان و دیگر جرم و

جنایت ها هیچ زینانی به آنان نرساند و بلکه گفته شود:

«الصحابه کلهم من اهل الجنة؛(۱) همه صحابه اهل بهشتند.»

آیا هم نشینی و همراهی آنان با پیامبر از همسران پیامبران بیش تر بوده است؟ خداوند خطاب به زنان پیامبر می گوید:

يَا نِسَاءَ النَّبِيِّ مَن يَأْتِ مِنْكُنَّ بِفَاحِشَةٍ مُّبِينَةٍ يُضَاعَفْ لَهَا الْعَذَابُ ضِعْفَيْنِ وَ كَانَ ذَلِكُمْ عَلَى اللَّهِ يَسِيرًا. (احزاب: ۳۰)

ای همسران پیامبر، هر کدام از شما گناه آشکار و فاحشی مرتکب شود، عذاب او دو چندان خواهد بود و این برای خدا آسان است.

بر اساس این آیه همسران پیامبران نیز ممکن است دچار گناه و خیانت شوند که در این صورت و خداوند عذاب آنان را دو برابر وعده می دهد و آنان را به جهنم تهدید می کند و نیز می فرماید زنان برخی انبیا بر آنان خیانت کرده اند و داخل جهنم شدند؛ چنان که می فرماید:

خداوند برای کسانی که کافر شده اند به همسر نوح و همسر لوط مثل زده است. آن دو تحت سرپرستی دو بنده از بندگان صالح ما بودند، ولی به آن دو خیانت کردند و ارتباط با این دو (پیامبر) سودی به حالشان (در برابر عذاب الهی) نداشت و به آنان گفته شد وارد آتش شوید، همراه کسانی که وارد می شوند و ارتباط با چنین پیامبران سودی به حالشان نبخشید. (تحریم: ۱۰)

با این حال، آیا می توان پنداشت، افرادی به صرف دیدن پیامبر و هم نشینی با او حتی برای لحظه ای، عادل و اهل نجات باشند؟ به ویژه این که شماری از آنان به تصریح آیات الهی، تنها به زبان اظهار اسلام کرده اند و ایمان در قلوبشان جای نگرفته بود. عده ای منافق بودند و

ص: ۱۳۶

گروهی نیز از ترس، اسلام آورده بودند (مانند طلقا و آزاد شدگان روز فتح مکه). آیا همه اینان عادلند و داخل بهشت می شوند؛ هرچند هر گناهی از آنان سر بزند.

هیچ عاقلی نمی پذیرد که پیامبر صلی الله علیه و آله به پاره تنش (مظهر غضب الهی) یعنی فاطمه علیها السلام بگوید: «یا فاطمه بنت محمد ائتیدی نفسک من النار فإنی لا أملكُ لکِ ضراً ولا نفعاً»^(۱) ای فاطمه دختر محمد، جانت را از آتش (جهنم) نجات ده که من برای تو سود و زیانی را نمی توانم، برسانم.»

با وجود این، خداوند به اصحاب بدر نظر کند و بگوید: هر گناهی دلتان خواست بکنید که من آن را خواهم بخشید و به بهشت داخلتان خواهم کرد.

باری، به دلایل عقلی و نقلی از کتاب و سنت نظریه عدالت صحابه مخدوش است و تاریخ زندگی صحابه نیز به روشنی بیان می دارد که خود آنان چنین مقامی برای خود قایل نبوده اند. در دوران زندگانی شان نیز، کردارهایی از برخی از آنان سر زده است که چنین نظریه را با مشکل مواجه می سازد. از سوی دیگر، این نظریه با روح اسلام که همه را به اطاعت الهی فرا می خواند و یگانه امتیاز و برتری در نزد خداوند را تقوا و پرهیزگاری می داند نمی سازد. در نقد این نظریه، این بخش را با آوردن سخن یکی از استادان و صاحب نظران معاصر به پایان می بریم. وی می گوید:

اساتید علوم تربیتی، قانون تجربه شده ای را کشف کرده اند و آن

ص: ۱۳۷

این که انسان تربیت شده، هنگامی از عوامل تربیت متأثر می گردد که شخصیت روحی و فکریش کامل نشده باشد؛ زیرا نفوذ و تأثیر در افکار اشخاصی که شخصیتشان کمال یافته، کار بسیار سختی است. برخلاف اشخاصی که هنوز کودک یا نوجوانند و روح و قلبشان هم چون زمین خالی است و هر آن چه در آن پاشیده شود رشد می کند. بر این اساس، صحیح نیست که گفته شود همراهی و هم نشینی و شنیدن بعضی آیات و احادیث در شخصیت اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله آن چنان تأثیری داشته که شخصیت پا گرفته در طول سالیان طولانی عصر جاهلی را به یک باره دگرگون ساخته و شخصیت هایی عالی به آنان بخشیده است؛ به گونه ای که برای فضل و فضیلت مثل شده اند. با این که آنان در مقدار سن و مقدار مصاحبت با پیامبر صلی الله علیه و آله متفاوت بوده و از جهت استعداد و تأثیرپذیری نیز اختلاف داشته اند. کافی است که دانسته شود، برخی از آنان در حالی که هنوز به سن بلوغ نرسیده بودند، اسلام آوردند و شخصیتشان در اسلام ساخته شده بود و برخی در اوایل جوانی به اسلام گراییدند، و برخی بیش از چهل یا پنجاه سال و برخی از آنان نیز هشتاد یا نود سال از عمرشان گذشته بود. از سویی، در مقدار هم نشینی با پیامبر صلی الله علیه و آله نیز متفاوت بوده اند؛ برخی از آنان از اول بعثت تا لحظه رحلت همراه و همگام وی بوده اند؛ برخی پس از بعثت و پیش از هجرت اسلام آورده بودند و شمار زیادی نیز بعد از هجرت اسلام آوردند؛ به گونه ای که برخی از آنان یک سال یا یک ماه یا چند روز و چند ساعتی، پیامبر صلی الله علیه و آله را همراهی نکرده اند. حال آیا صحیح است که گفته شود، دقیقه هایی هم نشینی با پیامبر صلی الله علیه و آله، چنان در آنان تأثیر گذاشته که همه

رذایل اخلاقی را از آنان ریشه کن کرده و چنان شخصیت ممتاز و جدیدی به آنان داده که تحت هیچ گونه نقد و انتقادی قرار نمی گیرد.

از این رو، تأثیر هم نشینی (با پیامبر) به نظر کسانی که عقیده به عدالت همه صحابه دارند، هم چون کیمیاست که با زدن به مس آن را به طلا تبدیل می کند، حال آن که منطق و برهان این عقیده را رد می کند؛ زیرا رسول اعظم صلی الله علیه و آله از طریق اعجاز به تربیت و تعلیم مردم پرداخت: *فَلَوْ شَاءَ لَهَيَّدَاكُمْ أَجْمَعِينَ*. (انعام: ۱۴۹)، بلکه با ارشاد و نصیحت و موعظه و بیان حکمت های نافذ و تلاوت قرآن کریم و رفتار زیبای خود مردم را تربیت کرد. تأثیر دعوتی این چنین در نفوس اشخاص، به استعداد و قابلیت دریافت آن اشخاص بستگی دارد. از این جهت، صحیح نیست که همه صحابه را در یک جایگاه بدانیم. خلاصه آن که اصول تربیتی اقتضا دارد که برخی از اصحاب در قوه ایمان و رسوخ عقیده به درجاتی عالی و برخی به درجات متوسط رسیده و برخی [از جمله منافقان] از هم نشینی با پیامبر صلی الله علیه و آله بهره ای نبرند. (۱)

ص: ۱۳۹

بخش چهارم: انگیزه ها و پی آمدهای طرح عدالت صحابه

اشاره

بخش چهارم: انگیزه ها و پی آمدهای طرح عدالت صحابه

زیر فصل ها

فصل اول: انگیزه ها

فصل دوم: پی آمدهای نظریه عدالت همه صحابه

ص: ۱۴۲

فصل اول: انگیزه ها

در این فصل، انگیزه های طرح عدالت صحابه مطرح خواهد شد که این بحث، از کجا سرچشمه گرفت و با چه انگیزه ای مطرح شد.

مهم ترین انگیزه ای که در این جا می توان نام برد، دو سرچشمه اساسی است.

الف) انگیزه های عقیدتی

الف) انگیزه های عقیدتی

به دنبال جنگ صفین غایله حکمیت که به سود معاویه انجامید، خوارج، علی علیه السلام و معاویه و عمروعاص را فاسق شمردند. در پی این جریان بحثی در جامعه اسلامی پدیدار شد که مرتکب گناه کبیره کافر است یا فاسق؟

فرقه های اسلامی هر یک دیدگاه خاصی داشتند: خوارج آنان را کافر خواندند؛ معتزله و شیعه مرتکبان گناهان کبیره را فاسق نامیدند، هرچند درباره علی علیه السلام عقیده داشتند که وی هیچ گاه به خطا نرفته است، اهل حدیث و بعدها اشعری ها بر این باور شدند که مرتکبان گناه کبیره به ویژه اصحاب، نه کافرنند و نه فاسق و اگر در میان اصحاب، اموری رخ داده است، ربطی به ما ندارد. از این رو، گفته اند:

صحابه همگی عادلند؛ چه کسانی که مبتلا به فتنه ها شدند (اصحاب

جمل) و چه غیر آنان، ولی برخی گفته اند: ما باید به طور مطلق از عدالت آنان بحث کنیم. برخی گفته اند: پس از وقوع فتنه ها، لازم است از عدالت این گروه از صحابه بحث شود (نه کسانی که پیش از فتنه ها از دنیا رفته اند) و معتزله نیز گفته اند: همه صحابه عادلند؛ مگر کسانی که با علی علیه السلام جنگیدند.^(۱)

بر این اساس معتقدند، باید کار آنان را به خودشان وا گذاشت؛ «اگر در جمل بوده اند، عمد نبوده و اگر در صفین مقابل علی علیه السلام ایستادند، از روی اجتهاد بوده و اگر اجتهاد به خطا رود؛ نه فقط گناه ندارد، بلکه یک اجر و ثواب نیز دارد، ولی مجتهد مُصیب دو اجر دارد. علی علیه السلام و معاویه هر دو بر حق بوده اند، ولی علی و اصحابش از معاویه و یارانش به حق نزدیک تر بوده اند.»^(۲)

(ب) انگیزه های سیاسی

از دیگر انگیزه های طرح نظریه عدالت همه صحابه، انگیزه سیاسی است که ریشه در رویدادهای عصر امام علی علیه السلام دارد.

توضیح مطلب اینکه سرپیچی و شورش معاویه علیه حکومت مرکزی که امام علی علیه السلام محاکمیت شرعی و قانونی آن را بر عهده داشت، کار ساده ای نبود؛ آن هم از سوی کسی که هیچ پیشینه ای در مبارزه های اسلامی علیه کفر و نفاق نداشت؛ بلکه کسی بود که خود تا آخرین لحظه ها، در جبهه کفر و در برابر جبهه حق و اسلام پای می فشرد و آن گاه که هیچ راهی برای نجات نیافت، مانند دیگر مشرکان مکه، ناچار

ص: ۱۴۴

۱- تدریب الراوی، ص ۱۹۱.

۲- الباحت الحثیث، ج ۲، ص ۴۹۹.

سر تسلیم فرود آورد و به ظاهر مسلمان شد، ولی در برابر او شخصیتی بود که افزون بر حاکمیت شرعی و قانونی، چنان پیشینه درخشانی در جبهه حق داشت که کسی در حقانیت وی تردید نمی کرد.

از این رو، نزاع دو جبهه ساده نبود، به ویژه آن که در سویی افرادی سرشناس از یاران و اصحاب فداکار پیامبر صلی الله علیه و آله؛ مانند عمار یاسر و عبدالله بن عباس و سهل بن حنیف حضور داشتند، و در سوی دیگر، معاویه و امویان و مروانیان بودند که در فتح مکه تسلیم شدند و از «مؤلفه قلوبهم» بودند و تنها با سیاست بازی به حکومت دست یافتند. معاویه و وزیرش عمروعاص که از جمله حيله گران مشهور بودند، به کمک برخی از عالمان درباری، چاره کار را در آن دیدند تا در میان مسلمانان این اندیشه را رواج دهند که میان آن صحابه ای که از کودکی در دامن پیامبر صلی الله علیه و آله بزرگ شده اند و در همه صحنه های خطرآمیز حضور داشته اند، با آن صحابه ای که تنها لحظه ای آن حضرت را درک کرده اند، هیچ فرقی نیست. در این صورت، فضیلت افرادی مانند معاویه که پس از فتح مکه تا رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله در مقابل محضر رسول خدا صلی الله علیه و آله بوده اند، بیش تر از اصحابی است که تنها او را دیده اند. پس هرچند معاویه، در مقابل علی علیه السلام ایستاد و جنگید، ولی او صحابه ای است که پیرامونش را اصحابی چندی فرا گرفته بودند؛ هرچند همراه او اصحاب کم سن و سال نیز دیده می شدند. پس اصحاب معاویه با اصحاب علی علیه السلام؛ مانند عمار و عثمان بن حنیف و سهل بن حنیف و... فرقی ندارند. این نقشه و حيله آنان، مانند دیگر حيله های آنان، هم چون بر سر نیزه کردن قرآن، مؤثر واقع شد.

شاهد صدق این مدعا این است که بعدها همین مکر و حيله در قالب قانون، چنین جلوه گر شد:

آگاه باش که عدالت صحابه ای که در بیعت رضوان و بدر بوده اند، ثابت بوده و همگی عدالتشان قطعی است و بر مؤمن سزاوار نیست که در آن شک کند، بلکه حتی کسانی که پیش از فتح مکه ایمان آورده اند، عادل بوده اند و از مهاجران و انصار شمرده می شوند و همانا اشتباه درباره مسلمانان (تسلیم شدگان) در فتح مکه است؛ زیرا برخی از آنان از مؤلفه قلوبهم بودند (که به ظاهر اسلام آورده بوده اند و پیامبر صلی الله علیه و آله سهمی از زکات را به آنان می داد تا قلب آنان به وسیله احسان و بخشش، به اسلام بگردد) و اینان محل اختلافند (که آیا عادلند یا نه؟) و بر ماست که جز به نیکی از آنان یاد نکنیم. (۱)

اینان همانا بنی امیه و برخی افراد دیگر بوده اند که عادل پنداشته می شوند و نباید کسی درباره آنان تردید کند. چگونه با وجود این که اصحاب بدر و رضوان از اصحاب برجسته پیامبر صلی الله علیه و آله بودند و آیاتی در شأن آنان نازل شده؛ (هرچند بر عدالت تمام آنان دلالت ندارد، ولی بر عدالت همه تسلیم شدگان فتح مکه (طلقاً) دلیلی وجود دارد؟

عجاج الخطیب می گوید: «اگر چه نصی درباره عدالت مسلمانان فتح مکه وجود ندارد، با این وضعیت، بر عدالتشان چیزهایی دلالت می کند.» (۲)

پرسش این است که کدام فضیلت بر آنان، به ویژه بر معاویه دلالت دارد؛ آیا این که معاویه خود را «خال المؤمنین» (دایی مؤمنان) می خواند، (۳) فضیلتی برای اوست، یا دلیل دیگر وجود دارد؛ چنان که اسحاق بن راهویه می گفت: در فضیلت معاویه هیچ چیز صحیحی از (روایات) پیامبر صلی الله علیه و آله نداریم، (۴)

ص: ۱۴۶

۱- منهج الحدیث، ص ۶۲ به نقل از شرح مسلم الثبوت.

۲- السنه قبل التدوین، ص ۳۹۷.

۳- خواهر معاویه همسر پیامبر صلی الله علیه و آله و مادر مؤمنان بود.

۴- سیر اعلام نبلا، ج ۳، ص ۱۳۳.

(بلکه همه جعلی و دروغی است). خیانت و جنایت وی به اسلام و مسلمانان، رواج سنت دشنام به علی علیه السلام و جعل روایات در فضیلت افراد دیگر چگونه بر عدالت وی دلالت می کند؟

ابن ابی الحدید معتزلی از کتاب احداث^(۱) ابوالحسن علی بن محمد بن ابی سیف مدائنی آورده که معاویه پس از صلح با امام حسن علیه السلام دستورالعملی به همه کارگزارانش نوشت بدین مضمون که هر کس روایتی در فضیلت ابوتراب (علی علیه السلام و اهل بیتش) بگوید، او را از ذمه (حکومت) خود خارج می کنم. پس از آن سخنرانان بر فراز منابر علی علیه السلام لعن می کردند و از او بیزاری می جستند و به زشتی از او و خاندانش یاد می کردند. بدترین بلا در این روزگار به دلیل فزونی شیعیان، متوجه کوفیان بود. از این رو، معاویه، زیاد پسر سمیه را که در زمان علی علیه السلام از شیعیان بود، حاکم کوفه و بصره کرد. او که شیعیان را می شناخت، آنان را تعقیب می کرد و می کشت و یا می ترساند. وی دست و پای شیعیان را می برید و بر چشمان آنان میل می کشید؛ برخی را بر درخت نخل می آویخت و برخی دیگر را از عراق تبعید می کرد؛ تا آنجا که شخص سرشناسی از آنان به جا نماند. پس از این، معاویه نامه دیگری به کارگزارانش نوشت که شهادت پیروان علی و اهل بیتش را نپذیرید و در اطراف شما هر کس را که از دوست داران عثمان است و فضایل و مناقب

ص: ۱۴۷

۱- ابن ابی الحدید از عالمان معتزلی مسلک از اهل سنت است که در قرن هفتم می زیست. وی به علت گرایش عقل گرایانه مجذوب سخنان علی علیه السلام شد و شرح نهج البلاغه را نگاشت.

وی را می گوید، بشناسید و به مجالس خود بخوانید. آنان را به خود نزدیک کنید، احترامشان بگذارید و هر یک از آنان را با اسم راوی و اسم پدر و قبیله اش برایم بفرستید. کارگزاران معاویه نیز چنین کردند، تا این که روایت ها در منقبت عثمان فراوان شد.

پس از مدتی معاویه نامه دیگری به کارگزارانش نوشت که حدیث درباره عثمان زیاد شده و در همه شهرها منتشر گشته است، از این پس، مردم را فرا بخوانید تا در فضیلت های صحابه، به ویژه دو خلیفه اول روایت های خود را بیاورند، و روایت هایی را که درباره ابوتراب علی علیه السلام است ترک کنند. معاویه این کار را خوش آیندتر می دانست و از این راه می خواست دلیل های علی علیه السلام و پیروان او را نابود کند. این نامه نیز بر مردم خوانده شد و آنان احادیث ساختگی در مناقب صحابه آوردند و بر بالای منبرها خواندند. معلمان نیز این حدیث ها را به کودکان تدریس کردند تا این که کودکان هم چون قرآن این فضیلت ها را فرا گرفتند و شمار فراوانی با این عقیده ها بزرگ شدند.^(۱)

سیاست بازی معاویه هر عملی حتی بازی با سنت رسول خدا صلی الله علیه و آله را توجیه می کرد. او روایت های جعلی را به پیامبر نسبت می داد؛ چنان که عدالت همه صحابه را مطرح کرد و معاویه و حزب اموی و مروانی را بافضیلت نشان داد.

ص: ۱۴۸

فصل دوم: پی آمدهای نظریه عدالت همه صحابه

تأثیر و بازتاب عقیده به عدالت همه صحابه در جهان اسلام، فراوان بود و در طول تاریخ اسلام، میان طایفه های اسلامی، به ویژه در میان اهل سنت و پیروان اهل بیت علیهم السلام، بسیاری از نزاع ها و کشمکش ها را پدید آورد. حاکمان، شیعیان را به جرم هواداری از اهل بیت علیهم السلام، همانند خود اهل بیت، اذیت و آزار می کردند. بهانه ای که برای تعرّض پیروان اهل بیت علیهم السلام می آوردند، متهم کردن آنان به دشنام دادن به صحابه بود. آن گاه به مهدورالدم بودن آنان حکم می دادند و به این بهانه آنان را سرکوب می کردند.

شواهد تاریخی گواه بر این مدعاست که هرگاه حاکمان، شیعیان را در حال پیشرفت و نفوذ در جامعه اسلامی می دیدند، گروهی از جاهلان را به نام شیعه پیش می انداختند تا به صحابه توهین کنند و گروهی دیگر از هواداران صحابه را به جنگ می فرستادند و بدین وسیله شیعیان را تار و مار می کردند. از این گونه واقعه ها، فاجعه ای است که بر سر شیخ الطائفه طوسی در آوردند و به بهانه سب صحابه، کتاب خانه عظیم وی را آتش زدند و او را به هجرت از بغداد به نجف مجبور کردند. در زمان معاصر نیز رفتار سپاه صحابه در پاکستان، گواه بر این مطلب است.

این اندیشه در جهان اسلام پی آمدهای گوناگونی داشته که به تفصیل به آنها می پردازیم:

الف) مقابله

الف) مقابله

همه طایفه های مسلمان پذیرفته اند که رسول گرامی اسلام، برای تداوم حیات دین مقدس خود، شماری را به نام مرجع دینی و علمی به مسلمانان معرفی کرده است. اینان افرادی جز اهل بیت علیهم السلام نیستند؛ زیرا پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله در حدیث متواتر ثقلین که شیعه و اهل سنت آن را روایت کرده اند، فرمود:

يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنِّي قَدْ تَرَكْتُ فِيكُمْ مَا إِنْ أَخَذْتُمْ بِهِ لَنْ تَضِلُّوا كِتَابَ اللَّهِ وَ عِثْرَتِي أَهْلَ بَيْتِي. (۱)

ای مردم، همانا من در میان شما دو چیز به جای می گذارم که اگر به آن دو تمسک کنید، گمراه نمی شوید: کتاب خدا و عترت و اهل بیت.

از جهت سند، این روایت متواتر است و از جهت دلالت نیز اهل بیت را در کنار قرآن و مثل قرآن قرار داده است که اگر کسی به آن دو تمسک نماید، گمراه نمی شود.

این روایت، از سویی عصمت اهل بیت علیهم السلام را ثابت می کند؛ زیرا کسی که از خطا و اشتباه معصوم نیست، نمی تواند از گمراهی ها جلوگیری کند و از سوی دیگر، مرجعیت عترت را در کنار قرآن برای اخذ احکام بیان می کند در برخی از نقل ها، جمله «فانهما لن يفترقا حتى يردا على الحوض؛ آن دو از هم جدا نمی شوند تا در حوض به من ملحق گردند.» بر این روایت، افزوده شده است. بنابراین، اهل بیت مرجع

ص: ۱۵۰

احکامند و سنت آنان، همان سنت پیامبر صلی الله علیه و آله، حجت شرعی برای مسلمانان است.

هواداران عدالت همه صحابه، در برابر این حدیث متواتر، مرجعیت صحابه را قرار داده اند؛ چنان که در وصف صحابه حدیث زیر را جعل کرده اند:

قال رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: مَهْمَا أُوتِيتُمْ عَنْ كِتَابِ اللَّهِ فَالْعَمَلُ بِهِ لَا عُذْرَ لِأَحَدِكُمْ فِي تَرْكِهِ فَإِنْ لَمْ يَكُنْ فِي كِتَابِ اللَّهِ فَسُنَّةٌ مِنِّي مَاضِيَةٌ فَإِنْ لَمْ يَكُنْ سُنَّةً مِنِّي مَاضِيَةً فَمَا كَانَ عَلَيْهِ أَصْحَابِي، إِنَّ أَصْحَابِي بِمَنْزِلَةِ النُّجُومِ فِي السَّمَاءِ فَأَيُّهَا أَخَذْتُمْ بِهِ إِهْتَدَيْتُمْ وَإِخْتِلَافُ أَصْحَابِي لَكُمْ رَحْمَةٌ؛ (۱)

هر آن چه در کتاب خدا آمده، باید عمل کنید و عذری در ترکش ندارید، و اگر در کتاب خدا نبود، سنتی که از من ثابت شده باید عمل شود، و اگر سنتی از من نبود، به آن چه اصحابم گفته اند، عمل کنید؛ زیرا اصحابم به منزله ستارگان آسمانند که هر یک را پیروی کنید، هدایت می گردید و اختلاف اصحابم رحمت برای شماست.

این روایت از جمله روایاتی است که اهل سنت برای اثبات عدالت همه صحابه به آن تمسک نموده اند و ما در گذشته به آن اشاره کردیم و بیان داشتیم که ابن حجر عسقلانی از صاحب نظران اهل سنت این روایت را تضعیف نموده است. در این روایت در مقابل روایت ثقلین که می فرماید: «مَا إِنْ أَخَذْتُمْ بِهِ لَنْ تَضِلُّوا أَبَدًا كِتَابَ اللَّهِ وَ عِزَّتِي أَهْلَ بَيْتِي»، جمله «فایها اخذتم به اهتدیتم» را قرار داده اند و تا آن جا پیش رفتند که عده ای سنت علی علیه السلام را

ص: ۱۵۱

که به یقین از مصداق های عترت و اهل بیت علیهم السلام است، حُجَّت ندانسته اند، ولی سنت دیگر صحابه را برای مسلمانان به عنوان حُجَّت شرعی پذیرفته اند؛ چنان که تهانوی از منهاج السنه ابن تیمیه حرانی نقل می کند که «عده ای از عالمان مانند مالک و غیر او، از سنتی که علی علیه السلامه جای گذاشت، پیروی نمی کنند، ولی همگی بر وجوب تبعیت از سنت عمر و عثمان متفقند.»^(۱)

حال آن که بنا بر روایت های متواتر از شیعه و اهل سنت، پیامبر صلی الله علیه و آله در فضیلت اهل بیت علیهم السلام احادیث فراوانی دارد و در روایت ثقلین که پیش تر بیان شد، عترت و اهل بیت را در کنار قرآن قرار داده است.

به اتفاق شیعه و سنی، علی علیه السلام از عترت و اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله است و آیه تطهیر نیز او را در بر می گیرد. با وجود این، سنت علی علیه السلام را نمی پذیرند، برخی پیروان دیدگاه عدالت صحابه آنچنان راه افراط پیمودند که با استناد به عدالت صحابه تدلیس آنان را مضر به عدلت ندانسته اند.^(۲)

یزید بن هارون گفته است من از شعبه شنیده ام که می گفت ابو هریره (در نقل حدیث) تدلیس می کرد. شمس الدین ذهبی می گوید: «تدلیس در میان صحابه بسیار وجود داشته و ایرادی بر آن نیست؛ زیرا تدلیس آنان از

ص: ۱۵۲

۱- قواعد فی علوم الحدیث، ص ۴۴۶.

۲- تدلیس در سند آن است که راوی، روایت را از معاصر خود - که او را ملاقات کرده، ولی آن روایت را از خود او شنیده - طوری نقل نماید که شنیدن از خود آن معاصر را برانگیزاند. صبحی صالح می گوید: این قسم از تدلیس، بدترین نوع تدلیس است و نشانه کذب و دروغ گویی است نک: علوم حدیث، ص ۱۳۱.

شخصیتی است که از آنان بزرگ تر بوده و صحابه نیز همگی عادلند. (۱)

شعبه، تدلیس را برادر دروغ می داند و می گوید: «زنا کردن در نزد من، بهتر از آن است که تدلیس کنم». (۲)

پیروان دیدگاه عدالت صحابه، مراسیل صحابی و تابعین و حتی تابعین تابعین را می پذیرند؛ زیرا به پیامبر صلی الله علیه و آله نسبت می دهند که فرمود:

خير الناس قرنی، ثم الذین یلونهم ثم الذین یلونهم.

بهترین مردم قرن من هستند و پس از آن قرن بعد و پس از آن قرن بعدی است.

از این رو، صحابه و تابعین، همه عادلند و می بایست حتی روایت های مرسل آنان را (روایت هایی که سلسله سندش متصل نیست، بلکه در میانه، برخی افراد حذف شده اند)، پذیرفت؛ چنان که تهانوی از ابن حنبل حنفی می آورد، که قول مختار او تفضیل است؛ یعنی مراسیل صحابه را به طور اجماع پذیرفته شده می داند و همانند مالک، مراسیل افراد قرن دوم و سوم را به طور مطلق نمی پذیرد، ولی شافعی با پنج شرط این گونه روایت ها را می پذیرد؛ اول آنکه روایت را دیگری مستند بداند، دوم به صورت ارسال بیاورد، (ولی شیخ روایت آن دو نفر مختلف باشد) سوم این که قول یک صحابی حامی آن باشد، چهارم اینکه قول بیش تر عالمان پشتیبان آن باشد و در نهایت راوی، جز از شخص عادل روایت مرسل نقل نکند. (۳)

بر این اساس، با وجود آن که مراسیل راویان قرن دوم و سوم را

ص: ۱۵۳

۱- سیر اعلام نبلا، ج ۲، ص ۱۲۲.

۲- علوم الحدیث، ص ۱۳۱. برگرفته از الباحث الحدیث، ص ۵۸؛ توضیح الفکر، ج ۱، ص ۳۶۶.

۳- قواعد التحدیث، ص ۱۳۸.

می پذیرند، روایت های امام سجاد، امام باقر، امام صادق، امام کاظم و امام رضا علیهم السلام و... را به بهانه این که مرسله اند، کنار می گذارند. ذهبی روایت های امام باقر علیه السلام از پیامبر صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام و هم چنین حسن و حسین علیهما السلام و از ابن عباس و ام سلمه و عایشه و ابن عمر و جابر و ابوسعید و عبدالله بن جعفر و سعید بن مسیب و پدرش زین العابدین علیه السلام و محمد بن حنفیه و ابوهریره و سمره بن جندب را مرسل می داند و او را از راویان کثیرالحدیث می داند و می گوید:

او در روایت، همانند پدرش امام سجاد علیه السلام و پسرش جعفر علیه السلام است که روایت هر یک جزء (۱) بزرگی نمی شود، ولی مسئله ها و فتوایی دارند. (۲)

او در شرح حال امام صادق علیه السلام جسارت را به جایی می رساند که از یحیی القطان نقل می کند که می گوید:

در دلم از او (امام صادق علیه السلام) شک و تردید وجود دارد. مُجالد در نزد محبوب تر از اوست. (۳)

مجالد از افرادی است که قطان او را به دلیل این که روایات مرسل را با سلسله سند مرفوع نقل می کرد و برای آن سند جعل می کند ضعیف می شمرد. محمد بن اسماعیل بخاری نیز بر اساس همین گفته یحیی بن سعید قطان، با وجود آن که در صحیح خود، حتی از ناصبی ها و خوارج و مرتد ها روایت کرده، هیچ روایتی از فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله؛ یعنی جعفر بن محمد نقل نکرده است؛ حال آن که خود آن حضرت (و دیگر

ص: ۱۵۴

۱- جزء تألیفی است که احادیث یک صحابه یا تابعی را جمع آوری کرده باشد.

۲- سیر اعلام النبلا، ج ۱، ص ۴۰۱.

۳- همان، ج ۶، ص ۲۵۶.

امامان معصوم علیهم السلام) به طور صریح فرموده اند:

حدیث من (به نقل) از پدرم و حدیث پدرم (به نقل) از جدم و حدیث جدم، حدیث حسین و حدیث حسین حدیث حسن و حدیث حسن، حدیث امیرمؤمنان علی علیه السلام و حدیث امیرمؤمنان از رسول خدا و حدیث رسول خدا صلی الله علیه و آله گفته خداست. (۱)

حال شما چه سلسله سندی از این بالاتر می خواهید؛ سلسله سندی که به سلسله الذهب معروف است؛ از این رو، چه توجیهی می توان برای نیابردن روایت های خاندان عصمت در مجامع روایی اهل سنت تراشید؟

ب) جمود و توجیه

یکی از پی آمدهای طرح عدالت همه صحابه، چشم بستن بر واقعیت ها و جمود بر گفته پیشینیان و سپس توجیه اعمال خلاف کسانی است که دین خدا را بازیچه هوس های خود ساخته اند. از این رو، هرگاه در نزد معتقدان به این نظریه، گفته شود که فلان صحابه مرتکب گناهی شده و حد بر او جاری شده است، در توجیه آن گناه، چنان او را تطهیر می کنند که بر شخص منتقد چنین می نماید که به خطا و اشتباه رفته است.

این توجیه ها و چشم پوشی از واقعیت ها و ... که پس از رحلت پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و نزاع های میان اصحاب پیش آمد، همگی به پشتوانه نظریه عدالت صحابه بوده است که تأثیر خود را در تمام علوم دینی مانند حدیث، تاریخ، فقه و اصول و رجال گذاشته است؛ برای مثال، اگر در کتاب های حدیث، سلسله سند روایتی به صحابی برسد، نمی توان آن روایت را نپذیرفت؛ هرچند آن صحابی شناخته شده نباشد؛ زیرا:

ص: ۱۵۵

جهاله الصحابی لا تضر صحه الحديث فانهم كلهم عدول فلا يحتاج الى رفع الجهاله عنهم بتعدد الرواه. (۱)

مجهول بودن صحابی ضرری به صحت حدیث نمی زند؛ زیرا همه آنان عادلند و برای رفع جهالت نیازی به متعدد بودن راویان حدیث نیست.

نظریه عدالت صحابه، هم موضوع و هم حکم را می سازد. این قانون، حتی اگر در عالم خارج صحابه ای نباشد، او را موجود می پندارد و مجهول را مانند معلوم می کند، آن گاه حدیث را از او بی تردید می پذیرد و وی را عادل می داند. شمار بسیاری صحابی، برای پیامبر صلی الله علیه و آله نام برده اند که وجود خارجی نداشته اند. (۲)

وقتی روایت صحابی مجهول چنین باشد، روایت های صحابی شناخته شده سزاوار پذیرش است؛ هرچند آن را به پیامبر صلی الله علیه و آله نسبت ندهند؛ (یعنی چه بسا اجتهاد و نظر شخص خود او باشد).

ابن انباری مراد از عدالت صحابه را پذیرش روایت های آنان می داند و بی آن که اسباب عدالت را در آنان جست و جو کند، عملی را که با عدالت آنان منافات دارد، ثابت شده نمی داند و پیشینه آنان را در زمان پیامبر ۹ استصحاب می کند تا خلاف آن ثابت شود، هم چنین به آن چه مورخان گفته اند، وقعی نمی نهد؛ زیرا گفته های آنان را نادرست می داند و اگر درست فرض شود، توجیهی برای آن ها می آورد. (۳)

پرسش این است که با وجود شواهد بسیاری که در فصل گذشته از اعمال خلاف برخی از صحابه بیان شد، چگونه می توان عدالت این دسته

ص: ۱۵۶

۱- قواعد فی علوم الحدیث، ص ۲۰۳.

۲- نک: صد و پنجاه صحابی ساختگی، علامه عسکری.

۳- حاشیه تدریب الراوی، ج ۲، ص ۱۹۱.

از صحابه را توجیه کرد. حقیقت آن است که حُب و بغض بی جا، چشم ها را کور و گوش ها را ناشنوا کرده است که انسان باطل ها را توجیه می کند تا برابر با خواست و باور خود بنماید. در برابر پرسش مذکور می توان از سه توجیه یاد کرد:

توجیه اول: شاه ولی الله دهلوی، بر آن است که همه صحابه معتقد بوده اند، دروغ بستن بر رسول خدا صلی الله علیه و آله از بزرگ ترین گناهان است و برای همین از دروغ بستن به شدت پرهیز می کرده اند.^(۱)

بطلان این توجیه کاملاً روشن است؛ زیرا اصحاب در زمان خود رسول خدا صلی الله علیه و آله نیز به او دروغ بستند. از این رو، پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود:

«مَنْ كَذَبَ عَلَيَّ مُتَعَمِّدًا فَلْيَتَبَوَّءْ مَقْعَدَهُ مِنَ النَّارِ»^(۲) کسی که به عمد بر من دروغ ببندد، جایگاه او در آتش (جهنم) است.

علی علیه السلام درباره دلیل صدور این کلام از پیامبر صلی الله علیه و آله می فرماید:

در روزگار خود پیامبر صلی الله علیه و آله به او دروغ بستند تا این که روزی به سخنانی پرداخت و فرمود: «مَنْ كَذَبَ عَلَيَّ مُتَعَمِّدًا فَلْيَتَبَوَّءْ مَقْعَدَهُ مِنَ النَّارِ»^(۳)

وقتی در زمان خود پیامبر صلی الله علیه و آله در حضور ایشان به او دروغ بستند، چگونه پس از رحلتش بر او دروغ بستند و برای غرض ها و هواهای نفسانی شان، جعل حدیث نکنند. موارد نقض این کلام بسیار است.^(۴)

از سوی دیگر، بر فرض قبول این که صحابه عملاً بر پیامبر دروغ نمی بستند، همه صحابه در حفظ و اتقان بر یک پایه نبوده اند و آنان نیز،

ص: ۱۵۷

۱- تدریب الراوی، ج ۲، حاشیه، ص ۱۹۱.

۲- صحیح بخاری، ج ۱، ص ۴۱.

۳- شرح نهج البلاغه، ج ۱۱، ص ۳۸.

۴- بر اطلاع بیشتر نک: اخبار و احادیث ساختگی، ص ۱۲۳ به بعد.

مانند دیگر راویان، از جهت حفظ روایت ها متفاوت بوده اند. پس باید درباره این افراد، تحقیق گردد تا دانسته شود روایت هایشان تا چه پایه با واقعیت ها برابری می کند.

حضرت علی علیه السلام در پاسخ به این که علت وجود اختلاف در خبرهای صادر شده از پیامبر صلی الله علیه و آله چیست، فرمودند:

همانا در دست مردم احادیثی وجود دارد که هم حق است و هم باطل؛ هم راست است و هم دروغ؛ هم ناسخ است و هم منسوخ؛ هم عام است و هم خاص؛ هم محکم است و هم متشابه؛ هم احادیثی است که به درستی ضبط گردیده و هم احادیثی است که با ظن و گمان روایت شده است. در روزگار پیامبر صلی الله علیه و آله آن قدر دروغ به آن حضرت نسبت داده شد که ایستاد و خطابه ایراد کرد و فرمود: «هر کس به عمد بر من دروغ نسبت دهد، جایگاه او پر از آتش است».

افرادی که حدیث نقل می کنند، چهار دسته اند که پنجمی ندارد: اول، منافقان نفوذی که تظاهر به ایمان می کنند و نقاب اسلام بر چهره دارند؛ نه از گناه می ترسند و نه از آن دوری می جویند و به عمد به پیامبر صلی الله علیه و آله دروغ نسبت می دهند. اگر مردم می دانستند که او منافق و دروغگو است، از او نمی پذیرفتند و گفتار دروغین او را تصدیق نمی کردند، ولی با ناآگاهی او را از اصحاب پیامبر می دانند و گمان می کنند که او رسول را دیده و از او حدیث شنیده و آن گاه از او حدیث را گرفته است، پس حدیث دروغین او را قبول می کنند.

در صورتی که خداوند تو را بر منافقان، آن گونه که لازم بود، آگاه کرد و وصف آنان را برای تو بیان داشت. آنان پس از پیامبر صلی الله علیه و آله به جا ماندند و به پیشوایان گمراهی و دعوت کنندگان به آتش، با دروغ و تهمت نزدیک شدند و به آنان ولایت و حکومت بخشیدند و بر گردن مردم سوار گردیدند و به وسیله آنان به دنیا

رسیدند. همانا مردم نیز با حاکمان و دنیا هستند؛ مگر آن کس که خدا او را حفظ کند؛ این یکی از آن چهار گروه است.

دوم، اشتباه کسی است که از پیامبر صلی الله علیه و آله چیزی را شنیده، ولی سخن آن حضرت را درست حفظ نکرده است و با توهم چیزی را گرفته، ولی از روی عمد دروغ نمی گوید و آن چه در اختیار دارد، روایت کرده و به آن عمل می کند و می گوید من از پیامبر صلی الله علیه و آله آن را شنیده ام. اگر مسلمانان می دانستند که او اشتباه کرده و [روایت وی] غیر واقعی است از او نمی پذیرفتند و خودش هم اگر آگاهی می یافت که اشتباه کرده آن را رها می کرد.

سوم، شخصی که شنیده است پیامبر صلی الله علیه و آله به چیزی امر فرموده است، ولی ایشان پس از آن نهی کرده اند و او نمی داند؛ یا شنیده که چیزی را نهی کرده است، پس به آن امر فرمود و او آگاهی ندارد؛ پس نسخ شده را حفظ کرد، ولی ناسخ را نمی داند. اگر بداند که حدیث او منسوخ است ترکش می کند و اگر مسلمانان نیز می دانستند روایت او نسخ شده، آن را ترک می کردند.

دسته چهارم، آن که نه به خداوند دروغ می بندد و نه به پیامبرش دروغ نسبت می دهد. دروغ را از ترس خدا و حرمت نگه داشتن از رسول خدا صلی الله علیه و آله دشمن می دارد. در آن چه از پیامبر صلی الله علیه و آله شنیده اشتباه نکرده، بلکه آن را با تمام جوانبش حفظ کرده است و آن چنان که شنیده بی کم و کاست نقل می کند. پس او ناسخ را دانسته و به آن عمل کرده و منسوخ را فهمیده و از آن دوری جسته است. خاص و عام و محکم و متشابه را شناخته، هر کدام را در جای خویش قرار داده است. (۱)

امام علی علیه السلام حدیث های زمان خود را که اصحاب برای مردم نقل می کردند و حضرت بر آنان نظارت داشته، بیان می کند. با وجود این، آیا

ص: ۱۵۹

می توان منکر واقعیات شد و علی علیه السلام را دروغگو پنداشت؟ یا این تقسیم بندی منطقی بر خطاست و یا این که باید این کلام را توجیه کرد.

توجیه دوم: از دیگر توجیه هایی که راه تحقیق را بر شخص جوینده و کنجکاو در تاریخ می بندد، توجیه رفتار ناپسند برخی از اصحاب، بر اساس اجتهاد صحابه است؛ یعنی حق و باطل را در کنار هم می گذارند و ظالم و مظلوم را باهم برابر می دانند و حاکم و محکوم را برابر می پندارند. بدین جهت، پژوهشگر برحق بودن دو گروه از صحابه را بر نمی تابد؛ زیرا حق با حق درگیر نمی شود و به تصریح قرآن، همواره حق در برابر باطل است؛ در حالی که برخی از اصحاب باهم می جنگیدند و بسیاری از دو طرف کشته شدند. آنان چنین توجیه می کنند که نزاع میان اصحاب پس از پیامبر صلی الله علیه و آله، همانند جنگ جمل، عمدی و با قصد نبوده و برخی از آن رویدادها (مانند جنگ جمل) از روی اجتهاد بوده است که اجتهاد گاه به صواب می رسد و گاه به خطا می رود در صورت خطا مجتهد معذور است و بلکه اجر می گیرد و مجتهد به صواب رفته، دو اجر دارد. معاویه و علی علیه السلام هر دو بر حق بوده اند، ولی علی و اصحابش به حق نزدیک تر از معاویه و اصحابش بوده اند. (۱)

هر فتنه ای در میان اصحاب، باید به نیکوترین صورت توجیه شود؛ زیرا آن چه آنان می کردند، نتیجه اجتهاد هر یک از دو گروه بوده است؛ یعنی هر گروه باور داشته اند که آن چه می کنند، واجب و موافق با دین و به صلاح مسلمانان است. در این اجتهاد خواه هر دو طرف به صواب

ص: ۱۶۰

رفته باشند و یا یکی دچار خطا شده باشد. و در صورت خطا، به جهت دلیل اجماع که گفته اند همه صحابه، حتی اگر در فتنه ها بوده اند، عادلند؛ زیرا آنان در این کار (فتنه) اجتهاد کرده اند،^(۱) اجتهادشان مورد پذیرش است در این باره باید گفت، عالمان و فقیهان برای اجتهاد، اصول و ضوابطی را بیان می کنند که بنا بر آن، هر کسی نمی تواند مدعی اجتهاد شود.

صبحی محمصانی اجتهاد را بر هر کس مباح و روا نمی داند و آن را به ملکه اجتهاد که مجتهد را بر استنباط و استدلال توانا می سازد. مشروط می کند بنابر دیدگاه او، مجتهد باید رشید و خردمند و دادگر و متصف به اخلاق حسنه و عالم به مدارک قانون گذاری و عارف به ادله شرعی و چگونگی استفاده از آن ها بوده و نیز به لغت و تفسیر و شأن نزول قرآن و احوال راویان حدیث و ناسخ و منسوخ و راه های جرح و تعدیل آشنا باشد.^(۲)

اگر اجتهاد چنین است و مجتهد باید چنان باشد، هیچ گاه این وصف ها بر معاویه و عمرو عاص و اطرافیان آنان صدق نمی کند؛ زیرا آنان بیش از دو سال در محضر پیامبر صلی الله علیه و آله نبوده اند و در این مدت به چنین علومی دست نیافته اند.

از سوی دیگر، چگونه معاویه و عمرو عاص و اطرافیان آن دو، از فقیهان و مجتهدان بوده اند. مگر اصحاب مجتهد و صاحب نظر در دین چند تن بوده اند؟ ابن خلدون همه صحابه را اهل نظر و فتوا نمی داند و

ص: ۱۶۱

۱- السنه قبل التدوین، ص ۴۰۴.

۲- فلسفه قانون گذاری در اسلام، ص ۱۶۹.

آنان را بر این که تکالیف دینی را فرا گیرند، توانا نمی بیند و این امر را تنها درباره حافظان قرآن و کسانی که به ناسخ و منسوخ و محکم و متشابه و دیگر علوم قرآنی آشنا بوده اند، درست می داند؛ چه آنان، این علوم را از خود پیامبر صلی الله علیه و آله یا از بزرگان نشان که گفتار او را شنیده اند، فرا گرفته باشند. (۱)

افزون بر این، با وجود نص قرآن، نمی توان در برابر آن به دیدگاه خود عمل کرد و آن را اجتهاد نامید؛ در حالی که خداوند متعال می فرماید:

«أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ؛ از خدا و رسول و اولی الامر خود اطاعت کنید». (نساء: ۵۹)

به اجماع شیعه و سنی، علی علیه السلام اولی الامر شرعی و قانونی بر مسلمانان بوده و همه صحابه با او بیعت کرده بودند. تنها معاویه که یکی از کارگزاران حکومت علی علیه السلام بود، از فرمان او سر پیچید و بیعت نکرد و علیه اولی الامر خود طغیان کرد. حکم باغی نیز در قرآن کاملاً روشن است:

فَإِنْ بَغَتْ إِحْدَاهُمَا عَلَى الْأُخْرَى فَقَاتِلُوا الَّتِي تَبْغِي حَتَّى تَفِيءَ إِلَى أَمْرِ اللَّهِ. (حجرات: ۹)

پس اگر یکی از آن دو بر دیگری تجاوز کند، با گروه متجاوز پیکار کنید تا به فرمان خدا باز گردد.

از این رو، ماوردی درباره گروه باغی (طغیان گر) که از اطاعت امام

ص: ۱۶۲

خارج شده اند و حقوق خود را (به امام) نپرداخته اند و اموال و صدور احکام را به خود (نه به امام) اختصاص داده اند، می گویند باید در امور آنان نظر شود. وی این امر، را از دو حالت بیرون نمی داند: اگر این کارها را کردند و امامی برای خود تعیین نکردند، آن چه از اموال به خود اختصاص داده اند، غصب بوده و ذمه آنان بری نمی شود و احکام صادر شده از آنان مردود است و حقی با آن ثابت نمی شود، ولی اگر برای خود امامی تعیین کرده اند که اموال را به دستور او به خود اختصاص داده اند و احکام را به دستور او انجام داده اند، به احکام صادر شده آنان تعرض نمی شود و آن مال که به خود اختصاص داده اند، از آنان گرفته نمی شود، بلکه با آنان جنگ می شود تا به طاعت برگردند (و پیرو امام شوند).^(۱)

در متن ابی الشجاع که در فقه شافعی است، نیز حکم طغیان کنندگان چنین ترسیم شده است:

و يُقاتل أهل البغی بثلاثة شرائط: أن یکونوا فی مَنَعَه و أن یخرجوا من قبضه الامام و أن یکون لهم تأویل سائغ.

شارح در توضیح متن چنین می گویند: «اهل بغی گروهی از مسلمانانند که از طاعت امام - حقی که جماعت مسلمانان بر او نهاده اند - خارج شوند و از آن چه بر آنان واجب شده که به امام بدهند، امتناع ورزند و با جماعت مسلمانان بجنگند و احکام را به چیزی که مخالف مسلمین در امر امامت است، تأویل کنند و ادعا نمایند که ولایت و حق با آنان است. جنگیدن با آنان بر اهل عدل و همراهی با امامشان واجب است. اگر

ص: ۱۶۳

شروط یاد شده برآورده شود، مشروعیت قتال با آنان به دلیل آیه: «فإن بغت إحداهما على الأخرى فقاتلوا التي تبغي» ثابت می شود.

شارح در ادامه، دلیل این گفته را روایتی که مسلم (۱۸۵۳) و دیگران از عرفجه نقل کرده اند، می داند که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود:

کسی که به سوی شما بیاید، در حالی که امر شما بر حاکمیت شخص واحدی مستقر شده و او می خواهد اتحاد شما را بشکافد و یا جماعت شما را به تفرقه بکشانند، با او بجنگید.

هم چنین در روایتی دیگر آمده است:

اگر کسی خواست، امر این امت را به تفرقه بکشانند، در حالی که باهم جمعند، او را با شمشیر بزنید؛ هر کس که می خواهد باشد. (۱)

حال پرسش این است که آیا این اوصاف بر معاویه و اهل شام صدق نمی کند؟ پس چرا اهل سنت به آن چه خود فتوا داده اند، پای بند نیستند و رفتار نابخردانه معاویه را توجیه می کنند.

شیخ صالح مهدی مُقبلی در نقد توجیه اهل سنت که بدون دلیل، صحابه بودن را برای اشخاص ثابت می کنند، می گوید، اینان اصطلاحات جعلی زمان های متأخر را معیار قرار داده و آن گاه کتاب و سنت را بر اساس این اصطلاحات تفسیر کرده اند. مصاحبت (و صحابه بودن) از اموری که در زبان شرع وارد شده باشد نیست، بلکه صحبت به همان معنای لغوی اراده شده است. هم چنین است الفاظ دیگری که درباره مناقب صحابه آمده و محدثان آن را اصطلاح (شرعی) دانسته و بی دلیل حکم کرده اند که صحابه کسی است که پیامبر صلی الله علیه و آله را دیده و یا این که پیامبر صلی الله علیه و آله را دیده است؛ اگر چه او طفل بوده است، به شرط این که محکوم به اسلام

ص: ۱۶۴

باشد و بر اسلام مرده و مرتد نشده باشد. هیچ عاقلی شک ندارد که این قیدها، اصطلاحی است که محدثان نهاده اند؛ و گرنه معنای لغوی، اقتضای چنین قیدهایی را ندارد؛ زیرا ریشه صحابه از «صَحَبَ» است؛ نه از «رَأَى» یا «رُئِيَ» تا نایبنا نیز داخل شود...

آن گاه وی در ادامه می نویسد: وقتی از تعریف صحابه فارغ شدند (و آنان را عادل دانستند)، در ذیل آن، هر کسی را که صحابی می دانستند، قرار دادند و آن گاه آنان را در زیر پوشش اجتهاد پنهان کردند (تا حقایقشان بر کسی کشف نشود؛) ادعایی که بطلانش در بسیاری از مواضع از بدیهیات است. شگفتی از بی شرمی کسانی است که حتی برای بسر بن ارمیه نیز ادعای اجتهاد را به کار می برند؛ همان کسی که در انواع پلیدی ها یگانه دوران بود؛ وی مأمور معاویه بود و به علی بن ابی طالب و حزبش دشنام می داد و یا برای مروان و ولید فاسق ادعای اجتهاد می کنند، بلکه بیعت کننده با یزید و کسی که بدان راهنمایی کرده و آن که برای بیعت کوشیده و آن که بدان راضی بوده است را مجتهد جامع الشرایط می دانند. به خدا سوگند، که گوینده این سخن برای خیرخواهی خدا و رسول این کلمات را نگفته است. (۱)

توجیه سوم: این توجیه در صدد تبرئه رفتار شماری از صحابه که مرتکب اعمال زشت و گناهان کبیره شده اند، است و آن اینکه آنان به برکت هم نشینی با رسول خدا صلی الله علیه و آله با توبه از دنیا رفته اند.

آلوسی می گوید هیچ یک از اصحاب به اعمال فاسقانه آلوده نشد؛ مگر این که با توبه و عدالت از دنیا رفت و با این، عدالتی که برای صحابه ثابت شده، لازم نمی آید. بلکه باید در روایت هایی که از صحابه فاسق

ص: ۱۶۵

نقل شده توقف کرد تا بدانیم که آن روایت پس از توبه واقع شده است. آنان حتماً به برکت هم نشینی با رسول خدا صلی الله علیه و آله که اکسیر اعظم است، توبه کرده اند. از این رو، هیچ احتمالی وجود ندارد که روایاتش از رسول خدا صلی الله علیه و آله دروغ و افترا بر رسول خدا صلی الله علیه و آله باشد؛ زیرا صحیح بودن توبه اش اقتضا دارد که فسق خود را جبران کند و فسق او در باره نقل روایات نبوده است. (۱)

پرسش این است که چگونه این نور مصاحبت در زمان خود پیامبر صلی الله علیه و آله، در منافقان اثر و آنان را وادار به توبه ساخت؟ آیا وجود مقدس پیامبر صلی الله علیه و آله مانع از توبه بود، یا این که شعاع وجودی و تأثیر پیامبر صلی الله علیه و آله پس از رحلتش بیش تر شد و یا این که معجزه ای پدید آمد که آنان همگی توبه کار شدند؟ اگر چنین است، پس چرا شماری از اصحاب همواره در هراس بودند که مبادا منافق شده باشند؟ (۲) اگر همه با توبه مرده اند، چرا پیامبر صلی الله علیه و آله می فرماید:

عده ای از اصحابم سر حوض کوثر بر من وارد می شوند، ولی آنان را دور می کنند، می گویم بارالها اصحابم، می گویند نمی دانی که پس از توبه کردند؛ آنان مرتد شدند. (۳)

این چه توجیهی است که حتی قرآن را نیز از اعتبار می اندازد؛ زیرا خداوند به صراحت می فرماید آنان توبه نمی کنند:

وَمِنْ أَهْلِ الْمَدِينَةِ مَرَدُوا عَلَى النِّفَاقِ لَا تَعْلَمُهُمْ نَحْنُ نَعْلَمُهُمْ سَنُعَذِّبُهُمْ مَرَّتَيْنِ ثُمَّ يُرَدُّونَ إِلَىٰ عَذَابٍ عَظِيمٍ. (توبه: ۱۰۱)

ص: ۱۶۶

۱- تدریب الراوی، ج ۲، حاشیه ص ۱۹۱.

۲- صحیح بخاری، ج ۱، ص ۲۱.

۳- صحیح بخاری، ج ۷، ص ۲۶۴.

برخی از اهل مدینه منافقند و در نفاقشان استوارند، تو آنان را نمی شناسی، ولی ما آنان را می شناسیم و آنان را دو بار عذاب می کنیم. سپس به عذابی سخت و دایمی باز می گردند.

اگر همه اینان توفیق توبه یافتند، پس چرا خداوند می فرماید آنان به سوی عذاب سخت و دایمی باز می گردند. چگونه خداوند که عالم به پنهان و نهان است، به پیامبرش نهی فرماید که ای پیامبر غم مخور، این اصحاب منافق به یمن وجود تو، همگی پس از تو با توبه از دنیا خواهند رفت و مانع توبه آنان، وجود تو است؟ بلکه می گوید آنان به سوی عذابی سخت و دایمی باز می گردند.

ج) تکفیر اهل قبله

ج) تکفیر اهل قبله

از پی آمدهای نظریه عدالت صحابه آن است که معتقدان بدان، تاریخ صد سال نخست را دروغ می پندارند و بررسی احوال صحابه را مجاز نمی دانند. اگر منتقدی بر اساس حس کنجکاوی بخواهد درباره اصحاب پژوهشی انجام دهد، چنین حقی را به او نمی دهند؛ به ویژه اگر پژوهش او موجب نقد و جرحی بر یکی از اصحاب شود که موجب تکفیر وی خواهد بود.

از این رو، اگر صاحب نظری در فن رجال یا تاریخ، واقعه های تاریخی را آن گونه که روی داده، باز گوید، سرزنش می شود که چرا واقعیت ها را گفته است. ابن عبدالبر، صاحب نظر در علم رجال، وقتی واقعیات تاریخی را بیان می کند، چنین سرزنش می شود:

درباره شناسایی صحابه کتاب های فراوانی نوشته شده، ولی نیکوترین و پر فایده ترین آن ها استیعاب ابن عبدالبر است، اگر نیاورده بود چیزهایی

ص: ۱۶۷

که در شأنش نبود. از بیان ماجراهایی که بین صحابه گذشت و حکایت هایی که از ناقلان اخبار (تاریخ) آورده. (۱)

فراتر از این، ابوزرعه گفته است هرگاه شخصی را دیدید که از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله عیب جویی می کند، بدانید او زندق است؛ زیرا رسول خدا صلی الله علیه و آله در نزد ما حق است و قرآن نیز حق است و این اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله بودند که قرآن و سنت را به ما رسانده اند و اینان می خواهند با اشکال بر اصحاب، شهود (صدق قرآن و سنت) را مورد جرح و نقد قرار دهند تا بتوانند کتاب و سنت را باطل سازند. از این رو، اشکال به خود آنان سزا است و آنان زندقه اند. (۲)

معاویه بن ابی سفیان از کسانی بود که نه تنها بر علی بن ابی طالب علیه السلام برادر رسول خدا صلی الله علیه و آله - ایراد می گرفت، بلکه به آن حضرت بر بالای منبرها سب و لعن می کرد. حال، این حکم درباره معاویه و عمرو عاص چگونه است.

اگر ایراد بر صحابه، کفر و زندقه است، پس باید این حکم را بر بخاری نیز جاری دانست؛ زیرا وی احادیث «حوض» را در عیب جویی اصحاب از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل کرده و حتی خود پیامبر صلی الله علیه و آله را متهم می کند که چرا درباره اصحابش چنین سخنانی را بیان کرده است. وی حتی خدا را سرزنش می کند که چرا برخی از اصحاب را منافق و برخی را مرتد و برخی را فاسق نامیده است.

از این رو، روشن می شود که کلام ابوزرعه مغالطه ای بیش نیست؛

زیرا

ص: ۱۶۸

۱- تدریب الراوی، ص ۱۸۴، ج ۲.

۲- الکفایه، ص ۴۹.

جرح و نقد برخی از اصحاب به حقانیت دین و اسلام و قرآن آسیبی نمی رساند. مگر سنت و قرآن را امثال ولید فاسق، خالد بن ولید، معاویه و عمرو عاص به ما رسانده اند، یا اصحاب با اخلاص و فداکاری مانند عمار، ابوذر، سلمان، علی علیه السلام، حسن علیه السلام، حسین علیه السلام، مقداد، بلال و...؟

بنابراین، هدف از نقد و جرح برخی از اصحاب، ابطال کتاب و سنت نیست، بلکه همان هدفی است که عالمان علم رجال، در جرح و تعدیل تابعین پی می گیرند و شماری را تعدیل و برخی را جرح می کنند. برای دست یابی به شریعت ناب، باید از اخذ شریعت، از افراد ناصالح و کژاندیش پرهیز کرد.

نقد و جرح و حتی دشنام دادن به برخی از صحابه کفر نیست. اعتقاد به عدالت صحابه نه از اصول و فروع دین و نه از ضروریاتی است که هر مسلمانی باید به آن معتقد باشد. بخاری در صحیح خود به نقل از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله آورده است:

بُئِيَ الْإِسْلَامُ عَلَى خَمْسٍ: شَهَادَةِ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَأَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ، وَإِقَامِ الصَّلَاةِ، وَإِيتَاءِ الزَّكَاةِ، وَالْحَجِّ، وَصَوْمِ رَمَضَانَ. (۱)

اسلام بر پنج ستون بنا نهاده شده است؛ گواهی به این که جز الله معبودی نیست و این که محمد رسول خداست و به پاداشتن نماز و پرداخت زکات و حج و روزه گرفتن در ماه رمضان.

خداوند در قرآن می فرماید:

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا آمِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَالْكِتَابِ الَّذِي نَزَّلَ عَلَيَّ رَسُولِهِ

ص: ۱۶۹

وَ الْكِتَابِ الَّذِي أَنْزَلَ مِنْ قَبْلُ وَ مَنْ يَكْفُرْ بِاللَّهِ وَ مَلَائِكَتِهِ وَ رُسُلِهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالًا بَعِيدًا (نساء: ۱۳۶).

ای کسانی که (به زبان) ایمان آورده اید، به خدا و رسول و کتابی که بر رسولش و رسولان پیشین فرستاده است، ایمان بیاورید و کسی که به خدا و ملائکه و رسول او و روز قیامت کفر ورزد، بسیار دور گم گشته است.

جایگاه عدالت صحابه در کدام اصل از این اصول است؟ آیا صحابه، رسول الهی اند و یا این که از ملائکه اند که سب آنان باعث کفر شود؟

کسی اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله را سب و لعن نمی کند و برتر دانستن برخی از اصحاب بر برخی دیگر، سب و لعن نیست. این که پیروان اهل بیت علیهم السلام با دلیل و برهان علی علیه السلام را برتر از همه صحابه می دانند، جرح و نقد دیگر اصحاب نیست و سب صحابه پنداشته نمی شود تا به بهانه سب صحابه، متهم شوند و هر تهمتی بر آنان روا و ریختن خون آنان مباح باشد؛ و گفته شود: «یهود و نصارا بر رافضه (شیعیان) در دو ویژگی برتری دارند؛ زیرا وقتی از یهود پرسیدند که بهترین افراد دین شما چه کسانی اند؟ گفتند: اصحاب موسی و نیز چون از نصارا پرسیده شد، گفتند: اصحاب عیسی، ولی آن گاه که از رافضه پرسیدند که بدترین مردم در دین شما چه کسانی اند، گفتند: یاران محمد صلی الله علیه و آله. بر اینان امر شد که برای اصحاب، طلب استغفار کنند، ولی به آنان دشنام می دهند» (۱).

باید از زشتی این گفته و گوینده به خدا پناه برد که چگونه بر پیروان اهل بیت چنین افترای عظیم و بهتان نابخشودنی را روا می دارد. چه کسی

ص: ۱۷۰

و از کدام عالم و فقیه شیعه در برابر چنین پرسش، چنان پاسخی شنیده است؟ در کدام کتاب معتبر، حتی غیر معتبر شیعه، چنین مطلبی آمده است که اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله بدترین مردمنند. این تهمت ها، جز از همان عالمان درباری که در دربار امویان و مروانیان شکمشان را از حرام می انباشتند و در خط معاویه گام بر می داشتند، ساخته نیست؛ معاویه ای که می گفت هر که را از پیروان علی علیه السلام یافتید، عطایا را از او ببرید و از هستی ساقطش کنید. بدین وسیله، با کوچک ترین بهانه ای، افراد بی گناهی را کشتند. حاکمان جور و ستم، هرگاه پیروان اهل بیت علیهم السلام را سر راه حکومت ستمگرانه خود می دیدند، به بهانه سب صحابه شماری نادان را رویاروی آنان قرار می دادند و فاجعه هایی به راه می انداختند و خود در گوشه ای نظاره گر ماجرا می شدند. عده ای از جاهلان را به نام شیعه، عَلم می کردند تا به برخی از صحابه دشنام گویند و سپس در برابر آنان، شماری را در دفاع از صحابه قرار می دادند، تا آن دو گروه به جان هم بیفتند و به یکدیگر مشغول باشند تا حاکم ستم پیشه آسوده خاطر به حکومت خود ادامه دهد. کم نیست چنین ماجراهایی که حتی برخی عالمان درباری نیز در کنار این حاکمان، آتش بر خرمن حق و حق مداران زدند؛ همانند آن چه که در عصر شیخ الطائفه طوسی رخ داد که خانه و کاشانه و کتاب خانه بزرگ او را آتش زدند و وی را برای هجرت از بغداد به نجف وادار کردند.

شمس الدین ذهبی در این باره می نویسد:

در چندین نوبت کتاب های ابوجعفر طوسی بزرگ شیعه و صاحب تصانیف، در رجه جامع القصر (بغداد) به آتش کشیدند و برای آن چه از

ص: ۱۷۱

نقد و اشکال بر سلف از او پدیدار گشت، (از ترس) پنهان شد. محل سکونتش در کرخ (بغداد) در محله رافضه (شیعیان) بود؛ پس از این (فاجعه) به کوفه رفت و بعدها در مشهد علی علیه السلام اقامت کرد و به تدریس فقه پرداخت. (۱)

مهارت و تسلط شیخ طوسی بر مذاهب اسلامی، بر کسی پوشیده نیست. او بدون دلیل سخنی نمی گفت و چون با دلیل و برهان برتری امام علی علیه السلام را بر دیگران اثبات می کرد، کار او اشکال و عیب جویی از سلف قلمداد می شود. از این رو، چندین بار کتاب خانه اش را آتش زدند. آیا از سر پژوهش و تحقیق سخن گفتن جرم است که مجازات آن نابودی خانه و کتاب خانه باشد.

با تأسف، برخی از عالمان درباری به جای این که دلیل و منطق را با دلیل و منطق پاسخ گویند، کوشیدند با استفاده از تعصب کور توده مردم و تحریف واقعیت ها، نقد صحابه را عیب جویی و سب صحابه قلمداد کنند.

ابن اثیر - مورخ مشهور اهل سنت - درباره حوادث سال ۴۰۷ ه. ق، می نویسد: در محرم این سال، وقتی معز بن بادیس (فرماندار تمام آفریقا) سواره در شهر قیروان می گذشت عده ای از مردم به او سلام کردند و برایش دعا نمودند. در این هنگام، از کنار جماعتی گذشت که به او سلام و تحیت نگفتند و به عزاداری مشغول بودند؛ چون درباره ایشان پرسید، به او گفتند که اینان رافضه اند و ابوبکر و عمر را دشنام می گویند. معز گفت: «رضای خدا بر ابوبکر و عمر باد». آن گاه [به دستور معز] مردم و

ص: ۱۷۲

مأموران به سوی دروازه مقلی قیروان - جایگاه شیعیان به هنگام عزاداری - به راه افتادند و آنان را به قتل رساندند... عامل اصلی این کشتار کارگزار شهر قیروان بود که آنان را به این کار تشویق می کرد. از شیعیان عده بی شماری کشته شدند و با آتش سوزانده شدند و شهر و دیارشان در تمام آفریقا به نابودی کشیده شد. البته عده ای به قصر منصور در نزدیکی قیروان پناه بردند، ولی مردم آنان را محاصره کرده و در تنگنا قرار دادند و آنان از شدت گرسنگی مجبور به خروج شدند و دسته دسته به قتل رسیدند. بیش تر شاعران، این واقعه را بیان کرده اند. (۱)

ص: ۱۷۳

۱- الکامل فی التاریخ، ج ۸، ص ۱۱۴.

بخش پنجم: شناسایی برخی از اصحاب و خواص

زیر فصل ها

فصل اول: اخبار پیامبر صلی الله علیه و آله از فتنه صحابه

فصل دوم: اصحاب شایسته

فصل اول: اخبار پیامبر صلی الله علیه و آله از فتنه صحابه

فصل اول: اخبار پیامبر صلی الله علیه و آله از فتنه صحابه

اساسا پایداری هر جامعه ای به سه عامل اصلی بستگی دارد:

۱. قانون؛ تا نظم را بر جامعه حاکم کند و جلو هرج و مرج را بگیرد و هر کسی را در موضع شایسته خود قرار دهد.

۲. حافظ قانون؛ رهبر شایسته و مجری دلسوزی که بر اجرای صحیح قانون در حق همه مردم نظارت دارد و از تبعیض ها و فسادها جلوگیری می کند.

۳. توده مردم؛ زیردستان فرمان برداری که گوش به فرمان مجری قانونند و از او می خواهند که قانون را در حق همه، برابر اجرا کند.

نهضت جهان شمول پیامبر صلی الله علیه و آله که از میان مردمی دور از علم و تمدن سرچشمه گرفت و به تحولی شگرف در آنان انجامید، نخست با دعوتی ساده آشکار شد: «قولوا لا اله الا الله تفلحوا؛ بگویند جز خدا معبودی نیست تا رستگار شوید.» ولی پس از گذشت سال ها تلاش و تحمل رنج و سختی ها از سوی پیامبر صلی الله علیه و آله و اصحاب برجسته و فداکارش، حکومتی در شهر مدینه بنیان نهاده شد.

ماندگاری این حکومت به سه عامل اساسی وابسته بود:

۱. قرآن کریم که بیانگر تمامی تکالیف فردی و اجتماعی بود و از

بیان هیچ وظیفه ای، فروگذار نبود: «ما فرطنا فی کتاب من شیء».

قانون کاملی که همه را یکسان می انگاشت و معیار یگانه اش تقوا بود.

یا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَىٰ وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ. (حجرات: ۱۳)

ای انسان، ما شما را از مرد و زن آفریدیم و شما را ملت ها و قبیله ها قرار دادیم تا همدیگر را بشناسید؛ همانا گرامی ترین شما نزد خدا باتقواترین شماست.

۲. حافظ قانون که خود پیامبر صلی الله علیه و آله بود. پیامبر قرآن مجسم بود و خداوند او را به بالاتر از حد عدالت، یعنی خلق عظیم ستود. «وانک لعلی خُلق عظیم؛ (قلم: ۴).

۳. توده های مردم آن چنان در شکل گیری و استواری نهضت تأثیر داشتند که خداوند درباره آنان فرمود: «هو الذی أیدک بنصره و بالمؤمنین؛ او تو را با یاری خود و با صحابی مؤمنان یاری کرد (انفال: ۶۲).

در این آیه، عامل دوم پیروزی، اصحاب مؤمن نامیده شده اند؛ همان اصحاب مؤمنی که به پیامبر صلی الله علیه و آله ایمان آورده بودند و خلق عظیم او را به همراه داشتند.

مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ وَالَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ تَرَاهُمْ رُكَّعًا سُجَّدًا يَبْتَغُونَ فَضْلًا مِنَ اللَّهِ وَرِضْوَانًا سِيمَاهُمْ فِي وُجُوهِهِمْ مِنْ أَثَرِ السُّجُودِ. (فتح: ۲۹)

محمد رسول خداست و کسانی که با اویند بر کافران شدید و سخت اند و میان خود بسیار مهربانند؛ آنان را در حال رکوع و سجود می بینی که فضل و رضوان الهی را می طلبند؛ اثر سجود را در چهره های آنان می بینی.

آنان چند ویژگی خاص داشتند: نخست این که با یکدیگر مهربان

بودند؛ نه آن که باهم دشمنی و کینه و جنگ و نزاع داشته باشند، بلکه دشمنی و کینه و جنگ را برای کافران قرار داده بودند؛ دوم آن که بنده خدا بودند؛ نه بنده هوا و هوس و سوم آن که همواره در پی رضای الهی بودند؛ نه خواهش های دنیوی و شهوت های مادی؛ ویژگی چهارم آنان نیز این بود که فرمان بردار رسول خدا بودند:

إِنَّ الَّذِينَ يُبَايِعُونَكَ إِنَّمَا يُبَايِعُونَ اللَّهَ يَدُ اللَّهِ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ. (فتح: ۱۰).

کسانی که با تو پیمان و بیعت (اطاعت) می بندند، بی گمان با خدا پیمان (اطاعت) بسته اند که دست خدا بالای دست (پیمان) آن ها است.

چنین بود که پیامبر صلی الله علیه و آله توانست، این نهضت بزرگ را استوار و پابرجا رهبری کند و خود حافظ و مجری آن باشد.

پیامبر صلی الله علیه و آله در دوران کوتاه زمام داری اش، کوشید تا نهضت خود را برای ابد پایدار قرار دهد و هم چون هر سیاست مدار آگاهی برای حفظ و حراست از آن بسیار رنج کشید.

قانون، ضمانتی الهی بود که به فرموده قرآن، هیچ تغییر و دگرگونی در آن پدید نمی آید: «إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ؛ بی گمان، ما قرآن را نازل کردیم و خود بر آن حافظیم» (حجر: ۹)

ولی آن چه درباره قانون احتمال داشت، تفسیر و تأویل آن بنا بر غرض های شخصی و حزبی بود. از این رو، پیامبر صلی الله علیه و آله اعلام خطر کرد و فرمود:

مَنْ فَسَّرَ الْقُرْآنَ بِرَأْيِهِ، فَلْيَتَّبِعْ أَمَقْعَدَهُ مِنَ النَّارِ.

کسی که قرآن را بر اساس اندیشه خود تفسیر کند، جایگاهش را در آتش جهنم آماده کند.

پیامبر صلی الله علیه و آله برای ماندگاری نهضت، به فکر جانشینی شایسته و

صالح برای خود افتاد تا حافظ نهضت باشد و قانون الهی را از تحریف و تفسیر به رأی بازدارد و حق هر صاحب حقی را بنا بر قانون به او بدهد. از این رو، در حجه الوداع باسابقه ترین و شایسته ترین صحابه را، از سوی خداوند به جانشینی خود برگزید و امام علی علیه السلام را خلیفه خود قرار داد، که این آیه نازل شد:

الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيْتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا (مائده: ۳)

امروز دینتان را برای شما کامل کردم و نعمت را برایتان تمام ساختم و برای شما راضی شدم که اسلام دینتان باشد.

تا مردم پس از او راه را گم نکنند و پس از علی علیه السلام نیز بر جانشینی اهل بیت همت گمارند.

إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ كِتَابَ اللَّهِ وَعِترَتِي أَهْلَ بَيْتِي مَا إِنْ تَمَسَّكْتُمْ بِهِمَا لَنْ تَضِلُّوا أَبَدًا. (۱)

بی گمان من دو چیز گران بها نزد شما بر جای می گذارم: کتاب خدا و عترتم (اهل بیت) آن گاه که به آن دو تمسک کنید، گمراه نمی گردید.

پیامبر درباره عنصر سوم پایداری نهضت؛ یعنی توده مردم نیز کوشش فراوانی کرد؛ چنان که در زمان حیات خود دست کم تمامی جزیره العرب را پیرو خود گرداند؛ هرچند برخی از قبیله ها و طایفه ها چنین می نمودند که همراه پیامبر و اسلام اند و او نیز از آنان می پذیرفت، ولی در این میان، گروهی از اصحاب خاص بودند که از سر صدق تا پای جان در کنار پیامبر صلی الله علیه و آله بودند و مسئولیتی عظیم برای تداوم نهضت بر عهده داشتند و سه عنصر قانون، رهبر و توده مردم را در جایگاه خود می گماردند. از این رو، پیامبر صلی الله علیه و آله نیز خطر را به آنان گوشزد می کرد؛ چنان که قرآن می فرماید:

ص: ۱۸۰

وما محمد، إلا رسول قد خلت من قبله الرسل أفان مات أو قتل انقلبتم على أعقابكم.

محمد جز فرستاده ای نیست که پیش از او فرستادگانی بودند، آیا اگر بمیرد یا کشته شود، به گذشته (جاهلیت) بر می گردید.

هم چنین می فرماید:

مَنْ يَزِدَّ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ فَسَوْفَ يَأْتِي اللَّهَ بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ. (مائده: ۵۴)

و هرکس از شما از دین خدا بر گردد، به زودی خداوند (به جایتان) قومی را خواهد آورد که آنان را دوست دارد و آنان نیز خدا را دوست دارند.

پیامبر صلی الله علیه و آله نیز همواره مسئولیت آنان را گوشزد می کرد تا بدانند مسئولیت آنان تنها استقرار حکومت حق نیست، بلکه باید برای تداوم نهضت نیز آماده شوند. از این رو، گاه می فرمود:

من بر اتمم، نه از مؤمن در هر اسم و نه از مشرک؛ زیرا ایمان مؤمن او را از (خطرسازی برای دین) باز می دارد و مشرک را خدا به وسیله شرکش نابود می کند. تنها کسانی که از آنان بر شما بیمناکم، آن هایی هستند که در دل، منافقند و به زبان دانا (به دین)؛ سخنانی دل پسند می گویند، ولی اعمال زشت و ناپسند دارند. (۱)

و گاه از نزدیک شدن فتنه ها خبر می داد؛ چنان که اسامه بن زید می گوید روزی پیامبر صلی الله علیه و آله بر بالای یکی از خانه های بزرگ شهر مدینه رفت و فرمود: «آیا می دانید چه می بینم؟» گفتند: «نه.»، فرمود: «می بینم همان گونه که خانه های شما در کنار هم جای گرفته، فتنه ها در لابه لای خانه های شما جای می گیرد.» و گاه می فرمود: «به خدا سوگند، من الان

ص: ۱۸۱

به حوضم (کوثر) می نگرم؛ در حالی که کلید گنج های زمین به من داده شده است. و الله من برای شما پس از خودم می ترسم که به دنیا بگرایید(۱) هم چنین گاه از نزدیک شدن شر خبر می داد. زینب دختر جحش (همسر پیامبر صلی الله علیه و آله) می گوید روزی پیامبر صلی الله علیه و آله هراسان نزد آمد و گفت: «لا اله الا الله، وای بر عرب از شری که نزدیک شده است. در چنین روزی، سدّ یا جوج و مأجوج این چنین گشوده شد.» آن گاه انگشتان خود را گشود. گفتیم: «ای رسول خدا، آیا با این که افراد صالح در نزد ما هستند، باز هلاک می گردیم.» فرمود: «آری، هنگامی که خبیث ها زیاد شوند(۲).» بدین جهت بر اصحاب لازم بود که چنین هشدارهایی را جدی بگیرند و در دام فتنه ها نیفتند و به مسئولیت بزرگ خود برای تداوم نهضت بکوشند و از پیامبر صلی الله علیه و آله راه در امان ماندن از فتنه ها را جویا گردند اما چنین نمودند بلکه برخی از اصحاب برای این که شر دامن آنان را نگیرد، درباره شر از پیامبر صلی الله علیه و آله می پرسیدند. حذیفه بن یمان (از اصحاب سرّ پیامبر صلی الله علیه و آله و کسی که اسم های منافقان را می دانست) یکی از آنان بود وی می گوید: «مردم همواره از رسول خدا صلی الله علیه و آله هراس می بردند، ولی من از ترس شر آنکه مبادا دامن گیرم شود. همواره از آن می پرسیدم: پس گفتیم: «ای رسول خدا، ما در گذشته در جاهلیت و شر به سر می بردیم، ولی خدا این خیر را برای ما آورد، آیا پس از این خیر شری در پیش است؟» فرمود: «آری». گفتیم: «آیا پس آن شر، خیری هم هست؟» فرمود: آری، ولی در آن فساد و اختلافی پدید

ص: ۱۸۲

۱- همان، ج ۴، ص ۲۱۲، ح ۳۵۹۷.

۲- همان، ح ۳۵۹۸.

می آید.» گفتم: «آن فساد و اختلاف چیست؟» فرمود: «طایفه ای به راهی، غیر آن راه که من فرا می خوانم، فرا می خوانند و از آنان معروف و منکر می بینی.» گفتم: «آیا پس از آن خیر، شری نیز هست؟» فرمود: «آری، فراخوانان به جهنم که هر کس آنان را اجابت کند، او را داخل جهنم می کنند.» گفتم: «ای رسول خدا صلی الله علیه و آله آنان را برایم توصیف نما.» فرمود: «آنان هم نژاد و هم زبان مایند.» گفتم: «اگر آن زمان را درک کردم، چه باید بکنم؟» فرمود: «با جماعت مسلمان و امامشان همراه باش.» گفتم: «اگر آنان جماعتی و امامی نداشته باشند چه کنم؟» فرمود: «از همه گروه ها کناره بگیر و اگر شده به تک درختی پناهنده شو، تا مرگت فرا رسد.» (۱)

در روایتی دیگر، پیامبر صلی الله علیه و آله درباره فتنه ها فرمود: «اختلاف و فساد، پیش روی مردی از اهل بیت من است.» (۲)

ابوسعید خدری نیز می گوید روزی در نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله نشستیم و حضرت اموال را تقسیم می کرد. ذوالخویصره که مردی از بنی تمیم بود، آمد و گفت: «ای رسول خدا، عدالت نما.» پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «وای بر تو، اگر من عدالت نورزم، چه کسی عدالت خواهد ورزید؛ اگر مرا عادل ندانی، زیان کار و بدبخت خواهی بود.» عمر گفت: «ای رسول خدا اجازه بده تا گردنش را بزنم.» پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «رهاش نما که او یارانی دارد که چنان نماز می خوانند که شما نمازتان را در برابر نماز آنان ناچیز می پندارید و هم چنین روزه تان را. آنان قرآن می خوانند، ولی از

ص: ۱۸۳

۱- همان، ص ۲۱۵.

۲- النهایه، ج ۲، ص ۱۰۹، ماده «دخن».

حلقوم آنان فراتر نمی رود (و به مغز آنان نمی رسد و آن را درک نمی کنند)؛ آنان همان گونه که تیر از کمان خارج می گردد، از دین خارج می شوند. نشانه آنان مرد سیاهی است که یکی از بازوانش مانند پستان برآمدگی دارد و در حال افتراق مردم، از دین خارج می شوند».

ابوسعید گواهی می دهد که این حدیث را از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیده است. هم چنین گواهی می دهد که علی علیه السلام با آنان جنگید؛ در حالی که وی با او همراه بوده است که علی علیه السلام دستور داد تا مردی را با چنین اوصافی بیابند و آنان گشتند و جسدش را (در جنگ نهروان) آوردند و او را با همان اوصافی که پیامبر صلی الله علیه و آله فرموده بود، یافته اند.

خلاصه آن که پیامبر صلی الله علیه و آله از فتنه ای پس از رحلتش از سوی خواص امت، خبر می داد؛ شری که به عرب نزدیک شده و عده ای منافق آن را پیش خواهند آورد. آنان مشرک نشده اند، بلکه به دنیا گراییده اند و به جای خداپرستی که در زمان پیامبر صلی الله علیه و آله داشتند («تراهم رکعا سجدا»)، به هواپرستی و مقام و مال و جاه دل خوش خواهند شد و به مسئولیت خود عمل نخواهند کرد. به تصریح روایت حذیفه بن یمان، پس از پیامبر صلی الله علیه و آله این شر روی داد و پس از آن نیز خیر همراه با فتنه بود.

این خیر همراه با فتنه، به زمان مردی از اهل بیت مربوط است و به تصریح روایت ابوسعید این فتنه و فساد در روزگار علی علیه السلام رخ داد. یکی از این فتنه ها، فتنه مارقین بود که ابوسعید خود گواه صدق آن بوده است و پس از علی علیه السلام دوباره روزگار شر پیش آمد. این همان چیزی است که در موثق ترین و معتبرترین منبع حدیثی اهل سنت، یعنی صحیح بخاری آورده شده است؛ بی گمان شر اول کنار زدن علی بن ابی طالب از

صحنه سیاسی و حکومت بود و به همین دلیل، اندیشمند مشهور اهل سنت، امام محمد غزالی در کتاب سر العالمین در توضیح حدیث «من كنت مولاه فعلي مولا»^(۱) و این که عمر به علی علیه السلام گفت: «بخِ بخِ، اصبحت مولی کل مؤمن و مؤمنه؛ تهنیت باد که سرور هر زن و مرد مؤمن گشتی.» می گوید:

«این سخن عمر) رضایت به خلافت و تسلیم شدنش به آن بود، ولی بعد حب مقام و ریاست و گرفتن پرچم های بزرگ و گرفتن امر و نهی خلافت، سبب آن شد که هوای نفس بر او چیره گردد و آنان (اصحاب) را به سوی مخالفت کشاند، پس عهد را پشت سر نهادند و به بهای اندک فروختند و چه بد معامله ای کردند.»^(۲)

این سخن شیعه و پیروان اهل بیت نیست، بلکه اعتراف عالمی بزرگ از اهل تسنن است. همان که شمس الدین ذهبی وی را چنین می ستاید: «شیخ، امام، دریا صفت حجت الاسلام، اعجوبه روزگار، زینت دین، ابوحامد محمد غزالی، شافعی مذهب که صاحب تألیفات و زیرکی های فراوان بود.»^(۳)

ص: ۱۸۵

۱- حدیث مشهور و متواتر در نزد فریقین.

۲- سیر اعلام نبلا، ج ۱۹، ص ۳۲۸.

۳- همان، ص ۳۲۳.

برخلاف تهمت هایی که برخی جاهلان به پیروان اهل بیت علیهم السلام می زنند و آنان را دشمن صحابه پیامبر صلی الله علیه و آله و دشنام دهنده به آنان می دانند، شیعه برای اصحاب وفادار و مخلص و شایسته، احترام بسیاری قایل است و آنان را الگوی صبر و پایداری و وفاداری و صدق و صفا می داند؛ به ویژه اصحابی که پیمان خود را با پیامبر صلی الله علیه و آله نگسستند و پس از پیامبر صلی الله علیه و آله نیز به سیره او وفادار ماندند و اهل هوا و هوس نشدند. (۱) شما را این گونه صحابه کم نبوده اند که برخی در زمان خود پیامبر صلی الله علیه و آله و پس از او، به نام شیعه علی علیه السلام معروف بودند که برخی از عالمان شیعه از جمله علامه شرف الدین در کتاب الفصول المهمه نام برخی از آنان را آورده است. هم چنین علامه سیدعلی خان مدنی نیز در کتاب الدرجات الرفیعه نام ها و شرح احوال آنان را آورده است.

مسعودی کسانی را که در صفین بودند و در جنگ بدر نیز حضور داشتند، هشتاد و هفت نفر می شمرد که هفده تن از آنان از مهاجران و هفتاد نفرشان نیز از انصار بوده اند. هم چنین از بیعت کنندگان در زیر

ص: ۱۸۶

۱- شاهد صدق این مدعا دعای سیدالساجدین علی بن الحسین علیه السلام در دعای چهارم صحیفه سجاده است که اصحاب وفادار را به نیکی می ستاید.

درخت (بیعت رضوان) در این جنگ، نهصد نفر بوده اند. نیز صحابه ای که در جنگ صفین در کنار علی علیه السلام بودند، تعدادشان را دو هزار و هشت صد نفر می داند. (۱)

این در حالی است که در سپاه معاویه از صحابه تنها سه تن حضور داشت؛ نعمان بن بشیر، محمد بن مسلمه، عمرو بن عاص. حال آیا معقول است که گفته شود، شیعیان به صحابه دشنام می دهند؛ صحابه ای که در کنار امامشان و در دفاع از او، این چنین حضور یافته و تا پای جان مبارزه کرده اند.

از این رو، این نوشتار را با آوردن نام برخی از اصحاب برجسته که از پیروان و شیعیان علی علیه السلام نیز بوده اند، پی می گیریم.

۱. ابورافع قبطنی (اسلم) غلام رسول الله صلی الله علیه و آله؛ نخستین نویسنده شیعه

وی از بزرگان اصحاب علی علیه السلام و مسئول بیت المال در کوفه بود که در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله اسلام آورد و در همه جنگ های آن حضرت و علی علیه السلام حضور داشت. او نخستین نویسنده در شیعه است و کتاب السنن و الاحکام و القضا یا را نگاشت. اکثر کتاب های رجال و تراجم شیعه و سنی، به وصف حال و ذکر مناقبش پرداخته اند. (۲)

ص: ۱۸۷

-
- ۱- مروج الذهب، ج ۲، ص ۳۵۲.
 - ۲- رجال نجاشی، ص ۴؛ طبقات ابن سعد، ج ۴، ص ۷۳؛ استیعاب، ج ۴، ص ۱۶۵۶؛ اسد الغابه، ج ۱، ص ۵۲؛ الاصابه، ج ۱۱، ص ۱۲۸؛ قاموس الرجال، ج ۱، ص ۱۲۶؛ سیر اعلام نبلا، ج ۲، ص ۱۶.

۲. ابوذر غفاری (جندب بن جناده)؛ اسوه پایداری بر حفظ اصول

ابوذر پنجمین نفری است که اسلام را برگزید و پس از اظهار اسلام، برای دعوت قبیله اش غفار به آن جا رفت. از این رو، در جنگ بدر و احد و خندق حضور نداشت، ولی پس از آن همواره همراه پیامبر شد و به مقامی رسید که پیامبر صلی الله علیه و آله درباره اش فرمود:

آسمان بر کسی سایه نیفکند و زمین در خود جای نداد که هم چون ابوذر راستگو و صریح گفتار باشد؛ تنها می زید و تنها می میرد و تنها برانگیخته می شود و تنها به بهشت در می آید.

وی یکی از چهار نفری است که خداوند پیامبرش را به دوست داری آنان امر کرده است. او پس از رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله همواره مدافع ولایت بود و در راه امر به معروف و نهی از منکر کشته شد. مناقبش بی شمار است و در بیش تر کتاب های شیعه و سنی، افکار و اوصافش آمده است. (۱)

۳. ابویوب انصاری؛ سرباز پا در رکاب

خالد بن زید معروف به ابویوب انصاری، نخستین میزبان پیامبر صلی الله علیه و آله در هجرت به مدینه و از دلاوران بی مانند جنگ های پیامبر صلی الله علیه و آله بود که لحظه ای از مبارزه دست نکشید. او در جنگ های علی علیه السلام نیز همواره در کنارش بود و سرانجام در جنگ با روم در سال ۵۲ هجری در نزدیک قسطنطنیه بیمار گردید و رخت از جهان بر بست و همان جا به خاک سپرده شد. (۲)

ص: ۱۸۸

-
- ۱- شیخ عباس قمی، منتهی الآمال، ج ۱، ص ۲۲۲؛ رجال کشی، ج ۱، ص ۹۸؛ قاموس الرجال، ج ۲، ص ۷۲۶؛ سیر اعلام نبلا، ج ۲، ص ۴۶؛ طبقات ابن سعد، ج ۴، ص ۲۱۹؛ تاریخ طبری، ج ۴، ص ۲۸۳؛ انساب الاشراف، ج ۴، ص ۵۴۱.
 - ۲- منتهی الآمال، ج ۱، ص ۲۳۱؛ رجال کشی، ج ۱، ص ۱۶۸؛ قاموس الرجال، ج ۴، ص ۱۱۵؛ سیر اعلام نبلا، ج ۲، ص ۴۰۲؛ طبقات ابن سعد، ج ۳، ص ۴۸۶.

۴. بلال بن رباح حبشی؛ مؤذن پیامبر صلی الله علیه و آله

مناقب بلال مشهورتر از آن است که در وصف بگنجد. در فضلش همین بس که امام صادق علیه السلام درباره اش فرمود: «رحم الله بلالاً کان یحبنا اهل البیت؛ رحمت خدا بر بلال باد که ما اهل بیت را دوست داشت.»

وی از اصحاب بدری رسول خدا صلی الله علیه و آله بود که در دیگر جنگ های آن حضرت نیز به دفاع از دین پرداخت. وی همواره مؤذن پیامبر صلی الله علیه و آله و مسئول بیت المال آن حضرت بود که پس از رحلت حضرتش هیچ گاه برای دیگران اذان نگفت و سرانجام در سال ۱۸ یا ۲۰ هجری در شام بر اثر طاعون درگذشت. (۱)

۵. جابر بن عبدالله انصاری؛ مبلغ ولایت اهل بیت علیهم السلام

از اصحاب برجسته ای که در بیعت رضوان و در جنگ بدر و دیگر غزوه ها حضور داشته است و آخرین نفر از اصحاب بیعت رضوان بوده که چشم از جهان فرو بست و بیش از ۹۰ سال عمر نمود. از همراهان حضرت امیرمؤمنان و از محبان اهل بیت علیهم السلام بود که در مدینه می گشت و می گفت: «علی خیر البشر فمن أبی فقد کفر.»

امام صادق علیه السلام درباره اش فرمود: «جابر درباره ما اهل بیت علیهم السلام انقطاع داشت.» در مسجد رسول خدا صلی الله علیه و آله با عمامه سیاه می نشست و می گفت: «یا باقرالعلم یا باقرالعلم.» مردم مدینه می گفتند او هذیان می گوید، ولی جابر می گفت: «من هذیان نمی گویم، بلکه از پیامبر صلی الله علیه و آله شنیدم

ص: ۱۸۹

۱- رجال کشی، ج ۱، ص ۱۸۹؛ قاموس الرجال، ج ۲، ص ۳۹۲؛ حلیه الاولیا، ج ۱، ص ۱۴۷؛ سیر اعلام نبلا، ج ۱، ص ۳۴۷.

که فرمود: تو مردی را از اهل بیتم که هم نام و هم قیافه من است، دیدار خواهی کرد، که شکافنده علم است». از این رو، او را چنین می خوانند. فضایل و مناقبش بی شمار است و اکثر کتاب های تاریخ و رجال و تراجم بدان پرداخته اند.^(۱)

۶. حجر بن عدی کندی؛ شهید راه ولایت

از اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله و امیر مؤمنان است که زهد و عبادتش در عرب مشهور است؛ زیرا وی شبانه روز هزار رکعت نماز می خواند. وی از فاضلان اصحاب بود و با کمی سن از بزرگان آنان و مستجاب الدعوه بود. وی فاتح مرج عذرای شام است که سرانجام در همان مکان در سال ۵۱ به دستور معاویه به دلیل دفاع از علی علیه السلام و جلوگیری از سب و لعن آن حضرت به همراه عده ای به شهادت رسید. قتل او یکی از چندین کار زشتی بود که امام حسین علیه السلام در اعتراض بر رفتارهای ناشایست معاویه، نامه ای به او نگاشت و عملش را تقبیح کرد.^(۲)

۷. حذیفه بن یمان؛ رازدار پیامبر صلی الله علیه و آله

دلاور میدان های نبرد و حاکم زاهد که از اصحاب سِرّ پیامبر صلی الله علیه و آله بود. پیامبر اسم های منافقان و فتنه هایی را که در امت واقع می شد، به او آموخت. از این رو، هرگاه وی بر جنازه شخصی حاضر نمی گشت خلیفه

ص: ۱۹۰

-
- ۱- منتهی الآمال، ج ۱، ص ۲۲۹؛ قاموس الرجال، ج ۲، ص ۵۱۴؛ سیر اعلام نبلا، ج ۳، ص ۱۸۹؛ رجال کشی، ج ۱، ص ۲۰۵.
 - ۲- منتهی الآمال، ج ۱، ص ۳۷۰؛ قاموس الرجال، ج ۳، ص ۱۲۲؛ مروج الذهب، ج ۳، ص ۱۸۸؛ سیر اعلام نبلا، ج ۳، ص ۴۶۲؛ طبقات ابن سعد، ج ۶، ص ۲۱۷؛ الکامل، ج ۳، ص ۴۷۲؛ البدایه و النهایه، ج ۸، ص ۴۹.

دوم حاضر نمی شد، بر جنازه وی نماز بگذارد زیرا وی را منافق می دانست وی از جمله هفت تنی است که اجازه یافت که شبانه بر پیکر فاطمه علیهاالسلام نماز بگذارد. مدتی حاکم مداین بود و هنگامی که رهسپار مداین گردید، بر خری سوار بود. از این رو، از مردم خواست تنها شکم او و خرش را سیر کنند. او پس از سال ها، هم چنان با زهد و سادگی به سر برد تا این که خبر بیعت مردم با علی علیه السلام به او رسید. در این زمان، سپاس الهی را به جای آورد که توفیق درک چنین زمانی را پیدا کرده است. سپس به دو فرزندش صفوان و سعید توصیه کرد که ملازم امیرمؤمنان باشند؛ زیرا فتنه ها در پیش رو بود. آن دو وصیت پدر را عمل کردند و هر دو در صفین در رکاب حضرتش به شهادت رسیدند و خود حذیفه نیز پس از چهل روز از بیعت، چشم از جهان بر بست. مناقب وی در اکثر کتاب های شیعه و سنی آمده و همگی مقام شامخ وی را ستوده اند. (۱)

۸. خُباب بن ارت؛ الگوی مجاهدان

وی از نخستین مسلمانانی است که در راه عقیده، شکنجه فراوان دید و از اصحاب بدر و دیگر غزوه ها بود. در صفین و نهروان نیز حضور داشت و پس از سالیان دراز مبارزه و جهاد، سرانجام در سال ۳۷ هجری چشم از جهان فرو بست و امیرمؤمنان بر پیکرش نماز گزارد و در رثایش چنین فرمود:

ص: ۱۹۱

۱- منتهی الآمال، ج ۱، ص ۲۳۰؛ رجال کشی، ج ۱، ص ۱۶۰؛ سیر اعلام نبلا، ج ۲، ص ۳۶۱؛ طبقات ابن سعد، ج ۶، ص ۱۵ و ج ۷، ص ۳۱۷؛ حلیه الاولیاء، ج ۱، ص ۲۷۰؛ قاموس الرجال، ج ۳، ص ۴۱.

يَرْحَمُ اللَّهُ مَخْبَأًا لَقَدْ اسْلَمَ رَاغِبًا وَ هَاجَرَ طَائِعًا وَ قَنَحَ بِالْكَفَافِ وَ رَضِيَ عَنِ اللَّهِ وَ عَاشَ مُجَاهِدًا. (۱)

خدا خیب (بن ارت) را رحمت کند که با رغبت مسلمان شد و از روی فرمان برداری هجرت کرده و با قناعت زندگانی گذارند و از خدا راضی بود و مجاهد زندگی کرد. (۲)

۹. خزیمه بن ثابت؛ ذوالشهادتین و شهید در راه حق

از اصحاب بدر و از یاران برگزیده امیرمؤمنان بود که در جنگ های جمل و صفین رشادت ها از خود نشان داد و پس از شهادت عمار داخل خیمه خود شد و سلاحش را آبدیده کرد و غسل شهادت ساخت و آن گاه، بر لشکر معاویه حمله ور شد و آن قدر جنگید تا سرانجام در راه دفاع از حریم ولایت جان باخت و شهید شاهد راه حق گردید و امیرمؤمنان در سوگش چنین فرمود:

کجایند برادرانم که بر طریق مستقیم بودند و بر حق رفتند؛ کجا است ذوالشهادتین. (۳)

۱۰. سلمان فارسی؛ لقمان امت

وی از اصحاب برجسته پیامبر صلی الله علیه و آله است که به مرتبه ای از ایمان رسید که پیامبر صلی الله علیه و آله در وصفش فرمود:

ص: ۱۹۲

۱- نهج البلاغه، قصار ۴۳.

۲- قاموس الرجال، ج ۴، ص ۱۵۵؛ طبقات ابن سعد، ج ۳، ص ۱۶۴؛ سیر اعلام نبلا، ج ۲، ص ۳۲۳.

۳- منتهی الآمال، ج ۱، ص ۲۳۳؛ رجال کشی، ج ۱، ص ۲۶۰؛ قاموس الرجال، ج ۴، ص ۱۶۹؛ شرح نهج البلاغه، ج ۱۰، ص ۱۰۸؛ طبقات ابن سعد، ج ۴، ص ۳۷۸.

سلمانٌ بَحْرٌ لَا يُنْزَفُ وَ كَنْزٌ لَا يُنْفَذُ سَلْمَانٌ مِّنْ أَهْلِ الْبَيْتِ يَمْنَحُ الْحِكْمَةَ وَ يُؤْتِي الْبُرْهَانَ.

سلمان دریای عمیق و گنج بی پایان است؛ سلمان از ما اهل بیت است که حکمت می بخشد و برهان می دهد.

و علی علیه السلام نیز درباره اش فرمود:

همانند لقمان حکیم این امت (سلمان) برای شما چه کسی است؛ او مردی از ما و در کنار ما اهل بیت بود که علم اول و آخر و کتاب اول و آخر را فرا گرفته بود. او دریایی بی پایان بود.

او یکی از ارکان چهارگانه بود که پیامبر صلی الله علیه و آله به دوست داری آنان مأمور گردید. وی از جمله دوازده نفری است که پس از رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله، از بیعت با خلیفه اول سرباز زد و در طریق اهل بیت سیر کرد و بر همین طریق نیز چشم از جهان فرو بست. مناقبش بیش از آن است که در گفته آید. امام صادق علیه السلام وی را صاحب اسم اعظم می دانست که به آخرین درجه ایمان؛ یعنی درجه دهم راه یافته بود و امام باقر علیه السلام نیز فرمود:

نگوید سلمان فارسی، بلکه بگوید سلمان محمدی؛ زیرا او مردی از ما اهل بیت علیهم السلام است. (۱)

۱۱. عمار بن یاسر؛ میزان حق گرایان

وی از نخستین مسلمانان است که مورد شکنجه و آزار مشرکان قریش

ص: ۱۹۳

۱- منتهی الآمال، ج ۱، ص ۲۱۹؛ قاموس الرجال، ج ۵، ص ۱۸۳؛ سلمان فارسی، جعفر مرتضی عاملی؛ سیر اعلام نبلا، ج ۱، ص ۵۰۵؛ رجال کشی، ج ۱، ص ۲۶؛ طبقات ابن سعد، ج ۴، ص ۵۴؛ تاریخ بغداد، ج ۱، ص ۱۶۳.

قرار گرفت و پدر و مادرش زیر شکنجه مشرکان به شهادت رسیدند. از مهاجران به حبشه و نمازگزاران به سوی دو قبله بود. در ایمان، بدان پایه دست یافت که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «سر تا پای عمار سرشار از ایمان است».

شکاگان در حقانیت علی علیه السلام در جنگ صفین، او را شاخص حق قرار داده بودند؛ زیرا پیامبر صلی الله علیه و آله فرموده بود:

عمار با حق و حق با عمار است، هر کجا که باشد؛ عمار هم چون پوست مابین چشم و بینی من است؛ گروه سرکش و یاغی او را خواهند گشت.

این چنین بود که وی در سال ۳۷ هجری، در سن نود سالگی در رکاب علی علیه السلام در صفین به شهادت رسید و شک و ریب را از دل های شکاکان زدود و وقتی از علی علیه السلام درباره عمار پرسیدند، فرمود:

او مردی بود که ایمان با گوشت و پوست و موی و خونس در آمیخته بود و وقتی رفت حق را نیز با خود برد و آتش جهنم را نسزد که از او چیزی را بسوزاند. (۱)

۱۲. عبدالله بن عباس؛ دانشمند امت

وی از عالمان به تفسیر و تأویل قرآن بود که علوم خود را از محضر امیرمؤمنان فرا گرفت و در آن بدان پایه دست یافت که علی علیه السلام فرمود: «عبدالله از پشت پرده ای نازک به غیب می نگرد».

در شأنش همین بس که دعای پیامبر صلی الله علیه و آله در حقش مستجاب شد، آن جا که فرمود:

ص: ۱۹۴

۱- منتهی الآمال، ج ۱، ص ۲۳۹؛ شرح نهج البلاغه، ج ۱۰، ص ۱۰۲؛ قاموس الرجال، ج ۸، ص ۳۲؛ رجال کشی، ج ۱، ص ۱۲۶؛ سیر اعلام نبلا، ج ۱، ص ۴۰۶؛ طبقات ابن سعد، ج ۳، ص ۱۷۶.

«اللهم فقهه في الدين وعلّمه التّأويل؛ بارالها او را فقيه و غور کننده در دين و عالم به تأويل قرآن قرار ده».

چنين بود که مرجع مسلمانان در تفسير و تأويل قرآن گشت و مورد عنايت عامه و خاصه شد. وی در سال ۶۸ هجری در مدینه بدرود حیات گفت. (۱)

۱۳. سخاوتمند عدی بن حاتم طایبی؛ جان نثار ولایت

او فرزند سخاوتمند معروف عرب جاهلیت؛ یعنی حاتم طایبی است که در سال هفتم اسلام آورد و از آن پس همراه رسول خدا صلی الله علیه و آله شد. وی پس از به حکومت رسیدن علی علیه السلام، همگام با امیرمؤمنان گردید و در جنگ جمل چشم او و یک فرزندش به نام محمد کور شد و در جنگ نهروان فرزند دیگرش را در راه دفاع از ولایت نثار کرد.

روزی معاویه به وی گفت: «ای عدی پسرانت چه شدند؟» گفت: «کشته شدند.» معاویه گفت: «علی علیه السلام با تو انصاف نکرد که پسرانت را به کشتن داد و فرزندانش را حفظ کرد.» عدی گفت: «من با او انصاف نکردم که وی کشته شد و من ماندم.»

وی پس از عمری طولانی، در سال ۶۱ هجری در ۱۲۰ سالگی، در کوفه درگذشت. (۲)

ص: ۱۹۵

-
- ۱- التفسیر المفسرون، ج ۱، ص ۲۲۴؛ قاموس الرجال، ج ۶، ص ۴۱۸؛ سیر اعلام نبلا، ج ۳، ص ۳۳۱؛ طبقات ابن سعد، ج ۲، ص ۳۶۵؛ تاریخ بغداد، ج ۱، ص ۱۷۳؛ تاریخ الاسلام، ج ۳، ص ۳۰.
 - ۲- منتهی الآمال، ج ۱، ص ۳۸۹؛ قاموس الرجال، ج ۷، ص ۱۸۱؛ سیر اعلام نبلا، ج ۳، ص ۱۶۲؛ طبقات ابن سعد، ج ۶، ص ۲۶؛ تاریخ بغداد، ج ۱، ص ۱۸۹.

او نیز از ارکان چهارگانه است که پیامبر صلی الله علیه و آله مأمور به دوست داری آنان بود. از پیش روان در اسلام و از جمله سه نفری بود که در کنار سلمان و ابوذر، هیچ گاه در حقانیت علی بن ابی طالب به خود شک و تردیدی راه نداد و در خط مستقیم ولایت گام برداشت. فضیلت ها و منقبت های وی بیش از اندازه توصیف است. تاریخ نگاران و سیره نویسان و عالمان رجال، در ستایش وی و ذکر منقبت هایش هم رأیند و بیش تر کتاب ها اوصاف او را یاد کرده اند. امام صادق علیه السلام درباره جایگاه وی در میان امت فرمود:

همانا مقام مقداد بن اسود در این امت، همانند جایگاه حرف الف در قرآن است که چیزی جای گزین آن نیست.

وی سرانجام پس از هفتاد سال زندگی با عزت، سرانجام در سال ۳۳ هجری در جَرَف در یک فرسخی مدینه در گذشت و در بقیع به خاک سپرده شد. (۱)

آن چه گفته شد گل چینی از میان صدها تن از اصحاب برجسته پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله است که در خط ولایت گام برداشتند و جانشان در طبق اخلاص گذاشتند تا نثار حق کنند و از این گونه افراد، کم نبوده اند و حضرت امیرمؤمنان علیه السلام نیز به آنان عنایت داشت، ولی در این جا برای پرهیز از طولانی شدن مطلب از توصیف خصال نیکشان پرهیز شد؛ افرادی مانند: مالک بن تیهان، محمد بن ابی بکر، عمرو بن حمق،

ص: ۱۹۶

۱- منتهی الآمال، ج ۱، ص ۲۲۷؛ طبقات ابن سعد، ۳/۱/۱۴۴؛ قاموس الرجال، ج ۱۰، ص ۲۲۷؛ حلیه الاولیا، ج ۱، ص ۱۷۲.

ابوالاسود دوئلی، ابی بن کعب، ابوفضاله انصاری، سهل بن خیف، عثمان بن خیف، صعصعه بن صوهان، صیحان بن صوحان، زید بن صوحان، ابان بن سعید بن عاص، خالد بن سعید بن عاص، عبدالله بن جعفر، عبدالله بن بدیل بن ورقا، عبدالله بن مسعود، عبدالله بن خباب بن ارت، عبیدالله بن ابی رافع، عبدالرحمن بن بدیل بن ورقاء خزاعی، علی بن ابی رافع، عباد بن صامت بن قیس، قیس بن سعد بن عباد، عبیدالله بن عباس، قثم بن عباس، هاشم بن عتبہ بن ابی وقاص و صدہا تن دیگر از اصحاب برجسته پیامبر صلی الله علیه و آله که در بیشتر غزوه‌ها، به ویژه در جنگ بدر و در بیعت رضوان حضور داشتند و سرانجام در زمان زمامداری امیرمؤمنان در کنار وی و در برابر ناکثان و قاسطان و مارقان قرار گرفتند و عده بسیاری از آنان به فیض شهادت رسیدند که ذکر جمیل و خصال جلیل آنان مجال دیگر می‌طلبد. از این رو، پایان گفتار را با بیان زیبای امام زین العابدین و سیدالساجدین علی بن الحسین علیه السلام به پایان می‌بریم. حضرتش در دعای چهارم صحیفه سجادیه می‌فرماید:

خداوندا، به اصحاب گرامی محمد صلی الله علیه و آله درود بفرست که حق صحبت ادا کرده‌اند و تکلیف دوستی را به درستی ایفا داشته‌اند؛ آنان که در رنج‌ها و مشقت‌ها، در پیکارهای خونین، در مهلکه‌ها و معرکه‌ها از مرگ نهراسیده‌اند و پروانه وار پیرامون شمع وجودش پرواز کرده‌اند.

آنان که به تصدیق و تعظیم وی پیشی گرفتند و صمیمانه از سویدای قلب و خلوص باطن به ندای وی پاسخ گفته‌اند و در برابر حجت الهی از بزرگ‌نمایی و ستیز پرهیز داشته‌اند و در راه اعلای کلمه توحید و ترویج دین مقدس اسلام خانه و خانمان خویش را ترک گفته‌اند و

چشم کشیده اند تا نام محمد صلی الله علیه و آله را به نبوت استوار دارند و دین وی را بر مراسم پلید جاهلیت چیرگی بخشند.
پروردگارا، بر اصحاب محمد صلی الله علیه و آله درود فرست که از جان و دل دوستش می داشته اند و به جای متاع دنیا کالای عشق و محبت به بازار آورده اند و تجارتنی که هرگز زیان نمی پذیرد، به پیش گرفته اند.
بر اصحاب محمد صلی الله علیه و آله درود باد که برای عقیده والای خویش، رنج هجرت و غم غربت را بر خویشان هموار کرده اند و از قبیله ها و عشیره های خویش که بت می پرستیدند، بریدند و به مردان خداپرست پیوستند و اسلام را ملاک قربت و قرابت شمردند.

خداوندا، در دستگاه خداوندی تو خللی راه نیابد و ذات اقدس و اعلای تو را عارضه فراموشی فرا نگیرد.

خداوندا، این زحمت ها و رنج ها را با رحمت ها و مرحمت های خویش پاداش فرمای.

ص: ۱۹۸

بخش ششم: همراه با برنامه سازان

اشاره

بخش ششم: همراه با برنامه سازان

زیر فصل ها

توصیه هایی به برنامه سازان

پیشنهاد های برنامه ای

پرسش های کارشناسی

پرسش های مصاحبه ای

ص: ۱۹۹

یکی از رسالت‌های مهم رسانه‌های گروهی به ویژه صدا و سیما به عنوان بیان‌کننده عقیده و دیدگاه‌های مکتب اهل بیت علیهم السلام، توجه به تاریخ اسلام و نقد و ارزیابی نقاط روشن و نقاط مبهم و نیز لغزش‌گاه‌های خواص در قالب هنری است.

برخی از نقش‌آفرینان صحنه‌های مبارزه و ایثار و راست‌قامتانی که برای اعتلای اسلام، از جان و مال خود گذشته‌اند، پس از آن همه جان‌فشانی‌ها، با گذشت زمان در آزمون‌های بعدی زندگی شان لغزیدند و برخی دیگر، همچنان ثابت قدم و استوار در مکتب اهل بیت علیهم السلام گام برداشتند و به توصیه رسول خدا صلی الله علیه و آله به کتاب و عترت تمسک جستند و به ایفای نقش پرداختند. توجه به چنین نمادهایی بایسته و در خور توجه ویژه است تا اگر برای هر نسل نخواستند جوایز حقیقت و کمال باشد تا در سایه همت خود و سیره پاکان گذشته، چراغ راه هدایتی برای آینده خود روشن کنند و در مسیر سرفرازی گام برده‌اند تا از لغزشگاه‌ها احتمالی درامان باشند. توجه به خواص و اصحاب برجسته پیامبر صلی الله علیه و آله از جهتی دیگر نیز اهمیت دارد و آن مبارزه با تبلیغات گسترده و اغواگریانه‌ای است که می‌کوشد پیروان اهل بیت را منکر فضایل همه صحابه و دشمنی اصحاب معرفی کند. تبلیغاتی که در عده‌ای ساده دل و

حتی برخی عالم نمایان تأثیر گذاشته و آنان را به واکنش واداشته است تا در دفاع از صحابه، خون شیعیان و پیروان اهل بیت را هدر بدانند و برخی حتی با انکار مسلمات تاریخی و حتی عقیدتی هم کیشان خود بگویند: «خلیفه برحق مسلمین پس از عثمان معاویه بود، نه علی و بعد از معاویه نیز جانشین او به پسرش یزید می رسید و نه به حسین بن علی»^(۱) و آن دیگری نیز برخلاف عقیده راسخ خود به عدالت همه صحابه، بگوید:

یزید صالح تر و بهتر از امام حسین علیه السلام بود.^(۲)

حال آنکه اگر نبود آن همه سخنان رسول خدا صلی الله علیه و آله در شأن فرزندش حسین علیه السلام که مورد اعتراف همه مسلمانان است، خود عقیده به عدالت همه صحابه برای برتری حسین علیه السلام که از اصحاب به شمار می رفت بر امثال یزید که از تابعینی دانسته می شود کافی بود، ولی تعصب کور و نادانی، چشم و گوش و هوش را می برد و بصیرت را می گیرد و انسان را به ورطه لجاجت و انکار حق و واقعیات می کشاند.

از این رو، بررسی مقام و شخصیت صحابه برجسته ای که در جنگ های صدر اسلام در رکاب رسول خدا بودند یا آنانی که پس از رسول خدا صلی الله علیه و آله در مسیر اهل بیت علیهم السلام گام برداشتند؛ مانند سلمان و بلال و حذیفه و ابوذر که پیش از حکومت امیرالمؤمنین جان باختند و برخی که در کنار آن حضرت و یا بعدها در کنار امام حسن علیه السلام یا واقعه عاشورا

ص: ۲۰۲

۱- محمد احمد عباسی، تحقیق مزید به سلسله خلافت معاویه و یزید، لیاقت آباد کراچی، مکتبه محمود، انجمن پریس، ۱۹۸۲

۲- عظیم الدین صدیقی، امیرالمؤمنین یزید بن معاویه، ص ۳۵ کراچی مجلس حضرت عثمان، سال ۱۳۹۵ ه . ق.

حضور داشتند در خورشایان توجه است، ولی با کمال تأسف باید پذیرفت که صدا و سیما با وجود موفقیت در ساخت برخی فیلم های ماندگار مذهبی و دینی و تاریخی، در نمایاندن چهره اصحاب برجسته پیامبر صلی الله علیه و آله و اهل بیت علیهم السلام موفق نبوده است و حتی یک فیلم در این باره نداشته است. حتی در فیلم مهمی همچون فیلم امام علی علیه السلام، اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله که در کنار علی علیه السلام می جنگیدند، چندان برجسته نشان داده نشدند. برجسته کردن اصحابی همچون ابی عباس، عمار یاسر، عثمان بن حنیف و سهل بن حنیف و مانند اینان برای کسانی که حق را بر میزان اشخاص مرسنجند و نه اشخاص را بر میزان حق بسیار مهم است و بهانه را از دست مغرضان می گیرد؛ هرچند تبری جستن از برخی مدعیان صحابه بودن، همچون معاویه و عمروعاص و مروان و امثال اینان بهانه به دست وهابی مسلکان داد تا چنین فیلم ارزشمندی را تخریب کنند.

با توجه به آنچه گذشت توجه خاص به اصحاب بسیار مهم و سزاوار هزینه کردن بود چه وقت و امکانات است. برای دستیابی به مقصود «تولی و تبرّای» مورد نظر شیعه درباره اصحاب و تمایز میان دو گروه از آنان، نکاتی چند باید مورد توجه قرار گیرد که پیشنهاد می گردد.

پیشنادهای برنامه ای

۱. ساخت برنامه ای با نام پیشگامان درباره اصحاب برجسته ای که در رکاب اهل بیت علیهم السلام ایفای وظیفه کرده اند؛ اصحابی همچون ابوذر سلمان، جابر بن عبدالله انصاری، عبدالله بن عباس و

بهرتر است پخش این گونه برنامه ها در سالروز تولد یا وفات و

شهادت شخصیت مورد نظر صورت گیرد. از این رو، می بایست پس از شناسایی سالروز تولد یا فوت و شهادت صحابی مورد نظر، برنامه ای در قالب مسابقه صحابه شناسی و یا برنامه های کارشناسی ترتیب داد و به معرفی ابعاد شخصیتی وی پرداخت. تولید چنین برنامه ای برای رادیو معارف و یا شبکه قرآنی سیما توصیه می گردد.

۲. تلاش برای ترویج نام های ماندگار اصحاب پیامبر یکی دیگر از کارهای مفید در رسانه است. چنین کاری با استفاده از نام گذاری بازیگران در فیلم های مختلف ممکن است. به ویژه در فیلم هایی که برخی از بازیگران نقش مثبت عرب زبان را برعهده دارند. استفاده از نام اصحاب برجسته ای مانند جابر، حذیفه، اویس و امثال آن که در زبان فارسی کمتر رایج است توصیه می گردد. همچنین می توان در سالروز تولد یا شهادت صحابه پیامبر صلی الله علیه و آله، به افرادی که دارای نام صحابی مورد نظر هستند و یکی از صفات برجسته شخصیت مورد نظر را بگویند، از طریق صدا و یا سیما جایزه ای داده شود. چنین برنامه ای، با آشنا ساختن مردم با شخصیت مورد نظر، نام وی را نیز ترویج خواهد کرد.

۳. کتاب هایی از سوی مرکز پژوهش های اسلامی صدا و سیما درباره برخی از صحابی پیامبر صلی الله علیه و آله با رویکرد خاص آموزشی و الگودهی تهیه شود و در برنامه های رسانه ملی به مسابقه سراسری گذاشته شود و سپس به برندگان، جوایزی اهدا شود. چنین کاری از چند جهت مفید است.

از سویی سبب شناسایی شخصیت ها و سجایای اخلاقی آنان و

الگودهی مفید برای مردم و نوعی فرهنگ سازی است و از سوی دیگر، در این گونه برنامه ها، تلاش های فرهنگی مرکز پژوهش های اسلامی صدا و سیما و اهداف تشکیل آن آشنا می شوند.

۴. ساخت فیلم درباره زندگانی صحابه یکی دیگر از رسالت های بسیار مهم صدا و سیماست. توجه به چنین امر مهمی از چند جهت بایسته است:

الف) ذهنیت منفی برخی از مسلمانان را که تحت تأثیر وهابیت علیه پیروان اهل بیت علیهم السلام موضع گرفته و آنان را دشمن صحابه می پندارند می زداید و عامل ایجاد وحدت میان مسلمانان می گردد؛

ب) با معرفی اصحاب در خط اهل بیت علیهم السلام و مخالفان آنان و نیز شناسایی موضع گیری های دو گروه در مقابل یکدیگر، همچون برخورد ابوذر با ساختن کاخ حمراء معاویه در دمشق، مسلمانان در می یابند که تمایز شیعیان بین اصحاب بر اساس مبنای صحیح بوده است و علت تقدیس برخی از اصحاب و سرزنش برخی دیگر، به عملکرد آنان بستگی دارد.

ج) ساختن برخی از فیلم ها سبب ترویج اسلام در میان غیر مسلمانان می شود. برای مثال، ساختن فیلمی درباره شخصیت بلال حبشی که از برجستگان اصحاب در خط اهل بیت علیهم السلام بود و با وجود سیاه پوست بودنش، از مقام والایی نزد پیامبر صلی الله علیه و آله و اهل بیت علیهم السلام برخوردار بود، عامل ترویج اسلام میان سیاه پوستان خواهد بود تا بدانند ملاک برتری در اسلام به فضایل انسانی است و نه به رنگ پوست و نژاد.

۵. بحث های کارشناسی درباره عدالت اصحاب و نقد و ارزیابی

ص: ۲۰۵

عملکرد آنان با استفاده از کارشناسان برجسته شیعه و اهل سنت برای برنامه های برون مرزی به ویژه برای هند و پاکستان توصیه می گردد تا با بیان دیدگاه های دو گروه در قالب مصاحبه ای جداگانه و یا در میزگردی با حضور صاحب نظران، هر دو عقیده بررسی عالمانه شوند و بدین ترتیب، از تهمت ها و نزاع های عوامانه و بی منطق جلوگیری به عمل آید. چنین برنامه های مردم را با دیدگاه های طرفداران دو مکتب درباره اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله آشنا خواهد ساخت و بدون آن که به تکفیر یکدیگر و درگیری بیانجامد، عقیده حق را بر کرسی می نشاند و این قضاوت را به عهده شنونده یا بیننده وامی گذارد.

پرسش های کارشناسی

برخی پرسش هایی که از کارشناسان دو مکتب شیعه و به ویژه اهل سنت در قالب میزگرد و یا مصاحبه می توان پرسید عبارتند از:

۱. نظر شما درباره عدالت صحابه چیست؟

۲. تعریفان از عدالت چیست؟

۳. مراد از همه صحابه چه کسانی هستند؟

۴. مبنای شما در تعریف صحابه چیست؟ آیا هرکسی را که پیامبر صلی الله علیه و آله او را دیده صحابی است یا برعکس و یا مبنای دیگری دارید؟

۵. آیا صرف هم نشینی با شخصیتی همچون پیامبر صلی الله علیه و آله می تواند سبب ایجاد صفت عدالت در افراد گردد؟

۶. به تصریح آیات الهی، بی گمان برخی از یاران اطراف پیامبر صلی الله علیه و آله اهل نفاق بوده اند، عقیده به عدالت همه اصحاب با این آیات

ص: ۲۰۶

چگونه سازگار است؟

۷. روایات حوض که در دو کتاب معتبر اهل سنت، یعنی صحیح بخاری و صحیح مسلم آمده است، دلالت صریح دارد که روز قیامت بسیاری از اصحاب را به دلیل ارتداد از حوض کوثر دور می کنند. چگونه ارتداد این افراد، با وصف عدالتشان جمع می گردد؟

۸. با وجود صراحت آیات و روایات، آیا انکار فضایل برخی از اصحاب موجب کفر است؟

۹. عقیده به عدالت همه صحابه، جز و کدام یک از اصول یا فروع دین است تا موجب کفر گردد؟

۱۰. اگر مبنای کفر دشنام دهنده به اصحاب درست باشد، چرا امثال معاویه و عمرو عاص را که علی علیه السلام را بر فراز منبرها سب و لعن می کردند کافر نمی دانید؟

۱۱. برخی از اصحاب پس از پیامبر صلی الله علیه و آله، مرتکب گناهان کبیره مانند شرابخواری، زنا و قتل نفس شدند و حتی برای برخی، حد نیز جاری گشت، چنین گناهی چگونه با عدالت می سازد؟

۱۲. دستور صریح پیامبر صلی الله علیه و آله در حدیث معتر ثقلین، تمسک امت به قرآن و عترت بود، آیا چنین حکمی شامل اصحاب نیز می شد؟ اگر می شد پس چرا بسیاری از آنان این حکم را نادیده گرفتند و به مقابله با عترت پرداختند؟ آیا زیر پا نهادن دستور رسول خدا صلی الله علیه و آله باعث خروج از عدالت نمی گردد؟ چنین عدالتی براساس کدام تعریف از عدالت مبتنی است که با ارتداد، گناهان کبیره و... باز همچنان باقی است.

ص: ۲۰۷

پرسش هایی زیر را نیز می توان از مردم درباره برخی از اصحاب و ویژگی های آنان پرسید:

۱. چند تن از اصحاب برجسته پیامبر صلی الله علیه و آله را می شناسید؟

۲. تا چه اندازه با شخصیت مورد نظر (ابوذر - سلمان، مقداد و...) آشنایی دارید؟

۳. عامل اصلی برجستگی این صحابه در نظر شما چیست؟

۴. به کدامیک از اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله علاقه بیشتری دارید؟ دلیل آن چیست؟

۵. چگونه می توان راه و روش و سیره اصحاب واقعی پیامبر صلی الله علیه و آله را ترویج داد؟

۶. دلیل محبوبیت برخی از اصحاب در نزد اهل بیت علیهم السلام چه بود؟ چگونه می توانیم به آن محبوبیت دست یابیم؟

۷. عامل لغزش برخی از اصحاب پس از پیامبر صلی الله علیه و آله چه بود؟ چه چیز سبب شد که برخی از آنان همانند طلحه و زبیر به رغم مبارزه و جانبازی فراوان در اسلام، در مقابل علی علیه السلام موضع گیری کنند؟

۸. راه های جلوگیری از لغزش امت به ویژه خواص آن چیست؟

۹. دست داشتید جای کدام یک از اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله بودید؟

۱۰. با شنیدن نام صحابه های چون (ابوذر، مقداد، عمار، سلمان، جابر...) به یاد چه می افتید؟

□ قرآن کریم، برگردان: ناصر مکارم شیرازی.

□ نهج البلاغه، برگردان: محمد دشتی.

□ صحیفه سجادیه، برگردان: جواد فاضل.

۱. آلوسی، محمود، تفسیر روح المعانی، بیروت، دار احیاء التراث العربی، چاپ چهارم، ۱۴۵۰ ه. ق.

۲. ابن ابی الحدید، عبدالحمید بن هبه الله، شرح نهج البلاغه، بیروت، دار احیاء التراث العربی، چاپ دوم، ۱۳۸۷ ه. ق.

۳. ابن ابی حاتم رازی، عبدالرحمن بن محمد، تفسیر قرآن العظیم، ریاض، المكتبة العصریه، چاپ اول، ۱۴۱۹ ه. ق.

۴. ابن اثیر جزری، عزالدین علی بن محمد، اسدالغابه فی معرفه الصحابه، بیروت، دارالکتب العلمیه، چاپ اول، ۱۴۱۷ ه. ق.

۵. ابن ادیس حلی، السرائر الحاوی للفتاوی، قم، دفتر نشر اسلامی، چاپ دوم، ۱۴۱۰ ه. ق.

۶. ابن الجوزی، ابوالفرج عبدالرحمن بن علی بن محمد، الموضوعات، ریاض، اضواء السلف، چاپ اول، ۱۴۱۸ ه. ق.

۷. ابن براج طرابلسی، عبدالعزيز، المهذب، قم، دفتر انتشارات اسلامی، ۱۴۰۶ ه. ق.

٨. ابن حجر عسقلانى، احمد بن على بن حجر، الاصابه فى تمييز الصحابه، بيروت، دارالكتب العلميه، چاپ اول، ١٤١٥ هـ . ق.
٩. ابن حمزه طوسى، محمد بن على، الوسيه الى نيل الفضيله، قم، كتاب خانه آيت الله مرعشى، چاپ اول، ١٤٠٨ هـ . ق.
١٠. ابن خلدون، عبدالرحمن بن محمد، المقدمه، محمد پروين گنابادى، تهران، مركز انتشارات علمى و فرهنگى، چاپ چهارم، ١٣٦٢ هـ . ق.
١١. ابن رشد حفيد اندلسى، محمد بن احمد بن محمد، بدايه المجتهد و نهايه المقتصد، قم، شريف رضى، ١٤٠٦ هـ . ش.
١٢. ابن سعد واقد كاتبى، محمد، الطبقات الكبرى، بيروت، دار احياء التراث العربى، چاپ اول، ١٤١٧ هـ . ق.
١٣. ابن عبد البر قرطبى، يوسف بن عبدالله بن محمد، الاستيعاب فى معرفه الاصحاب، بيروت، دارالكتب العلميه، چاپ اول، ١٤١٥ هـ . ق.
١٤. ابن كثير دمشقى، اسماعيل بن عمر، الباحث الحثيث، بيروت، دارالكتب العلميه.
١٥. ابن كثير دمشقى، اسماعيل بن عمر، البدايه و النهايه، قاهره، دارالحديث، چاپ اول، ١٤١٣ هـ . ق.
١٦. ابوريه، محمد، اضواء على السنه المحمديه، قم، نشر البطحاء، چاپ پنجم.
١٧. ابوريه، محمد، الكاف الشاف فى تخريج احاديث الكشاف، در حاشيه كشاف زمخشرى.
١٨. ابن اثير، الكامل فى التاريخ، بيروت، دارالكتب العلميه.
١٩. عاملى، شرف الدين، المراجعات، بيروت، تحقيق حسين الراضى،

چاپ دوم، ۱۴۰۲ ه. ق.

۲۰. راغب اصفهانی، المفردات فی غریب القرآن، بی جا، دفتر نشر کتاب، چاپ دوم، ۱۴۰۴ ه. ق.

۲۱. امام خمینی، روح الله، تحریر الوسیله، قم، دفتر انتشارات اسلامی، ۱۳۶۶ ه. ش.

۲۲. امام فخر رازی، محمد بن خطیب، تفسیر مفاتیح الغیب، بیروت، دار احیاء التراث العربی.

۲۳. بخاری، محمد بن اسماعیل، صحیح بخاری، بیروت، دارالفکر، ۱۴۱۴ ه. ق.

۲۴. بدری، عبدالغنی، عدالت صحابه، مجله ندای اسلام، زاهدان، شماره ۸، زمستان ۱۳۸۰ ه. ش.

۲۵. ترمذی، محمد بن عیسی بن سوره، السنن، بیروت، دارالکتب العلمیه، چاپ اول، ۱۴۰۸ ه. ق.

۲۶. تفضلی، آذر - مهین فضائلی جوان، فرهنگ بزرگان اسلام و ایران، مشهد، بنیاد پژوهشهای اسلامی، چاپ اول، ۱۳۷۲ ه. ش.

۲۷. تهانوی عثمانی، محمد بن علی، قواعد فی علوم الحدیث، بیروت، مکتب مطبوعات الاسلامیه.

۲۸. تیجانی، محمد، اهل سنت واقعی، محمدجواد مهری، قم، بنیاد معارف اسلامی، چاپ پنجم، ۱۳۷۶ ه. ش.

۲۹. ثعالبی، عبدالرحمن بن محمد، تفسیر الجواهر الحسان، بیروت، داراحیاء التراث العربی.

۳۰. حاکم نیشابوری، محمد بن عبدالله، المستدرک علی الصحیحین، بیروت، دارالکتب العلمیه، چاپ اول، ۱۴۱۱ ه. ق.

ص: ۲۱۱

۳۱. ----- ، معرفه علوم الحديث، بيروت، دارالآفاق الحديث، چاپ چهارم، ۱۴۰۰ هـ . ق.
۳۲. حسن بن زين الدين عاملی، معالم الدين، قم، دفتر انتشارات اسلامي، ۱۳۶۵ هـ . ش.
۳۳. حسيني ميلاني، سيدعلي، الصحابه، قم، مركز بحث های عقايد، چاپ اول، ۱۴۲۱ هـ . ق.
۳۴. خازن بغدادی، علي بن محمد، تفسير لباب التاويل، بيروت، دارالكتب العلميه، چاپ اول، ۱۴۱۵ هـ . ق.
۳۵. خطيب بغدادی، احمد بن علي، الكفايه في علم الروايه، بيروت، دارالكتب العلميه، چاپ اول، ۱۴۰۹ هـ . ق.
۳۶. ----- ، تاريخ بغداد، قاهره، ۱۹۳۱.
۳۷. ديب البغاء، مصطفى، التذهيب في شرح متن الغايه و التقريب في فقه الشافعي، قم، مكتبه القدس، چاپ اول، بی تا.
۳۸. ذهبي، شمس الدين محمد، سير اعلام النبلاء، بيروت، مؤسسه الرساله، يازدهم، ۱۴۱۹ . ۳۹. ذهبي، ميزان الاعتدال، بيروت، دارالفكر.
۴۰. راغب اصفهانی، ابوالقاسم حسين بن محمد، الذريعه الي مكارم الشريعه، قم، انتشارات شريف رضى، چاپ اول، ۱۴۱۴.
۴۱. زمخشری، محمود بن عمر، تفسير كشاف، قم، دفتر تبليغات اسلامي، چاپ اول، ۱۴۱۶ هـ . ق.
۴۲. سبحانی، جعفر، اصول الحديث و احكامه، قم، مؤسسه امام صادق عليه السلام، چاپ اول، ۱۴۱۲.
۴۳. ----- ، الملل و النحل، قم، مركز مديريت حوزه علميه،

۴۴. سخاوی، محمد بن عبدالرحمن، فتح المغیث، بیروت، دارالکتب العلمیه، ۱۴۱۷ ه. ق.
۴۵. سمرقندی، محمد بن احمد، تفسیر بحرالعلوم، بیروت، دارالکتب العلمیه، چاپ اول، ۱۴۱۳ ه. ق.
۴۶. سمعانی، منصور بن عبدالجبار تمیمی، تفسیر سمعانی، ریاض، دارالوطن، چاپ اول، ۱۴۱۸ ه. ق.
۴۷. سیوطی، جلال الدین، تدریب الراوی، بیروت، دارالکتب العربی، ۱۴۱۷ ه. ق.
۴۸. سیوطی، جلال الدین، تفسیر الدر المنتور، بیروت، دار احیاء التراث، چاپ اول، ۱۴۲۱ ه. ق.
۴۹. شهر زوری، عثمان بن عبدالرحمن، علوم حدیث، بیروت، دارالفکر المعاصر، سوم، ۱۴۰۴ ه. ق.
۵۰. شهید ثانی، زین الدین بن نورالدین، الرعایه فی علم الدرايه، قم، کتابخانه آیت الله مرعشی، چاپ دوم، ۱۴۱۳ ه. ق.
۵۱. شهید مطهری، مرتضی، ده گفتار، قم، دفتر انتشارات اسلامی، بی تا.
۵۲. شیخ انصاری، مرتضی، رسائل فقهیه، قم، مجمع الفکر الاسلامی، چاپ اول، ۱۴۱۴ ه. ق.
۵۳. شیخ صدوق، محمد بن علی بن بابویه، من لا یحضره الفقیه، قم، دفتر انتشارات اسلامی، چاپ دوم، ۱۳۶۳ ه. ش.
۵۴. شیخ طوسی، محمد بن حسن، اختیار معرفه الرجال (رجال کشی)، قم، مؤسسه آل البیت

۵۵. شیخ طوسی، محمد بن حسن، الخلاف، قم، دفتر انتشارات اسلامی، چاپ اول، ۱۴۰۷ هـ . ق.
۵۶. شیخ طوسی، محمد بن حسن، المبسوط فی فقه الامامیه، تهران، مکتبه المرتضویه، چاپ دوم، ۱۳۸۷ - ۱۳۹۳ هـ . ق.
۵۷. صبحی، صالح، علوم حدیث و اصطلاحات آن، عادل نادرعلی، قم، اسوه، چاپ اول، ۱۳۷۶ هـ . ق.
۵۸. صدر، سیدحسن، نهایه الدرايه، قم، نشر المشعر.
۵۹. طبرانی، سلیمان بن احمد، المعجم الصغیر، بیروت، المکتب الاسلامی، دار عمان، ۱۴۰۵ هـ . . ق.
۶۰. عجاج الخطیب، محمد، السنه قبل التدوین، بیروت، دارالفکر، چاپ پنجم، ۱۴۰۱ هـ . ق.
۶۱. عراقی، آقا ضیاء، شرح تبصره المتعلمین (کتاب القضاء)، قم، مطبعه مهر.
۶۲. علامه امینی، عبدالحسین، الغدیر فی الکتاب و السنه و الادب، تهران، دارالکتب الاسلامیه، پنجم، ۱۳۷۱ هـ . ش.
۶۳. علامه حلّی، حسن بن یوسف، مختلف الشیعہ، قم، داوری، چاپ اول، ۱۴۰۳ هـ . ق.
۶۴. علامه شرف الدین عاملی، عبدالحسین، اجتهاد در مقابل نص
۶۵. علامه شرف الدین عاملی، عبدالحسین، الفصول المهمه فی تالیف الامه، علی دوانی، تهران، کتابخانه بزرگ اسلامی، قم، رابطه الثقافیه والعلاقات الاسلامیه.
۶۶. علامه شیخ شوشتری، محمدتقی، قاموس الرجال، قم، دفتر انتشارات اسلامی، چاپ دوم، ۱۴۱۰ هـ . ق.

۶۷. علامه عسکری، مرتضی، معالم المدرستین، تهران، مجمع علمی الاسلامی، چاپ ششم، ۱۴۱۶ ه. ق.
۶۸. علامه مرتضی عاملی، جعفر، سلمان فارسی، محمد سپهری، قم، دفتر انتشارات اسلامی، چاپ چهارم، ۱۳۷۵ ه. ش.
۶۹. فتح الباری فی شرح صحیح البخاری، ریاض، دارالسلام، چاپ سوم، ۱۴۲۱.
۷۰. قاری، ملاعلی، شرح نخبه الفکر، بیروت، دار ارقم.
۷۱. قاسمی، جمال الدین، قواعد التحذیر، دارالفائس، چاپ دوم، ۱۴۱۴ ه. ق.
۷۲. قرطبی، ابی عبداللہ، محمد بن احمد انصاری، تفسیر الجامع لاحکام القرآن، بیروت، دار احیاء التراث.
۷۳. کشیری، مسلم بن حجاج، صحیح مسلم، قاهره، دارالحديث، چاپ اول، ۱۴۱۲ ه. ق.
۷۴. قمی، شیخ عباس، منتهی الآمال قم، هجرت، ۱۳۷۷ ه. ش.
۷۵. قمی، شیخ عباس، هدیه الاحباب، تهران، امیرکبیر، چاپ دوم، ۱۳۶۳ ه. ش.
۷۶. کلینی، محمد بن یعقوب، الکافی، تهران، دارالکتب الاسلامیه، چاپ سوم، ۱۳۶۳ ه. ش.
۷۷. مامقانی، ملا عبداللہ، مقباس الهدایه، قم، مؤسسه آل البيت، چاپ اول، ۱۴۱۱ ه. ق.
۷۸. ماوردی بصری، ابوالحسن علی بن محمد بن حبیب، احکام السلطانیه، قم، افست دفتر تبلیغات اسلامی، چاپ دوم، ۱۴۰۶ ه. ق.

۷۹. محمد سماحی، محمد، المنهج الحديث في علوم الحديث، رياض، مكتبه العصریه.
۸۰. محمصانی، صبحی، فلسفه قانون گذاری، مترجم: اسماعیل گلستانی، تهران، امیرکبیر، چاپ دوم، ۱۳۵۸ ه. ش.
۸۱. مسعودی، علی بن حسین بن علی، مروج الذهب، بیروت، دارالاندلس، چاپ اول، ۱۳۸۵ ه. ش.
۸۲. معرفت، محمدهادی، التفسیر و المفسرون، مشهد، دانشکده رضوی، چاپ اول، ۱۴۱۸ ه. ش.
۸۳. معروف حسنی، هاشم، اخبار و احادیث ساختگی، حسین صابری، چاپ اول، ۱۳۷۲ ه. ش.
۸۴. منقری، نصر بن مزاحم، وقعه صفین، قم، افست کتابخانه آیت الله مرعشی، ۱۴۰۴ ه. ق.
۸۵. ناصف، منصورعلی، التاج الجامع للاصول، بیروت، دار احیاء التراث العربی، چاپ چهارم، ۱۴۰۶ ه. ق.
۸۶. نَوَوی، یحیی بن شرف، روضه الطالبین، بیروت، دارالکتب العلمیه، چاپ اول، ۱۴۱۲ ه. ق.
۸۷. واحدی نیشابوری، تفسیر الوسیط، بیروت، دارالکتب العلمیه، چاپ اول، ۱۴۱۵ ه. ق.
۸۸. یعقوب، احمدحسین، نظریه عدالت صحابه، مسلم صاحبی، تهران، سازمان تبلیغات، چاپ اول، ۱۳۷۲ ه. ش.

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند؟

سوره زمر / ۹

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آواده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک ۱۲۹/۳۴ - طبقه

اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۰۲۱ - ۸۸۳۱۸۷۲۲

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

